

جزوه درسی

در آمدی بر نظریه های باستان شناسی

دکتر حسن فاضلی نشلی

گروه باستان شناسی دانشگاه تهران

مقدمه

باستان شناسی یکی از جوان ترین شاخه های علمی علوم انسانی است که تاریخ زایش آن کمتر از دویست سال می باشد. این رشته که حوزه عمل اصلی آن در علوم انسانی است مولود تفکرات و تحولات اجتماعی اروپا در قرون جدید است که بسرعت میانی خود را شناخت و در پایان قرن بیستم به کمال نشست. این رشته علمی به رغم نو بودن آن در نسبت به دیگر شاخه های علوم انسانی تاثیر شگرفی در همه جهات علمی و تحقیقاتی بر جای گذاشت. باستان شناسی رشته ای است که سیر تطور فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی جوامع انسانی را از گذشته های بسیار دور تا زمان حاضر را مورد مطالعه قرار می دهد. باستان شناسان برخلاف مورخان، مردم شناسان، سیاسیون و جامعه شناسان قادر به مشاهده مستقیم رفتارهای مردمان گذشته نمی باشند و در عوض می بایستی جهت مطالعه رفتارها و عقاید جوامع گذشته فقط به داده هایی اتکا کنند که بعد از استفاده و متروک شدن بصورت بقایای مادی اندکی برجای مانده است. بنظر می رسد به همین خاطر بایستی بدانیم که روش شناخت در حوزه باستان شناسی از چه شاکله ای برخوردار است و چرا برای شناخت گذشته بیش از مورخان به طرح نظریه های باستان شناسی نیازمندیم. امروزه باستان شناسان برای شناخت گذشته انسان در استفاده از نظریه های باستان شناسی و به روز کردن روشهای خود بیش از مورخان روی خوش نشان دادند و روش شناخت بیش از پیش در کتابها و مقالات به زینت طبع آراسته شده است.

از تاریخچه باستان شناسی چه موضوعات و محورهایی را بایستی مورد مطالعه قرار دهیم و نقطه نگاهمان به نوشتار حاضر به دنبال چه مسائلی است؟ نکته مهم دیگر آیا اصولا دانستن این موضوعات سهمی در پیشبرد باستان شناسی ایران خواهد داشت و تا چه حد دانستن آن ضروری است؟ از طرفی دیگر با نگاه به تاریخ تحولات باستان شناسی در یکصد ساله اخیر متوجه خواهیم شد که این رشته به ظاهر نو چقدر دچار دگرگونی هم از منظر روش پژوهش و هم موضوعات نظری شده است و امروزه کمتر مقاله خارجی را می بینیم که در آغاز به روش پژوهش و پرسش های باستان شناسی بی توجه باشد. امروزه باستان شناسی به رشته ای تبدیل شد که با استفاده از علوم میان رشته ای از اعتبار علمی خاصی در استنتاج از داده ها برخوردار گردیده است. از منظر دیگر با رشد ناسیونالیسم در یک صده اخیر بسیاری از ملتها مجذوب باستان شناسی گردیده اند و دولتها جهت تحکیم قدرت و هویت بخشی جامعه خود و حتی سلطه بر دیگران از آن سود جسته اند. حتی با اینکه امروزه ناسیونالیسم تا حدود زیادی در کشورهای اروپایی رخت بر بسته و این کشورها بسوی وحدت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی پیش می روند ولی کشور های خود خوانده ای که تا دیروز جزوه حوزه تمدنی کشور های همسایه خود بوده اند بشدت علاقمند به تاریخ سازی شدند. امروزه و بخصوص کمتر ملتی را می توان یافت که از پی باستان شناسی در پی هویت بخشی خویش نبوده است. باستان شناسی با همه خدماتی که به بشریت امروز نمود در برخی از مقاطع تاریخی مورد سوء استفاده های فراوان قرار گرفت و در کج اندیشی آن برخی از ملت ها و دولتها سهیم بوده است. همین باستان شناسی بود که هیتلر برای تحکیم قدرت خود و مسخ مردم آلمان از آن بهره های فراوان برد. در شوروی نیز کمونیستها در توجیه اندیشه های مارکس عده زیادی از باستان شناسان را گردن زدند و یا آنها را بیکار و روانه خانه هایشان کردند. برخی از باستان شناسان شوروی به خاطر اینکه موقعیت شغلی خود را از دست ندهند یک شبه کمونیست شدند. بنابراین می بینیم که سایه سنگین سیاست و ایدئولوژی شدن باستان شناسی ضربه های هولناکی بر بدنه جامعه اندیشمندان جوامع غربی در صده گذشته برجای گذاشت. در ایران نیز رژیم پهلوی از باستان شناسی سوء استفاده فراوان برد و باستان شناسی دوران اسلامی به فراموشی سپرده شد و تاریخ و حیات ایران از دوره پادشاهی هخامنشی آغاز شد و حال آنکه جوامعی همانند ایلامی ها که در اتصال با هخامنشی های بودند مورد بی مهری قرار گرفتند. امروزه نیز با کج اندیشی و عدم شناخت صحیح باستان شناسی نتوانست در کشور و خارج از آن جایگاه خود را پیدا نماید. لذا مشاهده

می کنیم که مطالعه تاریخیچه از زاویه ای بسیار حساسی برخوردار می باشد که ضروری و لازم می آید دانشجویان بایستی با راهبرد های باستان شنایی پیدا کنند.

صرف نظر از تاثیر باستان شناسی بر ساختار سیاسی و اجتماعی جوامع امروز دانستن تاریخیچه نظریه های باستان شناسی از منظر علمی بسیار مهم و درخور توجه است. همان طور که در نوشتار حاضر به آن اشاره خواهد شد نوع نگاه و نگرش باستان شناسان به داده ها در طول 200 سال اخیر دستخوش تغییرات زیادی شده است. لذا ضروری است که دانشجویان رشته باستان شناسی در جریان اندیشه های نو و قدیم قرار بگیرند. آغاز تحولات جدی در اهداف و روش های باستان شناسان به دهه 1960 برمی گردد که نقطه عطفی در باستان شناسی به حساب می آید از این جهت که باستان شناسان آمریکای شمالی و اروپای غربی با گذر از باستان شناسی تاریخی - فرهنگی توجه عمده ای به مقولات انسان شناختی نمودند. از دهه 1960 به بعد با پیشرفت های اساسی در عرصه نظر و عمل، باستان شناسی شکل و شمایل جدیدی پیدا کرد و پژوهش های باستان شناختی در قالبی نو آن معنا و مفهوم تازه ای یافت. استفاده از نظریه هایی که بیشتر در دیگر شاخه های علوم انسانی رنگ و بوی جدی داشت به آرامی توجه باستان شناسان را به خود معطوف داشته و مطالعات باستان شناسان را هدفمند تر نمود. نکته مهم این که اولین پیشگامان باستان شناسان نوگرا که به نقد نسل اول باستان شناسان پرداختند بزودی و بعد از مدتی خود در معرض نقد نسل جدید قرار گرفتند و برخورد اندیشه ها باعث رشد شگفت انگیز در روش شناسی و باستان شناسی نظری گردید.

درس حاضر تلاش خواهد نمود تا مکاتب مهم باستان شناسی و تاریخیچه این تحولات را به دانشجویان معرفی نماید. نگارنده با توجه به تجربه های چند ساله اخیر به این مهم پی برده است که دانشجویان رشته باستان شناسی به رغم علاقه ای که به مبانی نظری دارند ولی از درک مکاتب باستان شناسی و کتب و یا مقالاتی که رنگ و بوی تئوری داشته باشد کمتر توفیق داشته اند. براین اساس لازم آمد که مبانی نظری باستان شناسی در کلاس درسی و با زبانی ساده به دانشجویان آموزش داده شود. نسلی که با اتکا به دانش نظری قادر به درکی نو و رهیافتی جدید از تاریخ سیاسی و اجتماعی جوامع انسانی ارائه خواهند داد. سرآغاز این داستان به زمانی بر میگردد که بعد از چاپ کتاب تئوری و عمل در باستان شناسی توسط آقای دکتر علیزاده عده زیادی از دانشجویان رشته باستان شناسی اعلام نمودند که قادر به جذب مطالب کتاب نمی باشند. بنظر نگارنده یکی از دلایل یک چنین وضعی نیز عدم تدریس این درس در سر کلاسها بوده است. البته دلیل اصلی یک چنین ناکارآمدی عدم استفاده باستان شناسان ایرانی در استفاده از نظریه های باستان شناسی در حوزه پژوهشی است و حوزه نظر در روشهای تحقیق جایگاه ویژه خود را پیدا ننموده است.

تا آنجایی که نگارنده اطلاع دارد مدرسان این درس در گذشته در گروه باستان شناسی دانشگاه تهران عموماً به معرفی تاریخیچه حفاریها و بررسی های باستان شناسی در ایران پرداخته و دانشجویان با تاریخ تفکرات باستان شناسی هیچ انس و الفتی نداشته اند و گرچه در حاضر می دانیم که تدریس نظریه های باستان شناسی در دیگر دانشگاههای کشور بتدریج مورد توجه قرار گرفته است. به واقع آنچه که در اروپای غربی و آمریکای شمالی در بعد چالش های فکری و روش تحقیق در چند دهه اخیر بوقوع پیوست هیچ گاه در ایران اتفاق نیافتاد تا دانش پژوهان علاقمند به موضوعات نظری در باستان شناسی شوند. بی شک آسیب شناسی باستان شناسی کشور یکی از نیازهای اساسی می باشد و اینکه به چه دلیلی باستان شناسی کشور پویا نبوده ماحصل عوامل متعددی است که امید است در جایی دیگر به آن پردازیم. دیوید کلارک در سال 1973 مقاله ای را در نقد و تکامل مشرب های فکری به چاپ رساند و در آن چگونگی رشد و پیشرفت رو به جلو و پویایی باستان شناسی در اروپا و آمریکای شمالی در دو صده اخیر تجزیه و تحلیل نمود. این فرآیند در سه مقطع آگاهی¹،

¹ Consciousness

خودآگاهی² و خودآگاهی انتقادی³ بوقوع پیوست. مرحله آگاهی زمانی به وقوع پیوست که باستان شناسی به عنوان يك شیوه تعریف شد و به صورت رشته ای تخصصی در آمد (رجوع شود به مباحث فصل اول و دوم جزوه حاضر). در این مقطع با اینکه باستان شناسان می دانند که کارشان شان باستان شناسی است ولی کارشان بیشتر به يك حرفه شباهت دارد تا يك کار علمی.

باستان شناسی زمانی وارد مرحله خود آگاهی شد که به نقد روشهای خود پرداخت. مرحله خود آگاهی در باستان شناسی زائیده دست و پنجه نرم کردن باستان شناسان به طور جداگانه با داده های روزافزون از طریق طراحی روش ها، اصول و مفاهیم نو بحث برانگیز است. بدین ترتیب باستان شناسی به انبوه آشفته ای از داده ها بدل می شود که هر گروه از آنها براساس روشی خاص گردآورده شده است و تنها عاملی که آنها را به یکدیگر پیوند می دهد شبکه ای از نظریات و روش شناختی است که دم به دم تغییر می کند. چون در این مرحله هنوز پارادایم واحدی به دست نیامد تا تمامی داده ها و نظریات براساس آن سنجیده شود. نوعی خود محوری در باستان شناسی رشد می کند و هر يك به تنهایی فکر می کنند که بهترین و یا دقیق ترین داده ها را در اختیار دارند. بدین ترتیب باستان شناسی به حوزه اقتدار باستان شناسان مختلف تقسیم بندی می شود که هر يك خود را استاد بلامنازع فلان دوره یا منطقه جغرافیایی می داند و انتقاد ولو انتقاد سازنده و مثبت را در باره حوزه تخصص خودش را برنمی تابد. باستان شناسی در مرحله خود آگاهی دو راه در پیش داشت یا اقتدارگرایی با تعصب دنبال می شد و باستان شناسی را به فردگرایی و انحطاط سوق می داد، یا اینکه به انتقاد روی خوش نشان می داد و در نتیجه در بیشتر مواقع به مرحله بعدی یعنی خودآگاهی انتقادی تحول می یافت.

گام نهایی یعنی دوره خودآگاهی انتقادی زمانی شروع شد که باستان شناسی سعی نمود تا مبانی فلسفی خود را بشناسد. بدون هیچ تردیدی باستان شناسی در فاز سوم روند رو به رشد خود قرار گرفته و در چالش های معرفت شناسی⁴، هستی شناسی و عمل در گیر شد. در مرحله خودآگاهی انتقادی اختلاف نظرها جنبه فرعی پیدا می کند و باستان شناسان تلاش می کنند که با درک بهتر مواد کاری و حرفه شان باستان شناسی را در جهت پویا پیش ببرند. به جای باستان شناسان پیشین که خود را غرق در انبوه داده ها می کردند و مغرورانه می گفتند ما همه چیز را می دانیم باستان شان واقع بین قدم پیش می گذارند و اعتراف می کنند که ما چیز زیادی نمی دانیم و روش دانستنمان نیز چندان گارایی ندارد. بدین طریق باستان شناسی به نقاط ضعف خود پی برد و در پی اهتمام آن برآمد. باستان شناسان به این پی بردند که اقتدار باستان شناس در این نیست که داده های حجیم دارد بلکه توانایی در تفسیر و درک رویدادها، شیوه استدلال و پویایی در نظریات است تا جمع آوری صرف داده ها (عبدی 1378).

شاید مقایسه باستان شناسی ایران با آنچه که در غرب گذشت تا حدودی دور از انصاف باشد. تنها نکته ای که باستان شناسی ایران از آن برخوردار بوده است فقدان نقد پذیری و انتقاد از خود بوده است و به ندرت به ارزیابی کمی و کیفی اهداف و روشهای باستان شناسی خود پرداخته است.

دانش پژوهانی که در حوزه تاریخچه و پیشینه باستان شناسی در ایران کار کرده اند به دو گروه تقسیم می شوند. گروه اول حوزه مطالعات خود را بیشتر به بررسی تاریخچه شکل گیری باستان شناسی، چگونگی ورود شرق شناسان به ایران و تاریخ مختصری از حفاریهای باستان شناسی در ایران اختصاص دادند. بطور مثال می توان به تحقیقات دکتر لوئی واندنبرك اشاره نمود. لوئی واندنبرك در کتاب باستان شناسی ایران باستان فصلی را تحت عنوان تحقیقات

² Self- Consciousness

³ Critical Self- Consciousness

⁴ Epistemology مقوله ای در زمینه فلسفه است که به مطالعه چپستی دانش و چگونگی اعتبار آن می پردازد.

در نواحی مختلف ایران اختصاص داد. کتاب حاضر مناطق باستانی ایران را به هفت قسمت جغرافیایی تقسیم نمود و به معرفی آثار تاریخی ایران پرداخته است. همین کتاب تا چند سال قبل به عنوان منبع اصلی درس تاریخچه باستان شناسی مورد استفاده قرار می گرفت. اما جدی ترین کار در این زمینه مربوط به مطالعات آقای دکتر ملک شه‌میرزادی از اساتید بازنشسته گروه باستان شناسی دانشگاه تهران می باشد. نامبرده به تفصیل چگونگی ورود شرق شناسان به ایران و تحولاتی که در یک صد ساله اخیر در زمینه ایران شناسی، کاوشها، امتیازاتی که دولت مردان ایرانی به خارجیا برای کاوش در مناطق مختلف ایران داده اند و سیر تحولی آن، شکل گیری ادارات باستان شناسی، شکل گیری گروه باستان شناسی دانشگاه تهران و مسایل مربوط به آن را مورد بحث و بررسی قرار داده است. لذا دانشجویان علاقمند به این موضوعات را به کارهای ایشان رجوع می دهیم.

آقای دکتر نگهبان کتابی را تحت عنوان پنجاه سال باستان شناسی ایران به چاپ رساند. کاوشهای ایشان در مارلیک و هفت تپه خوزستان در سالهای قبل از انقلاب اسلامی، ایجاد موسسه باستان شناسی در دانشگاه تهران و ایجاد موزه هفت تپه از کارهای نیک و بیاد ماندنی استاد می باشد. دکتر نگهبان کرسی استادی گروه باستان شناسی دانشگاه تهران را تا سال 1357 در اختیار داشت و در کنار تدریس در دانشگاه مسئولیت های اجرایی را بخش های مختلف ادارات باستان شناسی داشتند که همگی این مسایل باعث شد تا عملاً در تمامی امور باستان شناسی ایران درگیر شده و باستان شناسی ایران را با گوشت و پوست خود لمس نمایند. کتاب پنجاه سال باستان شناسی شرح و روایتی از خاطرات شخصی ایشان که خود یک کتاب مرجع در ارتباط با تاریخچه باستان شناسی ایران است. در این کتاب وی بسیاری از ناگفته های باستان شناسی ایران را برای علاقمندان شرح می دهد و مشخص می کند که باستان شناسی در قبل از انقلاب اسلامی در چه فضایی بسر می برده است. از دیگر منابع کتابی تحت عنوان تاریخچه علم باستان شناسی است که آقای غلامرضا معصومی در سال 1383 آن را به چاپ رساند. این کتاب که در پنج فصل تنظیم گردیده شرحی از تاریخچه کاوشهای باستان شناسی در نقاط مختلف ایران است. و معرفی یافته های مکشوفه از این کاوشها که به اختصار به آن پرداخته شده است.

گروه دوم باستان پژوهانی هستند که به جای نوشتن شرح حال و پیشینه باستان شناسی ایران، مقالات و کتاب هایی را در زمینه اصول و مبانی باستان شناسی نو را به چاپ رسانده اند. همان طور که می دانیم قالب و ساختار باستان شناسی ایران سخت متاثر از باستان شناسی هنجاری و یا سنتی است. همچنین ترجمه کتاب هایی که به نوعی به تاریخ باستان شناسی مربوط است از رهاوردهای سال های اخیر است. کن دارك کتابی را تحت عنوان مبانی نظری باستان شناسی⁵ در سال 1995 به چاپ رساند و آقای دکتر کامیار عیدی آنرا ترجمه و در سال 1380 در اختیار علاقمندان قرار داده است. کتاب حاضر به لحاظ آموزشی مطالب زیادی را در خود دارد، به خصوص این که نگارنده کتاب با دوری جستن از بحث های بسیار تخصصی خواننده را با تفکرات روز باستان شناسی آشنا می نماید. سوای این آقای عیدی در مقاله ای در مجله باستان شناسی و تاریخ تاریخچه تفکرات باستان شناسی را مروری کوتاه نمود. ترجمه برخی از مقالات مهم باستان شناسان یکی از کارهای نیک آقای عیدی در این زمینه است که مطالعه آنها را به دانشجویان توصیه می کنیم.

کتاب تئوری و عمل در باستان شناسی آقای دکتر عباس علیزاده از کارهای جالب توجهی است که در چند سال اخیر به چاپ رسیده است. همچنین نویسنده بطور اخص متاثر از باستان شناسی پویشی⁶ و ثبوتی⁷ می باشد. کتاب آقای علیزاده از این جهت ارزشمند است که تا حدودی نقایص باستان شناسی تاریخی- فرهنگی را بر شمرده و به ذکر کاستی های این مشرب فکری پرداخته است. یکی از نواقص این کتاب تحقیر باستان شناسی فرا پویشی

⁵ Theoretical Archaeology

⁶ Processual archaeology

⁷ Positivism اثبات گرایان دارای رویکردی هستند که دانش باید به شرح پدیده هایی بپردازد که تجربه پذیر باشد.

است که نگارنده بدون شرحی جامع از این مکتب سریعاً به نفی این دسته از باستان شناسان پرداخته است. آقای علیزاده در فصول اول کتاب با استفاده از راهبرد زیست بوم چگونگی تطابق انسان با محیط طبیعی را مورد نقد و بررسی قرار داده است. مقالات متعدد و کتابهای آقای دکتر علیزاده و تحقیقات ایشان در طی چند ساله اخیر باعث شد که باستان شناسان جوان ایرانی با راهبردها و روش شناخت باستان شناسی جدید آشنایی بیشتری پیدا کنند. باید اذعان نمود که دکتر علیزاده در حوزه نظر و عمل در حوزه باستان شناسی در بین باستان شناسان ایران دارای جایگاه اول می باشد.

کتاب دیگری که در سال 1383 چاپ و در اختیار باستان شناسان و علاقمندان قرار گرفته است کتاب **سیر آغاز** آقای برایان فاگان می باشد که توسط آقای دکتر شاملو از اساتید سابق گروه باستان شناسی دانشگاه تهران ترجمه شده است. بخش هایی از این کتاب به معرفی مکاتب و مشرب های فکری باستان شناسی اختصاص یافته است که مطالعه آنرا به آن دسته از دانشجویانی که کمتر به زبان انگلیسی آشنا هستند توصیه می نمایم.

در نوشتار حاضر سعی گردید تا حد امکان تاریخچه تفکرات باستان شناسی به زبانی ساده به دانشجویان معرفی گردد. مطالب این درس حاصل یاد داشت های چند ساله اخیر نگارنده از سال 1380 می باشد که در نهایت به تدوین نوشتار حاضر منجر شد و امید است در فرصتی مناسب بتوان به تکمیل آن پرداخت. درس حاضر تلاش دارد تا دانشجویان گرمایی را با مباحث نظری آشنا سازد و تمامی موضوعات طرح شده فاقد هیچ گونه جانبداری نگارنده از مکاتب باستان شناسی است. لازم است که برای تدوین این کتاب از دو کتاب مهم تاریخ تفکر باستان شناسی آقای بروث تریگر و باستان شناسی نظری ماتیو جانسون استفاده های زیادی به عمل آمده است. همچنین در نوشتار حاضر سعی زیادی بعمل آمد تا آنجایی که امکان دارد برای توضیح و تشریح دیدگاههای مکاتب مختلف از حوزه انتشارات فارسی علوم اجتماعی و دیگر شاخه های علوم انسانی استفاده شود. قابل تأمل است که تمامی مکاتبی که در نوشتار حاضر به معرفی آن پرداختیم ریشه های عمیق در مطالعات علوم اجتماعی دارند. باید اذعان کنیم که علوم اجتماعی در ایران بسیار به مقولات انسان شناسی و علوم نظری روز دنیا در نسبت به باستان شناسی پیش است و یکی از دلایل اصلی آن تعداد بسیار زیاد ترجمه آثار و افکار اندیشمندان غربی در این حوزه است. لذا ارجاعات بسیار زیاد به نوشته های فارسی (علوم اجتماعی) در کتاب حاضر دارای دو جنبه مثبت است: یکی اینکه دانشجویان با دیگر حوزه های علوم آشنایی و قرابت بیشتری پیدا بکنند و دیگر اینکه به اندازه کافی منابع فارسی وجود دارد تا بتوان این خلا را جبران نمود.

بسیاری از باستان شناسان در نوشته هایشان به صراحت عنوان کرده اند که باستان شناسی فاقد نظریه است. دلیل آنرا نیز بیان کرده ایم و آن این می باشد که باستان شناسان این نظریه ها را از دیگر علوم وام گرفته اند و در واقع باستان شناسان اروپایی و آمریکایی تحت تاثیر علمای رشته های طبیعی و انسانی قرار گرفتند. ولی یک مشکل اساسی در این بین وجود داشت و جالب است بدانیم که برخی از مکاتب علوم اجتماعی و یا حتی فلسفه بعد از 20 سال توسط باستان شناسان بکار گرفته شدند. بنابراین نظریه های مطرح در دیگر رشته ها به آن سرعتی که تصور می نمایم مورد اقبال جامعه باستان شناسی قرار نگرفت و در ایران این موضوع دارای کاستی های خود می باشد.

با امید به اینکه دانشجویان عزیز با فراگیری نظریه ها بتوانند سر منشاء تحولی جدید در عرصه باستان شناسی کشور باشند.

حسن فاضلی نشلی
گروه باستان شناسی دانشگاه تهران

نظریه و عمل در باستان‌شناسی

آنچه که از گذشته باقی مانده و ما آنرا از طریق کاوشهای باستان‌شناسی و یا دیگر راهبردهای عملی تفسیر و تبیین می‌نمائیم، ارتباط مستقیمی با درجه تخصص، علایق، روشها و آموخته‌های ما دارد. بایستی در نظر داشته باشیم که این نتایج به طور بالقوه نسبی است و هر چه قدر روش تحقیق عالمانه‌تر و جهانشمول‌تر باشد رهیافت ما از گذشته از جامعیت و مقبولیت بیشتری برخوردار است. آنچه که مهم بنظر می‌رسد این است که ما هیچ وقت نمی‌توانیم گذشته را آنچه که اتفاق افتاد به طور کامل مطالعه نمائیم. بین گذشته و حال شکاف بزرگی وجود دارد که یک باستان‌شناس می‌خواهد بین این دو ارتباط برقرار نماید. شاید یکی از بهترین راهبردها جهت مطالعه گذشته این باشد که با استفاده از نظریه و عمل به مطالعه گذشته بپردازیم. کارابزارهای باستان‌شناسی به جای مانده از گذشته به خودی خود نمی‌توانند پاسخگوی پرسش‌های باستان‌شناختی جوامع انسانی عصر باستان باشند و این پرسش‌های عالمانه باستان‌شناختی است که به داده‌ها اعتبار می‌بخشد. باستان‌شناسان برای درک عالمانه جوامع گذشته با پرسش‌ها و پیچیدگی‌های متعددی روبرو هستند و به آسانی نمی‌توان گذشته را تفسیر کرد. در نتیجه پیشرفت در علم باستان‌شناسی در یکصد ساله اخیر روشهای تحقیق نیز با افت و خیزهای فراوان همراه بوده است. بنظر می‌رسد دلیل اصلی آن نیز به خاطر تقابل اندیشه‌ها و استفاده از نظریه‌های جدید در بین باستان‌شناسان بوده است.

به عنوان باستان‌شناس از خود می‌پرسیم که چرا نیاکان ما به همراه در گذشتگان و اقوام و خویشان خود در داخل قبور خود اشیایی را قرار می‌دادند؟ چرا حیواناتی را قربانی می‌کرده و به همراه متوفی آنرا دفن می‌کرده‌اند. چرا تدفین ثانویه داشته‌اند؟ آیا این داده‌ها (بطور مثال اطلاعات حاصل از کاوشهای قبور) می‌تواند گویای درجه پیچیدگی اجتماعی و نابرابری اقتصادی جوامع انسانی در گذشته باشد؟ چگونه می‌توان ساختار اجتماعی، آئین، ایدئولوژی، مذهب، اقتصاد، روابط بازرگانی، منشا فرهنگها، برهمکنش‌های فرهنگی، شکل‌گیری سلسله مراتب اجتماعی و منشا قدرت جوامع عصر باستان را مطالعه نمود؟ چگونه انسان خود را با محیط زیست تطبیق داد؟ توجه داشته باشیم که بسیاری از باستان‌شناسان براحتی از این نوع پرسشها گذر کرده و اصلاً "وقتشان را لحظه‌ای برای تفحص در آن صرف نکردند و برخی نیز این پرسشها را زائد می‌دانند. اما آنهایی که برای شناخت گذشته علاقمند به رهیافت‌های نو بودند به مکاتبی همانند تاریخی-فرهنگی، عملکردگرایی، تکامل‌گرایی (که باستان‌شناسان پویشی نیز جزو این دسته هستند)، مارکسیسم، فراروند‌گرایی (فراپویشی) و ساختارگرایی برای فهم گذشته رجوع کردند.

ویلی و سابلوف از اولین باستان‌شناسانی بوده‌اند که به نگارش تاریخ باستان‌شناسی و به نقد روشهای باستان‌شناسی پرداختند. اینان در کتابی تحت عنوان "تاریخ باستان‌شناسی آمریکاییان"⁸ (Willey and Sabloff 1974) تاریخ تحولات مطالعات باستان‌شناسی آمریکا را به چهار دوره تکاملی تقسیم بندی نموده‌اند.

⁸ A History of American Archaeology

1. دروان تحقیقات نظری⁹
2. دوران طبقه بندی و توصیف اشیاء¹⁰
3. دوران طبقه بندی و تاریخی¹¹
4. دوران تبیینی¹² که از اواخر 1960 شروع شد

يك چنین طبقه بندی نشانگر این است که قبل از پیشرفت در نظریه های باستان شناسی که موج آن از 1960 آغاز شد توصیف و طبقه بندی مواد فرهنگی بر مطالعات باستان شناختی سایه انداخته بود. بیان ویژگی های صرف داده های باستان شناسی از شاخص های مهم این دوره به شمار می آید (برای اطلاع بیشتر در این زمینه به مطالب فصول بعد رجوع شود). گرچه می توان رد پایی از مطالعات نظری را در باستان شناسی دید ولی استفاده از نظریه از يك چهارچوب دقیق و یا حتی آگاهانه ای تبعیت نمی کرد و استفاده از نظریه دارای ساختار نبوده است. حال آنکه بیان و بسط نظریه یکی از شاخص های مهم مطالعات باستان شناسی نوین را تشکیل می دهد و باستان شناسان قبل از کاوش عموماً به طرح نظریه پرداخته و سپس بر اساس پیش فرض هایی به کارهای میدانی می پردازند.

برای آنکه آگاه شویم که چگونه نظریه ها در باستان شناسی بسط پیدا کرد و مطالعات باستان شناسی قاعده مند شد ضروری است بدانیم که پایه ها و اصول تحول و دگرگونی در علم چیست؟ چه چیزی علمی است و چه چیزی علمی نیست؟ و اصولاً چرا در استدلالهای خود از واژه علم و علمی بودن در موضوعات پژوهشی استفاده می کنیم؟ توماس کوهن¹³ در 1962 کتاب کم حجمی را با عنوان ساختار انقلاب های علمی منتشر کرد. از آنجا که این کتاب فلسفی بود، چنین می نمود که می بایست جایگاهی حاشیه ای در دیگر علوم داشته باشد. این احتمال بیشتر به خاطر آن بود که کتاب او تأکید بر علوم دقیق (مانند فیزیک) داشت و ارتباط چندانی با علوم انسانی و اجتماعی نداشت. به هر روی، کتاب کوهن توجه بسیاری از کسان را در رشته های دیگر به خود جلب کرد (برای مثال، سیرل 1972 در موضوع زبان شناسی؛ استنفیلد 1974 در باب اقتصاد؛ هولینگر 1980 باب در تاریخ؛ بینفورد 1970 در باب باستان شناسی) و از همه بیشتر برای جامعه شناسان مهم تلقی شد (ریتزر 1374، 630).

توماس کوهن به مبارزه با مفروضات عموماً پذیرفته شده درباره شیوه دگرگونی علوم پرداخت. به نظر افراد عادی و بسیاری از دانشمندان، علم به شیوه انباشتی پیشرفت می کند و هر پیشرفتی در علم خواه نا خواه بر پایه پیشرفت های پیشین آن استوار است. برابر با این نظر، علم از طریق افزایش های تدریجی ولی مداوم دانش، به پایه کنونی رسیده است و در آینده نیز به پایه های بلندتری دست خواهد یافت. این برداشت از علم از سوی نیوتن اعلام شده که گفته بود: «اگر من افق گسترده تری را دیدم، برای آن است که بر شانه های غول هایی ایستاده ام». اما کوهن این برداشت مبتنی بر توسعه انباشتی علم را افسانه خواند و در صد بی پایگی آن بر آمد. کوهن این واقعیت را می پذیرد که انباشت در پیشرفت علم نقشی دارد، اما می گوید که دگرگونی های به راستی بزرگ در علم تنها در نتیجه انقلاب ها پدید می آید. او

⁹ Speculative
¹⁰ Classificatory- Descriptive
¹¹ Classificatory- Historical
¹² Explanatory
¹³ Thomas Kuhn

نظریه ای را در باره چگونگی رخداد دگرگونی های عمده در علم ارائه داد.

پارادایم از دیدگاه کوهن شامل قوانین، نظریه، کاربردها و ترکیبات هماهنگی است که موجبات پژوهش منسجم مطالعات علمی را فراهم می آورد. کوهن در کتاب خود فرایند تحول علمی را از مراحل پیش علم¹⁴، علم رایج¹⁵، بحران-انقلاب¹⁶، علم رایج نوین¹⁷ و بحران جدید¹⁸ را مورد بررسی قرار داد. در این فرایند فعالیت های بی سامان و پراکنده محققان در مرحله پیش-علم در نهایت در مرحله علم رایج تحت لوای پارادایم ها سامان و جهت می یابد (عبدی 1378، چالمرز 1385). به عقیده او علم در هر دوره ای تحت تسلط یک **انگاره (پارادایم) خاص** است (در این مرحله آن را به عنوان یک تصویر بنیادی از موضوع علم تعریف می کند)، مرحله **علم به هنجار**، دوره ای از انباشت علم است که در آن دانشمندان برای بسط انگاره مسلط علمی فعالیت می کنند. یک چنین کار علمی سرانجام دچار **بی هنجاری** می شود و به یافته هایی دست می یابد که نمی توان آن ها را با **انگاره مسلط** تبیین کرد. هرگاه این حالت بی هنجاری اوج گیرد مرحله بحرانی پیش می آید که سرانجام به **یک انقلاب علمی** منجر می شود. در این زمان، انگاره مسلط سرنگون می شود و یک انگاره نو جای آن انگاره را در کانون علم به خود اختصاص می دهد. بدین سان انگاره مسلط نوینی زاییده می شود و صحنه برای تکرار همان چرخه پیشین آماده می گردد. نظریه کوهن را می توان با این نمودار ترسیم کرد:

انگاره نخست ← علم به هنجار ← بی هنجاری ← بحران ← انقلاب ← انگاره دوم

در دوران انقلاب است که دگرگونی های به راستی بزرگ در علم رخ می دهد، این نظر کوهن با بیشتر برداشت های موجود از رشد علم، آشکارا مغایرت داشت. بنابر تعریف کوهن از انگاره، یک انگاره در جهت تمایز ساختن یک اجتماع علمی از اجتماع دیگر عمل می کند. با کاربرد آن می توان فیزیک را از شیمی یا جامعه شناسی را از روان شناسی جدا کرد. هر یک از این رشته های گوناگون علمی انگاره ویژه ای برای خود دارند. آن را می توان برای تمایز میان مراحل گوناگون تاریخی در تحول یک علم نیز به کار برد. انگاره ای که در سده نوزدهم در فیزیک مسلط بود، از انگاره ای که در اوایل سده بیستم بر فیزیک چیرگی داشت، متفاوت است. انگاره کاربرد سومی نیز دارد که در اینجا برای ما از همه سودمندتر است. آن ها می توانند گروه بندی های شناختی درون یک علم را از هم تفکیک کنند. برای مثال، روانکاوی معاصر از جمله به سه انگاره فرویدی، یونگی و هورنیایی تفکیک شده است. همین قضیه در مورد رشته های علمی دیگر نیز صادق است. در زیر تعریفی از انگاره داده می شود که با معنای کار اولیه کوهن مطابقت دارد:

انگاره تصویری بنیادی از موضوع بررسی یک علم است. آن تعیین می کند که در یک علم چه چیزی را باید بررسی کرد، چه پرسش هایی را می توان پیش کشید، این پرسش ها را چگونه باید مطرح کرد و در تفسیر پاسخ های به دست آمده چه قواعدی را باید رعایت کرد. انگاره

pre-science¹⁴
normal science¹⁵
crisis-revolution¹⁶
new normal science¹⁷
new crisis¹⁸

گسترده ترین وجه توافق در چارچوب یک علم است و در جهت تفکیک یک اجتماع علمی از اجتماع دیگر عمل می کند. انگاره، سرمشق ها، نظریه ها، روش ها و ابزارهای موجود در یک علم را دسته بندی، تعریف و مرتبط می کند (ریتزر، 1975: 7).

بر پایه این تعریف نظریه ها تنها بخشی از انگاره های گسترده تر به شمار می آیند. به بیان دیگر یک انگاره می تواند دو یا چند نظریه و نیز تصویر های گوناگون رایج به موضوع بررسی، روش ها و ابزارها و سرمشق های یک علم را در بر گیرد. نتیجه اینکه کوهن می گوید که تاریخ علم در نتیجه انباشت اطلاعات بر روی دانش گذشته نبوده و این پارادایمها هستند که فراتر از نظریه با عث تحول علم گردیدند. اندیشه غیر ثبوتی کوهن تأثیرات زیادی بر باستان شناسانی همانند کولین رنفرو در دهه های 1960 و 1970 میلادی برجای گذاشت و باستان شناسی روند گرا جانشین علم عادی گردید.

لذا براساس یک چنین رهیافت هایی در حوزه علوم اجتماعی و انسانی استفاده از نظریه در باستان شناسی از دهه 1960 به بعد جایگاه ویژه ای پیدا نمود. تعریف نظریه در برخی از ابعاد تا حدودی مشکل می باشد. تئوری (نظریه) در لغت به معنای اندیشیدن و تحقیق آمده که برگرفته از تئوری های یونانی گرفته شده است. با گسترش علوم مفهوم این واژه توسعه یافته و به اندیشیدن و تحقیق درباره هر مسئله ای اطلاق شده است. باید در نظر داشت نظریه از لحاظ تعمیم اصول و ترکیب، محدود و همیشه موقتی است و قسمتی از علم محسوب می شود. در زیر چند تعریف از نظریه ارائه می شود:

1- امروزه تئوری به طور اعم به بررسی کلی و وسیع مسائل از راه تفکر و تخیل اطلاق می شود بی آن که این بررسی رابطه ای با عمل داشته باشد. این تعریف از نظریه دارای مفهوم غیر عملی یا غیر واقعی است.

2- بر خلاف تعریف قبلی، تجربه گرایان معتقد هستند که نظریه کوششی عملی در راه جمع آوری شواهد و یافته های تجربی و برقرار کردن همبستگی بین یافته ها و تبیین آن ها از طریق استقراء است. این تعریف مورد قبول عقل گرایان نیست و تاریخ علم نشان می دهد که نظریه ها از طریق استقراء به دست نمی آیند (توسلی، 83، ص 24).

3- نظریه مجموعه قانون هایی است که بر مبنای قواعد منطقی با یکدیگر مرتبط بوده و مبین بخشی از واقعیت باشند. به این ترتیب رکن اصلی نظریه، قانونمندی است. اما در این تعریف هم روشن نشده است که آیا این رابطه علت و معلولی از طریق استقراء حاصل می شود یا از طریق قیاس به دست می آید (رفیع پور، 1360، ص 99).

4- نظریه هم نگری جامع قضایای متعدد در قالب یک مجموعه پیوسته و منطقی است که به کمک آن می توان برخی از پدیده ها را تبیین کرد. نظریه به صورت مفروض مورد قبول دانشمندان است (مندراس، 1374، ص 376).

گام بعدی شناخت رابطه ببن نظریه و عمل می باشد. باید خاطر نشان نمود که نظریه هر چه باشد همواره از پاره ای جهات نارساست و دقیقاً با واقعیت علمی منطبق نمی شود. غالباً چنین تصور می شود که نظریه باید مقوله ای مهم تر از عمل تلقی شود، چه در شعور عامیانه و چه

در سطح دیدگاه های فلسفی و نظام یافته. نظریه به عنوان یک مقوله با معنا بخش ضروری کاربرد عملی است و در نتیجه ضرورت دارد رابطه صریح و روشنی با عمل داشته باشد. در واقع دو مقوله نظریه و عمل حاصل مجموعه جریان هایی است که در یک جهان واقعی مرکب از ماده و معنی اتفاق می افتد. امروزه چه در علوم طبیعی و چه در علوم انسانی مسلم شده است که بین نظریه پردازی و عمل پیوستگی شدیدی وجود دارد. این امر ایجاب می کند که نظریه همواره با عمل در ارتباط باشد و نتوان بین آن دو استقلال کاملی قائل شد. نظریه های مقدماتی که مطرح می شوند ممکن است از صراحت کافی برخوردار نبوده، دارای ابهام باشند یا این که دارای ثبات نسبی یا بی ثباتی باشند. همچنین ممکن است حالت توصیفی یا صورت یک طرح کار را پیدا کند. در مقابل نظریه هایی که طرحی از افکار و مفاهیم موجود در آن به صورت واضح تعریف شده و قابل استناد باشد مطلوب نظریه پردازان خواهد بود. در باب رابطه نظریه و تحقیقات علمی باید گفت: نظریه ها در اطراف موضوعاتی رشد کرده اند که می توان آن ها را مسائل نظریه ای نامید. بررسی وسیع و همه جانبه ی موضوعات و مسائل و جستجوی راه حل های عملی تدریجاً پایه ای را برای فرضیات و نظم نظری به وجود می آورد. این نظام های نظری از مسائل اولیه ای که تحقیقات بر اساس آن آغاز گردیده بسی فراتر می رود، در عین حال یافتن راه حل نظری برای یک مسئله الزاماً به معنای آن نیست که مسائل عملی و مرتب با آن نظریه نیز باید همراه آن حل شود.

همانطور که در آغاز فصل حاضر بیان داشته ایم از خود بپرسیم که الزامهای استفاده از نظریه در شناخت گذشته چیست و چرا در پژوهش های باستان شناسی می بایستی از نظریه استفاده کنیم؟ باید بگوئیم که استفاده از نظریه دارای فوائد فراوانی است که عبارتند از:

- 1- نظریه می تواند افکار جدیدی را در روند حل مسائل نظری برانگیزد.
- 2- نظریه ممکن است الگوهایی از موضوعات و مسائل مورد بحث ارائه دهد، به طوری که بتوان یک توصیف جامع و طرح گونه از آن ها عرضه نمود.
- 3- تجزیه و تحلیل هر نظریه ممکن است به نظریات تازه ای منجر گردد.
- 4- نظریه ممکن است الهام بخش فرضیات علمی تازه ای باشد (Skidmore, 1979, 3-10).

نظریه و عمل در باستان شناسی: بی شک مهم ترین دلیل استفاده از نظریه به خاطر تفسیر¹⁹ داده های باستان شناختی است و در نتیجه هر مطالعه ای که با تبیین همراه باشد دارای صبغه نظری (تئوری) است. نکته و پرسش مهم دیگر اینکه میان نظر و عمل چه تفاوتی وجود دارد؟ برای روشن شدن پرسش طرح شده با یک مثال آن را جواب می دهیم. مثلاً "اینکه هر گونه مطالعه ای مرتبط با تفسیر سبک ها (سبک معماری یا نقاشی و غیره) و تغییرات آن در طی زمان باشد دارای وجه نظری است. پژوهش های یک باستان شناس از قبیل چگونگی لایه نگاری محوطه های باستانی و کاوش (بطور مثال استفاده از شیوه لوکوس و یا کانتکست)، شیوه های ثبت و ضبط اشیاء و استفاده از آمار دارای وجه روش شناختی است. به عبارتی اگر پرسش های ما دارای وجه چرایی²⁰ باشد، آنرا

¹⁹ Interpretation
²⁰ Why

پژوهش نظری می‌نامیم و اگر پرسشهای ما دارای وجه چگونگی²¹ باشد آنرا روش می‌نامیم (ورود از حوزه نظر به عمل). بنابراین در نظریه‌ها این پرسش مطرح است که چرا این محوطه را حفاری می‌کنیم اما در عمل (Practice) و یا متد چگونگی روش حفاری مهم است. با مثالی دیگر می‌توان با روش‌های مختلف به شناخت طبقات اجتماعی بر اساس مدارک باستان‌شناسی پرداخت. یکی از این روش‌ها این است که قبور را به دو دسته اشیاء غنی و فقیر تقسیم بندی کنیم و این طور استنباط نمائیم که در جامعه مورد مطالعه برخی از افراد جامعه از امتیازات اجتماعی خاصی در نسبت به دیگر افراد آن جامعه برخوردار بودند و نوعی نابرابری اجتماعی-اقتصادی در جامعه حکمفرما بود. در یک چنین جامعه‌ای قرار دادن اشیاء در داخل قبور و محل قبور تحت تاثیر پایگاه‌های اجتماعی افراد بوده است. لذا اگر باستان‌شناسانی با چنین نگرشی به تحقیق در یک محل باستانی بپردازند و قبرستانی را کاوش نمایند از راهبرد نظری استفاده کرده‌اند. ولی همین دسته از باستان‌شناسان برای کاویدن از چه سیستم استفاده نموده‌اند آنرا روش می‌نامیم.

قبل از آنکه به راهبردهای باستان‌شناسان در ارتباط به اینکه یک نظریه دارای چه ابعاد و منظرهایی هستند خوب است نگاهی به راهبردهای جامعه‌شناسان بیندازیم. اینان نظریه را به نظریه‌های کلان²²، نظریه‌های بُرد متوسط²³ نظریه‌های خُرد²⁴ تقسیم کرده‌اند. **نظریه کلان به** تحلیل نظام‌های بزرگ و فرایند‌های دراز مدت دگرگونی می‌پردازد. به عنوان مثال نظریه‌تطورگرایی را می‌توان در این دسته جای داد. **نظریه خرد** به نوبه خود برای روشن کردن الگوهای نهاد کلی ضروری است. به عنوان مثال نظریه مبادله را می‌توان در این دسته جای داد. **نظریه حد متوسط** در واقع حالت حد وسط و شاید ترکیبی از دو نوع نظریه دیگر باشد. باید افزود که این نوع نظریه اساساً برای هدایت تحقیقات تجربی به وجود آمده و معطوف به مجموعه قضایای مرتبی است که از قضایای واحد تجربی می‌تواند مشتق شود. بنابراین از یک سو، جنبه انتزاعی و عقلانی دارد و از سوی دیگر متکی بر تحقیقات تجربی و مشاهدات و جمع‌آوری داده‌هایی است که از قضایای تجربی حاصل شده است (توسلی 1383، 43). برخی نظریه‌های کارکردگرایی را با توجه به دیدگاه **مرتّن**، نظریه بُرد متوسط نامیده‌اند که باستان‌شناسانی چون بینفورد با استفاده از مدل مرتّن به نظریه پردازی پرداخته‌اند.

باستان‌شناسان تقریباً همانند جامعه‌شناسان و اقتصاد دانان نظریه‌ها را به صورت زیر تقسیم بندی نموده‌اند که عبارتند از:

- نظریه سطح پایین²⁵
- نظریه سطح متوسط²⁶
- نظریه سطح بالا²⁷

How²¹
Grand Theory²²
Middle range theory²³
Small scale theory²⁴
Low Level Theory²⁵
Middle Level Theory²⁶
High Level Theory²⁷

نظریه سطح پائین شیوه ای است تجربی با تاکیدات عام و کلی و از قانون تجربی تبعیت می کند. مثلاً همه والهای ماده به بچه خود شیر می دهند. یک چنین نتیجه گیری مبتنی بر مشاهده و تجربه بوده و می تواند با تجربه دیگری رد شود. لذا بسیاری از تفسیرهای باستان شناسی سطح پائین مبتنی بر امری تجربی است. باستان شناسانی که دارای راهبردهای مطالعاتی سطح پائین هستند عمدتاً به طبقه بندی کارابزارها، شناسایی فرهنگ های باستان، لایه نگاری، سری بندی و یا با تاریخ گذاری مطلق داده های باستان شناختی محوطه های باستانی می پردازند. یک چنین نتیجه گیری کلی که مبتنی بر مشاهده است به این امر منتهی می شود که مجموعه ای بخصوص، یا انواع کارابزار به طور مکرر در ارتباط با هم در یک حوزه جغرافیایی و در زمان مشخصی تکرار شوند. در نتیجه یک پدیده فرهنگی در یک زمان، مکان و در شکلی خاص بوجود آمده و از طریق تماس و انتشار در یک حوزه جغرافیایی همه گیر می شود. لذا این گروه از باستان شناسان بر اساس یک چنین راهبردی چنین نتیجه می گیرند که یک شیئی شاخصی همانند سفال می تواند بیانگر یک گروه بخصوصی باشد (رجوع شود به فصل مربوط به مکتب تاریخی فرهنگی). در بسیاری از موارد نتیجه گیری های نظریه سطح پائین درست نبوده و به خاطر ماهیت داده های باستان شناسی این نوع نگرش نمی تواند به تجزیه و تحلیل رفتارهای انسانی بپردازد. این گروه از باستان شناسان بیشتر علاقمند به توصیف اشیاء بوده و از تبیین درست داده ها بدور می باشند. اینان می گویند که ما قادر به شناخت ایدئولوژی و یا ساختار اجتماعی گذشته و غیره نیستیم.

نظریه سطح متوسط متشکل از یکسری نظریه هایی است که پلی بین مشاهدات تجربی و نظریه های انتزاعی و همگانی می باشد (علیزاده 1380، 95). تئوری سطح متوسط به محقق توانایی عمومیت بخشی²⁸ می دهد و سعی دارد تا قوانینی را که بین یک سری از متغیرها که در موارد متعددی حادث می شود را تنظیم و قاعده مند نماید (Trigger 1979, 28). منظور از عمومیت بخشی تفسیرهایی است که بر اساس شرایط حاکم بر یک مورد بخصوص تنظیم می شوند، اما توانایی این را دارند که در موارد دیگر نیز بکار آیند (عبدی 1378 صفحه 18). این راهبرد برای اولین بار توسط جامعه شناس آمریکایی ار.ک. مورتون در سالهای 1940 پیشنهاد و معرفی شد ولی در دهه 1970 لوئیس بینفورد با استفاده از این مدل اعتبار خاصی به آن بخشید. نمونه ای از آن را می توان به مدل بوسر آپ²⁹ اشاره نمود که وی به رابطه بین افزایش جمعیت و نوآوری در افزایش محصول جوامع کشاورزی پرداخت. وی معتقد است که بعلت افزایش جمعیت جوامع انسانی در گذشته بهترین راهی را که انسان برای حل معضل بوجود آمده تدبیر نمود نوآوری در کشاورزی همانند استفاده از سیستم آبیاری برای افزایش محصول بوده است. یک چنین نظریه زمانی ارزشمند خواهد بود که باستان شناسان بتوانند به صورت مطلق و یا نسبی به برآورد رشد جمعیت، تشدید نیروی کار و حاصلخیزی مناطق کشاورزی بپردازند و با ارائه گاهنگاری اصولی بین رشد جمعیت و تولید غذا ارتباط برقرار نمایند. نظریه حد وسط³⁰ لوئیس بینفورد را می توان جزو نظریه میانه ارزیابی نمود که تلاش می کند با استفاده از داده های مردم نگاری بین پدیده های مشهود باستان شناسی و رفتار باستان شناختی غیر مشهود ارتباط برقرار نماید. گرچه دو راهبرد سطح متوسط و حد وسط بصورت یک شکل نمی باشند و نظریه سطح

²⁸ Generalization

²⁹ Ester Boserup

³⁰ Middle Range Theory

متوسط فقط به رفتارهای انسانی توجه دارد، حال آنکه نظریه حد وسط بیشتر بر دو پدیده رفتار انسان و خصوصیات مشهود باستان شناختی متکی است و نظریه بینفورد را می توان به عنوان بخشی از حد وسط در نظر گرفت. نظریه حد وسط از این نظر ارزشمند است که با آزمایش سطح متوسط با داده های باستان شناختی ارتباط برقرار می نماید.

نظریه سطح بالا و یا نظریه عام که ماروین هاریس³¹ آن را استراتژی های پژوهش³² و دیوید کلارک³³ آنرا مدل های کنترل³⁴ نامید دربرگیرنده قوانین انتزاعی است که به تشریح رابطه بین موضوعات نظری و شناخت پدیده های مهم می پردازد. راهبرد تکامل گرایی داروین نمونه ای از نظریه عام می باشد که ترکیبی از تکامل زیست شناسی با ژنیتک می باشد. تئوری سطح بالا بیشتر با حوزه علوم انسانی مرتبط بوده و کمتر در حوزه باستان شناسی دارای قدرت عمل بوده است. بنابراین در حوزه نظریه سطح بالا نظریه جهان شمولی وجود ندارد که به طور یکسان مورد قبول همه اندیشمندان علوم انسانی باشد. نمونه ای از آن را می توان به نظریه تکامل اشاره داشت که با نظریه زیست شناسی ترکیب شد. نمونه ای قابل ذکر در استفاده از نظریه سطح بالا در دنیای باستان شناسی را می توان از باستان شناسی مارکسیسم (یا ماتریالیسم تاریخی)، ماتریالیسم فرهنگی و زیست بوم فرهنگی نام برد. نکته بس مهم اینکه همه این مکاتب دارای راهبردی ماتریالیستی از فرهنگ هستند. نکته در خور توجه دیگر این که استفاده از تئوری سطح بالا در تفسیر داده های باستان شناسی همواره با پیچیدگی های بسیار زیادی همراه بوده و لذا کمتر مورد اقبال باستان شناسان قرار گرفته است. به همین خاطر باستان شناسانی که با استفاده از تئوری حد وسط به مطالعه جوامع باستان پرداختند از موفقیت نسبی بیشتری نسبت به دو مکتب دیگر برخوردار بوده اند. گرچه هر سه نظریه مورد اشاره هرکدام دارای نقاط مثبت و کاستی های خاص خود می باشند ولی اگر باستان شناسی بتواند با ترکیبی از سه نظریه فوق به یک روش تلفیقی دست بابد شاید بتواند به تفسیر بهتری از گذشته بپردازد.

حاصل سخن اینکه در این فصل موضوعات مختلفی مورد بحث قرار گرفت و سعی نمودیم که تفاوت بین نظریه و عمل را در حوزه باستان شناسی تعریف نمائیم. نکته مهمی که شاید در نتیجه گیری مباحثمان بایستی بر آن تاکید نمائیم اهمیت چپستی علم و به عبارتی چگونگی علمی بودن باستان شناسی است. براین اساس مشخص شد که باستان شناسی و باستان شناسان تا چه حد تحت تاثیر دیگر حوزه های علوم انسانی و بخصوص جامعه شناسان بوده اند. بطور مثال دیدیم که تقسیم بندی نظریه های باستان شناسی به سه حوزه سطح پائین، سطح متوسط و سطح بالا در آغاز توسط جامعه شناسان رابرت کی مرتون و پس از دو دهه باستان شناسان از این رهبرد در پژوهش هایشان استفاده کردند. نکته مهم دیگر اینکه امروزه فاصله بین نظریه های علوم انسانی و استفاده باستان شناسان دیگر مانند دهه های گذشته نیست و پیوندی بسیار نزدیک به باستان شناسانی که در حوزه نظر و عمل کار می کنند با دیگر شاخه های علمی پیوند خورد است.

³¹ Marvin Harris
³² Research Strategies
³³ David Clark
³⁴ Controlling Models

آغاز باستان شناسی

در این فصل نگاهی کوتاه به شکل گیری باستان شناسی در اروپا و آمریکا و مرحله گذار آن از عتیقه جویی به باستان شناسی خواهیم داشت. همانطور که از عنوان این فصل بر می آید برای ما مهم است که بدانیم که چرا جوامع اروپایی در قرون جدید علاقمند به مطالعه تاریخ گذشته شان شدند؟ در این فصل خواهیم دید که اهمیت علامندی به باستان گرایی بحدی بوده است که در نهایت موجب زایش علم جدیدی به نام باستان شناسی در عرصه علوم انسانی شد. باستان شناسی در مرحله اولیه خود با عتیقه جویی آغاز شد و نخستین باستان شناسان را عتیقه جویانی تشکیل می دادند که علاقه شدیدی به مجموعه داری داشتند و باعث شکل گیری یکی از رشته مهم انسان شناختی گردیدند. ولی با اینهمه باید خاطر نشان سازیم که باستان شناسی زائیده یک یا دو دلیل خاصی نبوده و شرایط و عوامل متعدد سیاسی و اجتماعی اروپای قرن پانزدهم میلادی، باورهای اولیه از قبیل افسانه ها قدیم و اساطیر و ارتباط آن با پیدایش جهان و انسان، مطالعات مردم شناسان اولیه و حتی مسیونرها نیز در شکل گیری آن نقش داشته اند.

پایان فئودالیسم و آغاز رنسانس در اروپا: از قرن چهاردهم میلادی تغییرات اجتماعی و اقتصادی عظیمی در اروپا بوقوع پیوست و اضمحلال فئودالیسم از شمال ایتالیا آغاز گشت. در اولین گام ها پژوهش گران با طرح مسائل نو در حوزه تاریخ سیاسی اجتماعی اروپا متوجه شدند که پیشرفت های نیاکان خود در شکل گیری هسته های تمدنی و مدنی در گذشته بسیار عمیق تر از آنچه که قبلا تصور می شد بوده است. محققین دوران رنسانس با رجوع به تاریخ عصر کلاسیک سعی کردند سکولاریسم را در ایتالیا گسترش دهند و با رجوع به متون و تاریخ گذشته و شروع مطالعات مردم نگاری به این نتیجه رسیدند که زندگی نیاکان آنان بطور اساسی با زمان حال متفاوت بوده است. موفقیت یونانیان و رومیان در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، از نظر آنها به عنوان دوران طلایی تاریخشان جلوه نمود و محققین و دگرانیشان به آرامی دریافتند که بایستی دوباره به گذشته رجعت نمایند تا مسیر درست زندگی بهتری را بنیان نهند. علاقه به دوره عصر کلاسیک به سرعت از ادبیات به هنر و معماری بسط پیدا کرد. اشراف و بازرگانان ایتالیا از حامیان چنین مطالعاتی شدند. هنر عصر گوتیک به کنار گذاشته شد و هنر عصر کلاسیک دوباره رایج گشت.

در قبل از مطالعات جدید و به طور کلی محققین دوران قرون وسطی اطلاعات کمتری نسبت به تاریخ دوران یونان و روم و تغییرات تاریخی آن داشتند و دانش گذشته بشدت با اسطوره و افسانه های عجین گشته بود. در این میان گرچه برخی از پاپها و پادشاهان اروپایی به جمع آوری مسکوکات و جواهرات می پرداخته اند و یا در بعضی موارد قسمتهایی از بقایای معماری روم باستان و مجسمه های آنان را در بناها و کاخهای جدید جدید مورد استفاده مجدد قرار می دادند ولی یک چنین مسائلی منجر با شناخت زان گذشته منجر نمی شد و تحول اساسی در جامعه آنزمان اروپا بوجود نیامده بود. بطور کلی دانشمندان قبل از دوره رنسانس سعی کردند آداب اجتماعی و سیاسی دوره خود را با دوران مسیحیت و یهودیت مقایسه نمایند و شناخت علمی از سیر تاریخ و تطور فرهنگی نداشتند. لذا زمانی که مجسمه ای از دوره های گذشته پیدا می شد اغلب تخریب و شکسته می شد و یا شاید ممکن بود بخاطر حس زیبایی

شناسی مجدداً در ابنیه های جدید مورد استفاده قرار گیرد. نتیجه اینکه تا قبل از دوره رنسانس دوران مسحیت (و یهودیت) به عنوان جامعه ای نمونه فرهنگی و اجتماعی در نسبت با جامعه اروپای قرون وسطی محسوب می گشت و از این دوره به عنوان مدینه فاضله نام برده می شد. در آغاز و در اواخر قرن شانزدهم، افرادی همانند پال دوم³⁵ و الکساندر ششم³⁶، کاردینالها و دیگر اعضای خانواده اشرافی ایتالیا به جمع آوری و نمایش مجموعه هنری قدیم پرداختند و در همان زمان حمایت های مالی جهت مطالعه منظم و گردآوری آنها آغاز گشت. در سال 1462 پاپ پیاس دوم³⁷ قانونی را جهت حفاظت ابنیه های قدیم شهرهای وابسته به کلیسای کاتولیکی رم به تصویب رساند و در 1471 سیکستوس چهارم³⁸ از صدور سنگها و مجسمه های قلمرو حکومتی اش خودداری ورزید. یک چنین اقدام های اساسی راه را برای حفظ ابنیه و بافتهای قدیم برای دوره های بعد هموار نمود.

سیراکو³⁹ (1391-1453) را می توان به عنوان یکی از عتیقه جویان بزرگ ایتالیایی نام برد که در طول 25 سال مسافرت های طولانی به شرق مدیترانه و یونان به مطالعه ابنیه های قدیم پرداخت و در این مدت به کپی برداری از صدها اثر همانند خطوط، طراحی بناها، جمع آوری کتابها، سکه ها و آثار هنری پرداخت. وی آثار و نوشته هایش را در شش مجلد به چاپ رساند که متأسفانه در حریق در سال 1514 اتفاق افتاد از بین رفت ولی هم اکنون دیگر کارهایش در کتابخانه و موزه ها نگهداری می شود.

تا به اینجا می توان اذعان نمود که هنوز حفاریهای باستان شناسی آغاز نشده بود و پژوهش گران به دنبال یافتن اشیاء قیمتی و لوکس بوده اند. اولین حفاری های باستان شناسی حدوداً در نیمه اول قرن هیجدهم در محل های مهمی چون پمپی⁴⁰ و هرکلونیوم⁴¹ به منظور بدست آوردن مجسمه ها و مجموعه های هنری آغاز شد و بتدریج اشیاء و آثاری که در خانه های معمولی وجود داشت نیز مورد توجه قرار گرفته و توجه به آثار دوران کلاسیک در سراسر اروپا رواج پیدا کرد. خانواده های اشرافی اروپا به تدریج توجه خود را بسوی مدیترانه معطوف داشته و شروع به کاوش و یافتن عتیقه جات در میان آثار تاریخی نمودند. در قرن هفدهم چنین موجی در انگلستان نیز به جریان افتاد و اشراف و تجار انگلیسی شروع به خرید و جمع آوری اشیاء عتیقه کردند. در سال 1734 میلادی تعدادی از افراد برجسته انگلیسی در سفرهایی که به ایتالیا داشتند انجمنی را به نام دیلتانی⁴² در لندن به جهت جمع آوری آثار هنری دوران کلاسیک تشکیل دادند. همین

³⁵ Paul II

³⁶ Alexander VI

³⁷ Pope Pious II

³⁸ Sixtus IV

³⁹ Ciriaco de Pizzicolti

⁴⁰ Pompeii

⁴¹ Herculaneum

⁴² Dilettanti

انجمن در هشتاد سال بعد مسئولیت پژوهش های منطقه اژه را به عهده گرفت. در اوایل قرن شانزدهم سنگ نبشته های عصر کلاسیک، بناها، و کارهای هنری بدست آمده در انگلیس، فرانسه، غرب آلمان و دیگر مناطق به طور منظم توسط عتیقه جویان محلی همانند ویلیام کامدن⁴³ در انگلستان مورد مطالعه قرار گرفت.

در این روند تکاملی مطالعه تاریخ هنر توسط آلمانیها را می توان به عنوان یکی از گام های مهم در تکوین باستان شناسی دانست. از این میان می توان به کارهای جان وینکلمن⁴⁴ اشاره نمود (68-1717). کتاب تاریخ هنر (1764) وی از کار جدی بود که در زمینه شناخت سبکهای هنری، روند تکامل آن و تاثیر متغیرهای محیطی بر هنر معماری به نگارش در آمد.

آغاز باستان شناسی: باستان شناسی از نیمه اول قرن نوزدهم میلادی راهش را از عتیقه جویی جدا نمود و بین سالهای 1920 تا 1950 وارد دوره ای کاملاً جدید گردید. خاستگاه یک چنین تحولاتی به دو دلیل بوده است که عبارتند از: 1) تحولاتی که در منطقه اسکاندیناوی روی داد و باستان شناسان اسکاندیناوی با استفاده از روش های جدیدی به تاریخ گذاری اشیاء و مواد باستانی پرداختند و 2) موج دوم حرکتی بود که در انگلستان و فرانسه آغاز شد که در نتیجه آن به راهبرد استان شناسی پارینه سنگی منجر شد. تفکر نوع دوم سخت مورد اقبالطورگرایان/تکامل گرایان در حوزه های مردم شناسی، انسان شناسی و باستان شناسی قرار گرفت. سرآغاز باستان شناسی علمی را بایستی در تحقیقات کریستین یورگنسن تامسون مشاهده نمود. تامسون در آغاز دارای انگیزه عتیقه جویی بود. وی در سال 1788 در کپنهاگ و در خانواده ای ثروتمند به دنیا آمد. پدر تاجر وی همانند همه خانواده های ثروتمند فرزندش را برای ادامه تحصیل روانه فرانسه کرده بود. تامسن بعد از تحصیلات به کشور مراجعت نمود و شروع به جمع آوری سکه های روم باستان و اسکاندیناوی نمود. وی با مطالعه خطوط روی سکه و تاریخ ضرب آنها تا حدودی توانست قدمت تاریخی آن ها را مشخص نماید.

با آغاز قرن نوزدهم ناسیونالیسم در دانمارک طرفداران زیادی پیدا کرد و یکی از علل مهم آن شکست های پیاپی که ناپلئون در سالهای 1801 و 1807 بر دانمارک وارد کرد. لذا دانمارکی ها سعی کردند که با مطالعه تاریخ درخشان نیاکان خود به درد ها و تحقیر های ناشی از شکست از ناپلئون التیام بخشند. از طرفی انقلاب فرانسه و آرمانگرایی های آنان بخصوص برای طبقه متوسط بسیار پرجاذبه گردید. در سال 1806 راسموس نیروپ در کتاب خود به ویرانی بناهای باستانی دانمارک اعتراض نموده و پیشنهاد کرد که همانند فرانسویها موزه ای باستانی در دانمارک تاسیس شود. در 1807 میلادی اداره ای تحت عنوان انجمن پادشاهی دانمارک برای حفاظت و جمع آوری عتیقات تاسیس و نیروپ به عنوان دبیر آن انتخاب شد. نیروپ در بدو شروع کارش جمعی از عتیقه

⁴³ William Camden
⁴⁴ Johan Winckelmann

بازان سراسر دانمارك را برای همکاری دعوت به کار نمود. در 1816 انجمن پادشاهی دانمارك از تامسن به خاطر شیوه مستقل کار و تخصصش در سکه شناسی جهت طبقه بندی آثار و اشیای جمع شده دعوت به کار کرد.

سؤال عمده تامسن این بود که چگونه می توان این همه اشیای متنوع و گوناگون را طوری در موزه چیدمان کرد که بیننده بتواند درك تاریخی و زمانی از آن داشته باشد؟ براین اساس وی تصمیم گرفت اشیای بر اساس قدمت و نوع آنها به سه گروه سنگ، برنز و آهن تقسیم بندی کند. موزه تامسون و مجموعه اشیای آن با شیوه ای نو در 1819 بازگشایی شد. تامسون در سال 1836 عقایدش را تحت عنوان کتاب راهنمای اسکاندیناوی باستان به چاپ رساند. این کتاب يك سال بعد به زبان آلمانی و در سال 1848 به زبان انگلیسی ترجمه گردید. اهمیت کار تامسن این بود که داده های باستان شناختی را از یوغ عتیقه جویی آزاد نموده و براساس روش گاهنگاری نسبی نظام معروف سه عصری را ارائه نماید. گرچه افرادی قبل از تامسن همانند ودال سایمونسن شبیه چنین طبقه بندی را ارائه نموده بودند ولی کار تامسن براساس داده های واقعی و باستان شناختی استوار بود. اهمیت دیگر کار تامسن این بود که مقولات و مفاهیمی همانند تکامل گرایی، تایپولوژی، کارکرد گرایی و راهبرد های اقتصادی را وارد ادبیات باستان شناسی کرد.

در طی قرن نوزدهم باستان شناسی به روند تکامی خود ادامه داد. یکی از این افراد سیون نیلسون می باشد. نیلسون برخلاف تامسون بیشتر به تکامل فرهنگی علاقمند بود و به مطالعه در حوزه های اقتصادی جوامع پیش از تاریخ گرایش داشت و کمتر به موضوعات تکنولوژیک پرداخت. وی اعتقاد داشت که شکاروزان و گردآورندگان خوراك در اسکاندیناوی ابتدا شیوه زندگی دامداری را برگزیده و سپس به زندگی کشاورزی روی آوردند. شاید نیلسون جزو اولین افرادی بوده باشد که تکنولوژی و ابزارهای پیش از تاریخ را با ابزارهای بدوی جوامع معاصر مقایسه نموده بود. نیلسون به تکامل تك خطی اعتقاد داشت و با مطالعه مردم نگاری در شمال آمریکا، آفریقا، و جزایر اقیانوس اطلس به این معتقد بود که با تشابه فرهنگی می توان جوامع پیش از تاریخ اسکاندیناوی را بهتر شناخت. حاصل مطالعات نیلسون در چهار جلد کتاب بین 1836-1843 به چاپ رسید و در 1866 تحت عنوان ساکنان اولیه اسکاندیناوی به زبان انگلیسی ترجمه گردید. سیون نیلسون با استفاده از شیوه مقایسه ای جوامع انسانی را به چهار گروه تقسیم بندی کرد: (1) زندگی اولیه انسان با وحشی گری شروع گردید و انسان به شکارورزی، ماهی گیری، جمع آوری آذوقه و حبوبات پرداخت. (2) مرحله دوم عصر شبانی بوده است که انسان در کنار شکارورزی به دامداری پرداخت. (3) مرحله سوم تکاملی با کشاورزی آغاز گردید. (4) و آخرین مرحله عصر تمدن است که از ویژگیهای آن رواج سکه، پول، خط و تخصصی شدن حرف و مشاغل بوده است.

جیمز ورسه را بایستی به عنوان اولین باستان شناس متخصص پیش از تاریخ نام برد. وی در سال 1855 به عنوان استاد باستان شناسی در

دانشگاه کپنهاگ مشغول به کار گشت. وی برخلاف تامسن به کارهای میدانی علاقمند بود و کاوشهای وی نه تنها سیستم سه عصر تامسن را تایید کرد بلکه توانست با لایه نگاری دگرگونی های فرهنگی را مورد مطالعه قرار دهد. در حفاری های دانمارک زمین شناسی به نام جاپیتوس استنسرپ نیز به مطالعه وضعیت گیاهان و حیوانات در آخرین دوره یخبندان پرداخت و توانست تصویر جدیدی از زیست محیط منطقه در سه دوره سنگ، برنز و آهن را ارائه نماید.

در سال های 1846-47 پادشاه انگلستان کریستین هشتم از ورسه دعوت نمود تا با بازدید از بریتانیا و ایرلند به مطالعه بقایای وایکینگ ها بپردازد. مطالعات و مشاهداتش، ورسه را متقاعد نمود که سیستم سه عصری تامسن را می توان برای بسیاری از نقاط دیگر به کار برد. ورسه هم چنین نقش مهمی در گسترش مطالعات میان رشته ای باستان شناسی داشت. در اوایل 1838 در محلی به نام سچی لند توده ای از صدف به همراه تعداد متعددی ابزارهای پیش از تاریخ و در فاصله نزدیکی از کناره دریا مشاهده شد. در سال 1849 آکادمی علوم پادشاهی دانمارک کمیته ای را برای مطالعه این مجموعه تشکیل داد و ورسه به سرپرستی این هیئت انتخاب شد. وی دو نفر دیگر را به نام استنسرپ (زیست شناس) و فورچامر پدر زمین شناسی دانمارک را به هیئت خود افزود. این سه حاصل مطالعات خود را در سال 1850 در سه جلد تحت عنوان باستان شناسی به چاپ رساندند. نتیجه اینکه باستان شناسان اسکاندیناوی توانستند (1) پایه گذار سیستم سه عصری شوند (2) گاهنگاری نسبی را پایه گذاری نمایند (3) استفاده از علوم میان رشته ای در اولین فاز مطالعات باستان شناسی بکار گیرند.

تا قبل از کاوشهای باستان شناسی و مطالعات داروین اکثر مردم بر این عقیده بودند که مبحث تکوین در فصل اول کتاب مقدس آمده است و براساس گفتمان وحیانی می توان به چگونگی پیدایش جهان پی برد. آغاز و انجام جهان دارای منشاء ماورای طبیعی بوده و زمان خلقت جهان به کمتر از چند هزارسال قبل برمی گردد. خداوند جهان را در طی شش روز بوجود آورد و در روز هفتم نیز آدم و حوا را آفرید. بعضی ها تاریخی در حدود 3700 ق.م. را پیشنهاد کرده بودند در حالیکه پاب کلمنت هشتم (VIII) تاریخی در حدود 5199 ق.م. را پیشنهاد نموده بود.

در اواخر قرن هفدهم آرخیسوب جیمز اوسر (یا آشر) به این نتیجه رسید که جهان در شب قبل از 23 اکتبر 4004 ق.م خلق شد. چنین تاریخ گذاری که بر اساس شجره نامه تورات استخراج شد تاریخ جهان را در حدود 6000 هزار سال برآورد نمود. ایده های آشر به صورت آمیزه دینی در آمده بود که با بازگشت و ظهور مسیح جهان شاهد آخرین دوره هستی خواهد بود. خدا انسان را در باغ عدن خلق و انسان از خاورمیانه به سایر نقاط جهان مهاجرت کرد. دومین مرحله تحولی نیز بعد از توفان نوح بوقوع پیوست. لذا خاورمیانه به عنوان مرکز و محور تمدن جوامع بشری محسوب گردید، جایی که مذاهب بزرگ همانند مسیحیت، یهودیت و اسلام در آنجا تولد یافتند. بر این اساس دانشمندان سعی نمودند تا

تاریخ اروپای غربی و شمالی را با تاریخ مکتوب خاورمیانه مرتبط نمایند.

مقارن با قرن هیجدهم پژوهش گران سعی نمودند که پیشرفت جوامع انسانی (بخصوص دوران پیش از تاریخ) را در بستر زمان مورد مطالعه قرار دهند و مشخص نمایند که انسان چگونه سیر و مسیر تکامل و پیشرفت را طی نمود. کشف استخوان و بقایای انسانی به همراه ابزارهای سنگی و استخوان حیوانات در بین لایه های طبیعی قالب بندی های زمانی انجیل را زیر سؤال برده و دانشمندان به آرامی ایده زمان نگاری کتب مقدس را به دیده تردید نگریستند. در این میان مطالعات زمین شناختی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار گشت. ویلیام اسمیت از جمله این افراد بشمار می رود. وی زمین شناسی بود که به مطالعه پدیده های زمین شناسی، سنگواره های گونه های حیوانی پرداخت و متوجه شد که شکل گیری زمین در نتیجه عوامل متعددی همانند سیل، زلزله، فرسایش، باد و غیره بوده است که نهایتاً به صورت امروزی در آمده است. در همین زمان زمین شناسی به نام جیمز هاتن کتابی را تحت عنوان در باره زمین به نگارش در آورد که چگونگی شکل گیری زمین را مورد مطالعه قرار داد و مشخص نمود که عوامل ماورای طبیعی نقشی در شکل گیری آن نداشتند.

یک چنین مطالعاتی آغازی بر شکاف و دوگانگی نظریه های کتب مقدس در باره منشأ زمین، انسان و دیگر موجودات زنده گردید. بین سالهای 1830 و 1833 زمین شناس انگلیسی به نام چارلز لایل مجموعه کتابی را تحت عنوان "اصول زمین شناسی" منتشر نمود که بیشتر حاوی مشاهداتش در تپه ای به نام آتنا در سیدسیل بود. مطالعات وی دو نتیجه مشخص داشت (1) خط بطلان بر خفقت جهان در 4004 قبل از میلاد و (2) اینکه جهان یکباره خلق نشد و تکوین جهان روندی تکاملی داشته است. این شکاف با طرح نظریه انتخاب اصلح داروین و نظریه تطوری خود به اوج رسید. چارلز داورین با کشتی معروف بیگل سفری را در بین سالهای 1831 تا 1836 انجام داد و به مشاهده پدیده های زیست شناسی پرداخت. وی بعد از بازگشت به انگلستان به طرح ایده معروف اصل انواع پرداخت و بعد از سالها انتظار در سال 1859 اقدام به چاپ آن نمود.

جان لوباک در 1865 کتابی را تحت عنوان دوران ماقبل تاریخ به چاپ رساند و عصر سنگ را به دو دوره پارینه سنگی و نوسنگی تقسیم بندی نمود. این کتاب در بین سالهای 1865 تا 1913 در انگستان و آمریکا هفت بار تجدید چاپ شد. وی در 1870 کتاب دومش را تحت عنوان "منشأ تمدن و شرایط انسان اولیه را به چاپ رساند که چندین بار تجدید چاپ شد. لوباک که از تحصیلات دانشگاهی بهره ای نبرده بود در 32 سالگی به عنوان شریک پدرش در بانک مشغول به کار شد و به سیاست روی آورد. وی بعد از ورودش به مجلس لوایحی را به نفع حفاظت از میراث فرهنگی به تصویب رساند. لوباک براین اعتقاد بود همان طوری که فیلمهای امروزی می توانند بیانگر اطلاعاتی از طبیعت ماموتها باشند، جوامع بدوی امروزی نیز بیانگر زندگی انسانهای اولیه هستند. براین اساس

وی به مطالعه قبایل بدوی امروزی همانند هوتونها، واداش، آندمان و غیره پرداخت.

لوباک عمیقاً به تکامل تک خطی اعتقاد داشت و با تاثیر پذیری از دیدگاه داروین بر این باور بود که نه تنها گروه های انسانی از لحاظ فرهنگی از هم متمایز هستند بلکه از لحاظ بیولوژیکی نیز می توان به یک چنین تقسیم بندی قائل شد. وی معتقد بود جوامعی که از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی عقب افتاده تر از جوامع امروزی (اروپایی) هستند، از لحاظ ذهنی و احساسی نیز در مرحله عقب افتاده تری قرار دارند. لوباک معتقد بود که قبایل بدوی امروزی قادر به کنترل طبیعت نبوده و از قوای ذهنی کوکانه ای برخوردارند. زبان آنها فاقد کلمات انتزاعی است و لذا قادر به درک مفاهیم انتزاعی نیز نیستند.

در آمریکا مطالعات انسان شناسی هنری لوئیس مورگان سرآغازی بر بسیاری از مطالعات باستان شناسی و پایه گذاری باستان شناسی تکاملی گردید. وی در 1877 کتابی را تحت عنوان "جامعه باستان" به چاپ رساند. مطالعات مورگان بر عقاید کارل مارکس و باستان شناسی بزرگی همانند گوردون چاپلند تاثیر به سزایی گذاشت. مورگان جوامع انسانی را براساس ایده تکاملی به سه دوره وحشی گری، بربریت و تمدن تقسیم بندی کرد و هر دوره به فازهای کوچکتر تقسیم بندی شد. مراحل تکاملی جوامع انسانی هنری لوئیس مورگان به قرار زیر است:

1. وحشی گری تحتانی: از ظهور انسان شروع و تا کشف آتش.
2. وحشی گری میانی: از کشف آتش تا کشف تیر و کمان.
3. وحشی گری فوقانی: از کشف تیر و کمان تا کشف سفال.
4. بربریت تحتانی: از کشف سفال تا اهلی شدن حیوانات.
5. بربریت میانی: از اهلی شدن حیوانات تا ذوب آهن.
6. بربریت فوقانی: از کشف آهن تا اختراع علائم تصویری.
7. تمدن: اختراع خط و استفاده از حروف الفبا.

براساس نظریه مورگان انسان زندگی خود را از پست ترین مرحله شروع کرد و با گذشت زمان به درجه رفیع تمدن رسید. انسان از طریق اختراعات پی در پی و تولید آذوقه زندگی خود را از توحش به تمدن متحول کرد. در این پروسه جوامع انسانی پیش رفت های فرهنگی را از هم وام گرفته و تنها قبایلی که از لحاظ جغرافیایی در شرایط مناسبی قرار داشتند نتوانستند از این پیشرفت ها سود جویند (برای اطلاع بیشتر در زمینه پژوهش های مورگان رجوع شود به فصل تطور فرهنگی).

حاصل سخن اینکه در این فصل به این موضوع اشاره نمودیم که هسته اولیه باستان شناسی با مطالعات عتیقه جویی آغاز شد و از قرن پانزدهم گروه های اجتماعی از قبیل اشراف زادگان، اقشار متوسط، مذهب یون، تجار، مهندسين، ملاکین، پیشه وران و استادان دانشگاه باعث شکل گیری یکی از پرجاذبه ترین شاخه های علوم انسانی شدند. در این میان پژوهش های علمی باستان شناسی در قرون بعد با حمایت ها و مشارکت طبقه متوسط رونق خاصی یافت. لازم به ذکر است که شرایط

اجتماعی- اقتصادی و سیاسی قرن هفدهم اروپا در شکل گیری باستان شناسی تاثیر بسزایی داشته، گرچه دامنه تاثیر و تأثیر يك چنین فرایند پیچیده ای در کشورهای مختلف یکسان نبوده است. شاید جالب است که بدانیم که تعداد قابل توجهی از باستان شناسانی که در قرن نوزدهم به باستان شناسی گرایش پیدا کرده بودند در رشته هایی همچون علوم فیزیولوژی و بیولوژی فارغ التحصیل شده بودند. سخن پایانی اینکه باستان شناسی پیش از تاریخ با محوریت مطالعه تطوری تاریخ انسان در اوایل و اواسط قرن نوزدهم رو به تکامل نهاد (Redman 1989). این مطالعات نشان داد که انسان پیشرفت در صنایع تکنولوژیکی را از دوره سنگ آغاز و با کنترل بر طبیعت به موفقیت های بزرگی دست یافت. همچنین باستان شناسی پیش از تاریخ با دو موج از دانمارک در 1816 که به مطالعه تطور فرهنگی در دوره های نوسنگی، مفرغ و آهن پرداخت و موج دوم در پنجاه سال بعد در فرانسه و انگلیس با مطالعه دوره پایینه سنگی وارد مقطع جدیدی شد. باستان شناس پارینه سنگی بیشتر با علوم طبیعی پیوند خورد و حال آنکه باستان شناسی اسکاندیناوی عمدتاً بر محور اتکا به داده های باستان شناسی بدنبال شناخت گروه های قومی ویژه بوده است. در آنسوی باستان شناسی آمریکا بسوی مطالعات انسان شناسی سوق داده شد جائیکه داده های باستان شناختی آن با قبایل بومی منطقه پیوند جدی داشت و باعث شد که مطالعات انسان شناختی بطور ویژه ملموس گردد. آنچه را که تا قبل از آغاز باستان شناسی تاریخی فرهنگی ملموس است اینکه هم مطالعات قوم شناسی و هم مطالعات باستان شناسی مسیری را هموار نمود که باستان شناسی در آغاز قرن بیستم تمایلات جدی بسوی شناخت جوامع پیش از تاریخ پیدا نماید که در فصل بعد به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

باستان‌شناسی تاریخی- فرهنگی⁴⁵

در این فصل به معرفی یکی از مکاتب مهم باستان‌شناسی یعنی باستان‌شناسی تاریخی فرهنگی خواهیم پرداخت. این حوزه اندیشه که از آن بعنوان باستان‌شناسی سنتی نیز نام می‌بریم از طرفداران زیادی برخوردار است و بخصوص در ایران این نوع از باستان‌شناسی دارای طالبان بسیار زیادی بوده است. نوع نگاه و روش‌های باستان‌شناسی سنتی هم دارای جاذبه‌های بسیار زیادی است و هم از طرف دیگر کاستی‌های خاص خود را دارد. دلایل اقبال این اندیشه در ایران ناشی از دلایل متعددی است که امید است در جایی دیگر جایگاه ریشه‌های جذابیت آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. باید بدانیم که هیچ باستان‌شناسی بدون عبور از مرحله اول یعنی باستان‌شناسی تاریخی فرهنگی قادر به گام نهادن به مرحله بعدی یعنی باستان‌شناسی روندگرا نمی‌باشد. فراگیری دوره‌ها و شناخت ویژگی‌های فرهنگی هر دوره یکی از اساسی‌ترین مرحله یادگیری یک باستان‌شناس است که خوشبختانه باستان‌شناسی کشور ما در این مقطع دارای کارنامه قابل قبولی است. در فصل گذشته به این موضوع پرداختیم که چگونه باستان‌شناسی خود را از یوغ عتیقه جویی جدا نمود و باعث رویگرد جدید مورخین و تاریخ دانان به شناخت گذشته انسان شد. در این فصل خواهیم دید که با جدا شدن باستان‌شناسی از یوغ عتیقه جویی و علاقه باستان‌شناسان به شناخت دقیق تر گذشته انسان منجر به تولدی تفکری نوین در باستان‌شناسی گردید که آنرا باستان‌شناسی تاریخی فرهنگی نام نهاده ایم.

باستان‌شناسی تاریخی فرهنگی

همانطور که در فصل قبل به آن اشاره شد باستان‌شناسان از همان آغاز توانستند درکی فراتر از مورخین در باره گذشته انسان ارائه دهند که موجب توجه بسیاری از اندیشمندان به این حوزه از علوم انسانی شد. همزمان با پیشرفت در باستان‌شناسی در قرن نوزدهم باستان‌شناسان با پرسش‌های مهمی مواجه شدند که پی بردن به این پرسش‌ها دست مایه مکتب مهمی در باستان‌شناسی گردید که از آن به عنوان باستان‌شناسی-تاریخی فرهنگی نام برده می‌شود. این پرسش‌ها عبارت بودند از (1) اصل و منشأ فرهنگ انسان کجاست؟ شیوه استخراج و ذوب فلزات در چه زمانی و در کجا آغاز شد و توسعه یافت؟ نخستین کشاورزان چه کسانی بودند؟ اگر اقوام و مردمانی برپایه قوانین و اصول تطوری جهان مراحل توسعه و تحول را سپری نکردند، پس چگونه تغییرات و دگرگونی‌های فرهنگی و نیز تنوعات فرهنگی صورت پذیرفت؟ (فاگان 1382، صفحه 90). باستان‌شناسان تاریخی-فرهنگی سعی کردند که چگونگی جابجایی جمعیت‌ها، مهاجرت انسانها، جنگ و تهاجم و انتشار فرهنگهای جوامع انسانی را در دو مقطع زمان و مکان را مشخص نمایند. شناخت حوزه‌های فرهنگی یکی از شاخصهای اصلی این دسته از باستان‌شناسان است. این دسته از باستان‌شناسان معتقدند که تغییرات فرهنگی تحت تاثیر و نفوذ عوامل و عناصر خارجی قابل بررسی است. سرآمد یک چنین باستان‌شناسی افرادی همانند گوردون چایلد و گرافتون الیوت

Cultural Historical Archaeology⁴⁵

اسمیت بوده اند. الیوت اسمیت انگلیسی علاقه شدیدی به روشهای مومیایی گری مصر باستان و مطالعه آثار و بناهای عظیم سنگی مصریان پیدا کرده بود. وی کتابی را تحت عنوان مصریان باستان در سال 1911 به چاپ رساند و معتقد بود که کلید تمدن های جهان و بسیاری از فرهنگ های جدید و معاصر غربی تحت تاثیر و نفوذ حوزه دره نیل بوده و از مصر باستان این نوآوری ها به سراسر جهان انتشار یافت.

گوردون چایلد: عموم باستان شناسان معتقدند که گوردون چایلد را بایستی پایه گذار مکتب تاریخی-فرهنگی و انتشار گرایی فرهنگی دانست و وی بوده است که باستان شناسی هنجاری را قائله مند کرده بود. گوردون چایلد انگلیسی (متولد استرلیا) در 14 آوریل 1892 در سیدنی به دنیا آمد. وی تا مقطع لیسانس در زادگاه خود ماند و سپس به دانشگاه آکسفورد مهاجرت کرد و در سال 1916 موفق به کسب درجه دکترا گردید. چایلد به علت تحقیقات گسترده و نابش سرعت توانست به مقام استاد تمام نائل آید و با در اختیار قرار گرفتن کرسی باستان شناسی پیش از تاریخ در سال 1926 در دانشگاه ادینبورو مشغول به کار شد. سپس در سال 1946 به دانشگاه لندن رفت و به مدت 10 سال سرپرستی موسسه باستان شناسی را به عهده گرفت و در آنجا به عنوان استاد باستان شناسی اروپا مشغول به کار شد. چایلد به مقام Emeritus professor نائل آمد و نشان افتخاری را از دانشگاه ادینبورو در سال 1956 دریافت نمود و در سن 65 سالگی در زادگاه خود و در 19 اکتبر 1957 از دنیا رفت. تفکرات گوردون چایلد تاثیر زیادی در عالم باستان شناسی گذاشت و امروزه نیز هنوز دیدگاههای وی به عنوان مرجع بسیاری از تحقیقات به حساب می آید. چایلد باستان شناسی بود که هیچ گاه به حفاری های باستان شناسی نپرداخت ولی مسافرت های زیادی به اروپا، خاورمیانه، شوروی و بسیاری نقاط دیگر داشت و کاوش های باستان شناسی را از نزدیک بازدید نمود. تخصص وی در پیش از تاریخ اروپا و خاورمیانه بود و با ترکیب اطلاعات باستان شناسی دو قاره توانست به طرح دیگاههای مهمی همانند انقلاب روستا نشینی و شهرنشینی در پیش از تاریخ بپردازد. چایلد اولین کتابش را تحت عنوان طلوع تمدن اروپا⁴⁶ در سال 1925 زمانی که به عنوان دستیار کتابدار در موسسه رویال انسان شناسی لندن کار می کرد را به چاپ رساند. در این کتاب چایلد سعی کرد تا پیش از تاریخ اروپا را به عنوان پدیده مجزا معرفی کند. روش و سبک و صیاق کتاب دیگرش به عنوان دانوپ در پیش از تاریخ⁴⁷ شبیه کتاب طلوع تمدن اروپا بوده است.

چایلد با استفاده از روش طبقه بندی مونتلیو وجوه تمایزات فرهنگی جوامع انسانی اروپای پیش از تاریخ را در دو بعد زمانی و مکانی و با استفاده از داده های باستان شناسی به تصویر کشید. تفاوت های زمانی و مکانی نشانگر فرهنگهای باستان شناسی بودند که چایلد آنها را بصورت بقایای سفالی مشخص، ابزارآلات، زیورآلات، نوع تدفین، شکل خانه ها و غیره نشان داد. وی با استفاده از لایه نگاری، طبقه بندی

The Dawn of European Civilization⁴⁶
Danube in Prehistory⁴⁷

تناوبی⁴⁸ و مطالعات مقایسه ای، گستره جغرافیایی و دوره های زمانی این فرهنگ ها را مشخص نمود. وی در کتاب دانوب در پیش از تاریخ به این موضوع اشاره داشت که تعداد مشخصی از کارابزارها با خصلت و ویژگی های بومی همانند سفالینه های محلی، زیورآلات و آئین های تدفین در مقابل تغییرات مقاوم بوده اند. حال آنکه کالاهای که دارای ارزش ویژه بوده و از لحاظ تکنولوژیکی پیشرفتهی در ساخت آنها حاصل می شد همانند ابزارها و سلاحها بسرعت از یک گروه به گروه دیگری منتقل میشدند (انتشار تکنولوژی). پیش از بکار گیری کربن 14 استفاده از مواد فرهنگی همانند سفال برای ارائه گاهنگاری نسبی دارای جایگاه ویژه ای در مطالعات باستان شناس بوده است. براین اساس چایلد بجای کاتالوک کردن مواد فرهنگی بسیار علاقمند به شناسایی توالی فرهنگهای محلی و دلایل تاریخی دگرگونی فرهنگی که بستر این تفاوتها را تشکیل می داد شد. وی در این مطالعات سعی کرد تفاوتهای بین اروپا و خاورمیانه باستان را نشان دهد.

از کتابهای مهم چایلد می توان به عصر مفرغ، پیش از تاریخ اسکاتلند، جوامع پیش از تاریخ جزایر بریتانیا، اسکاتلند پیش از اسکات ها و مهاجرت ها پیش از تاریخ در اروپا اشاره نمود. در کتاب عصر مفرغ چایلد به این نتیجه رسید که فلزکاری فنی پیچیده ای است که کشف یک چنین فن آوری کار همه جوامع انسانی نبوده و این ابداع متعلق به جوامعی همانند مصر، بین النهرین و سند می باشد و سپس به اروپا انتشار یافت (انتشار تکنولوژیکی). وی در کتاب پرتوی نو بر شرق باستان به بیان مهمترین نظریه انتشار گرایی خود پرداخت و آن طرح دو انقلاب نوسنگی و شهرنشینی بود که برای اولین بار در خاور میانه اتفاق افتاد و به دیگر نقاط بسط پیدا کرد. وی با تمرکز مطالعات خود بر دو منطقه بین النهرین و مصر معتقد بود که اولین کانونهای توسعه کشاورزی، سفالگری، فلزکاری و ظهور قدرتهای سیاسی را بایستی در این دو منطقه جستجو نمود و سهم اروپا به عنوان اولین ها در انقلاب صنعتی می باشد. چایلد انقلاب کشاورزی در هلال حاصلخیزی را به عنوان یکی از مهم ترین جهش های تکامل جوامع بشری نگرست. براساس نظریه انقلاب نوسنگی وی معتقد بود که افزایش مازاد محصول سریعتر از رشد جمعیت بوده که باعث ظهور مرکزیت سیاسی، آغاز زندگی شهری و پیشرفت در صنعتی شدن جوامع انسانی شد. همچنین برخی از نوآوری های مهم همانند فلزکاری از خاورمیانه به خارج از منطقه تا اروپا گسترانده شد. وی با برشمردن ویژگی و خصلت های یک جامعه شهری معتقد بود که اولین انقلاب های شهرنشینی و شکل گیری حکومتها در منطقه شرقی کره زمین روی داد. ویژگی هایی که وی برای یک جامعه شهری بیان نمود عبارتند از:

⁴⁸ Serration طبقه بندی تناوبی و یا سری نگاری روشی است که باستان شناسان از این روش جهت بررسی زمان سنجی نسبی استفاده می کنند. براساس این روش هر سبکی در جامعه یک نقطه شروع برای رواج دارد و در مرحله بعدی این ویژگی بطور گسترده ای توسط مردم مورد استفاده قرار می گیرد. در گام سوم با شروع سبکی جدید تداوم سبک قدیم کند شده و رو به زوال می نهد. بنابراین هر ویژگی فرهنگی مدام در حال تغییر است و یک باستان شناس می تواند مسیر تحول اشیا و یا آثار بنایی و توزیع زمانی و مکانی آنها را با استفاده از شیوه طبقه بندی و نمودار در این زمینه مطالعه نماید (برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به: فاگان 1382، 246-251).

1. اندازه: افزایش و گسترش وسعت استقرارها (در نخستین شهرها) به این معنا که (این استقرارها) ماهیت جوامع شهری را در خود بروز داند.
2. مازاد محصول: تمرکز انباشت سرمایه که منتج از باج و خراج (مالیات) بوده است.
3. بوجود آمدن بناهای عام المنفعه
4. اختراع خط
5. تشریح علوم دقیقه و پیشگویی
6. ظهور و گسترش تجارت با مناطق دور دست در استفاده از کالاها و اشیای منزلتی و شان زا
7. ظهور یک جامعه طبقاتی براساس میزان توزیع نابرابر مازاد اجتماعی
8. ترکیب و عملکرد یک مرکز شهری
9. جدا شدن بخشی از جمعیتی که در فعالیت های معیشتی (اقتصاد معیشتی) اشتغال داشتند بسوی حرف و صنایع تمام وقت گام نهادند و کالاها به صورت تخصصی تولید شدند (منظور اینجا شغل های غیر کشاورزی تخصصی همانند سفالگری).
10. شکل گیری سازمان های دولتی براساس روابطی فراتر از خویشاوندی و ارضی
11. ظهور هنر طبیعت گرایی (Childe 1950)

چایلد بعدها دو کتاب مهم سیر تاریخ و تطور اجتماعی را که به عنوان شاهکار چایلد به حساب می آید به عنوان آخرین مجموعه کتابهایش به چاپ رساند. چایلد گرچه در اوایل به رهبرد تموجی از فرهنگ علاقه ای بسیاری داشت ولی بعدها و بخصوص در دو نیمه اواخر عمرش به موضوعات باستان شناسی اجتماعی و مارکسیستی روی آورد و سعی نمود چگونگی روابط و سازمان تولید جوامع پیش از تاریخ را براساس دیدگاه کارل مارکس تدوین نماید. چایلد در 1935 از شوروی سابق بازدید نمود و شدیداً تحت تاثیر دولت شوراهای قرار گرفت که با ایجاد موزه ها و سرمایه گذاری هنکفت در تحقیقات باستان شناسی توجه ویژه ای به حوزه فرهنگ قائل شده بودند. گرچه چایلد به اندیشه مارکسیسم علاقه مند گردیده بود ولی از اینکه باستان شناسان شوروی سعی می کردند تا داده هایشان را بر نظریه مارکسیسم بطور کورکورانه تحمیل کنند و موضوعاتی از قبیل انتشار فرهنگی و مهاجرت از سوی آنان نادیده انگاشته شده است را تقبیح نمود.

باستان شناسانی که رهیافت چایلد را پی گرفتند بیشتر به دنبال این بودند که براساس آثار فرهنگی، اقوام ناشناخته باستانی را مطالعه و خاستگاه، خط سیر و روابط آنها را با دیگر اقوام شناسایی کنند. باستان شناسان با جمع آوری انبوهی از داده ها پرسش مشخصی از داده های شان نداشتند که منجر به شناخت مهمی از گذشته بشود. در بعد شناخت ساختار اجتماعی و تغییرات فرهنگی جوامع گذشته باستان شناسی تاریخی فرهنگی به سادگی از کنار آن گذشت و ترجیح داد تا با تاکید

بر گروه ویژه محلی و توالی آن چگونگی رشد و نفوذ آنرا در جوامع همجوار تبیین نماید. طرفداران چایلد توجهی به تکامل فرهنگی نداشته و سعی در شناسایی قلمرو فرهنگی جوامع گذشته داشتند. یکی از دلایل اصلی یک چنین ناکارآمدی در مشرب فکری باستان شناسی تاریخی فرهنگی به این خاطر بود که درک آنها از باستان شناسی دارای رهیافت های عامیانه بوده و جوامع انسانی را به گروه های مختلف که در نقاط گوناگون زندگی می کردند نگریسته اند. باستان شناسی تاریخی-فرهنگی که متأثر از قوم شناسی است از قرن نوزدهم به بعد سعی کرد به طبقه بندی گروهها، آداب و رسوم، مواد فرهنگی بپردازد. در این راهبرد عامل اصلی تغییرات اجتماعی انتشار و مهاجرت است که از یک محلی شروع می شد و سپس خصلت منطقه ای یافته و در سطوح گسترده ای انتشار می یافت.

آنچه که باستان شناسی در قبل از دهه 1960 میلادی انجام می داد را می توان در تعریفی که گوردون چایلد از فرهنگ ارائه داده است جستجو نمود. وی می گوید:

مجموعه ای از اشیاء که مکرراً به همراه یکدیگر در اسکانگاه هایی از یک سنت به چشم میخورد ما را با ویژگی هایی از قبیل ابزار، جنگ افزارها، زیور آلات، خانه ها، سنت های تدفین و اشیای آئینی آشنا می سازد. فرض را بر این می نهیم که این ها نمودی بارز از سنن اجتماعی است که مردم را به یکدیگر پیوند می داده است. گاهی می بینیم که تمامی این مجموعه از جایی به جایی دیگر می رود. این پدیده حاکی از آن است که مردم از جایی به جایی نقل مکان کردند (Childe 1950, 2).

یک چنین تعریفی از فرهنگ را می توان راهبرد هنجاری⁴⁹ نامید که متأثر از دو فرض است: 1) ابزارها بیانگر هنجارهای فرهنگی و عقاید انسانها هستند 2) و این هنجارها به تعریف چگونگی فرهنگ می پردازند. چایلد فرهنگ را همانند دارالفنونی می بیند که وابسته به رفتارهای متفاوتی است که با هم اتفاق افتاده تا بیشتر بیانگر رفتاری واحد باشد. از دیدگاه باستان شناسی سنتی گذشته را بر اساس کارابزارها می توان به دستجات مختلفی تقسیم بندی کرد و کارابزارها را به عنوان فرهنگ باستان شناسی نام گذاری کرد (مثلاً فرهنگ نوع چشمه علی). یک باستان شناس سنتی با تعدیل فرهنگ های باستانی و انسان معتقد است که کارابزارها بیانگر هنجارها و عقاید فرهنگی هستند. در این راهبرد تشابهات و تفاوتها وجوه ممیزه بین فرهنگ ها می باشد. در نقد این تفکر می توان گفت که با تاکید بر تعمیم کلی از سطح تکامل و پیشرفت های اقتصادی-اجتماعی، بافت معیشتی، مبادله کالا و تجارت، سلسله مراتب اجتماعی دو جامعه ای که از لحاظ سبک سفال و یا غیره متفاوت هستند را مورد مطالعه قرار داد. باستان شناسی هنجاری بر راهبردهایی که یک فرهنگ را از فرهنگ دیگر همانند وجوه تفاوتها، تمایزات، خصوصیات ویژه، شکل خاصی از

⁴⁹ Normative

خانه ها و قبور، تفاوت بین زیکزاکهای نقش يك ظرف سفالی با سفال دیگر متمایز می کند توجه دارد و از خصوصیات مشترك این جوامع غافل ماند.

دومین خصلت راهبرد هنجاری آن است که فرهنگ بصورت غیر قابل تغییر نگریسته شده است. در راهبرد هنجاری اشیا بیانگر ایده های مشترك می باشند. مثلاً اگر از يك باستان شناس سنتی سؤال شود که چرا شکل خانه ها، فن سفالگری و آداب تدفین در دوره نوسنگی تغییر پیدا کرد و منشاء این تغییرات از کجا می باشد؟ ساده ترین جواب آن است که این تغییرات برونزا است و گروههای انسانی خارج از جامعه منشاء هر نوع تحول هستند. يك چنین تاثیر پذیری می تواند بوسیله انتشار و مهاجرت گروههای انسانی صورت پذیرد و گسترش عقیده ای در نتیجه تماس بین گروهها بوده است. در باستان شناسی هنجاری دو موضوع در اولویت اول است. اول ارائه توالی گاهنگاری فرهنگی، به این صورت که فرهنگها همانند رشته قطاری لیست شده اند که بوسیله حلقه هایی به هم متصل می باشند. دوم تهیه نقشه ای که مهاجرت انسانها و یا انتشار ایده ای را از منطقه ای به منطقه دیگر نشان می دهد. توصیف اشیاء و شناخت فازهای فرهنگی يك دوره و تغییرات حوزه های فرهنگی از شاخص های مهم باستان شناسی هنجاری است. این فرهنگ دنباله فرهنگ قبلی است و این نوآوری تا این میزان انتشار و گسترش یافت. سبك و سیاق بسیاری از باستان شناسان پیش از تاریخ سنتی همانند مورخین سنتی می باشد و به صورت وقایع نگاری عم ل می کنند. باستان شناسان سنتی راهبردهای تشریحی همانند چرا این سبك تغییر کرد و یا چرا این فرهنگ بسط و گسترش یافته و دلایل این تغییرات چه بوده است را کمتر مورد توجه قرار دادند. لوئیس بینفورد این نوع نگرش به تغییر فرهنگی را بصورت منظر تموجی از فرهنگ⁵⁰ تعبیر می نماید و آنرا همانند کاریکاتوری می داند که باستان شناسان سنتی جهان پیش از تاریخ را شبیه استخری ترسیم می کنند که وقتی نوآوری به هر دلیلی در يك جایی اتفاق افتاد می بایستی در جهت های مختلف گسترانده شود همانند قطره آبی که از صخره ای می چکد و در تمامی سطوح سیال است.

یکی از رهاورد های مهم باستان شناسی تاریخی- فرهنگی بوجود آمدن باستان شناسی ملی نه تنها در خطه اروپا بلکه در دیگر نقاط جهان گردید. باستان شناسان تاریخی- فرهنگی همانند مورخین ملی گرا سعی نمودند تا سطح غرور ملی و روحیه ملتها را براساس پژوهش هایشان تقویت نمایند. این جریان بیشتر در بین ملت هایی رواج یافت که توسط قدرتهای برتر در طی تاریخ به نوعی تحقیر شده و احساس حقارت و سرشکستگی می نمودند. اینان از طریق باستان شناسی سعی نمودند تا روحیه صدمه دیده ملتها را التیام ببخشند. شاهد مثال اینان دولتها و ملت هایی از جهان سوم همانند ایران، عراق، مصر، اسرائیل، و کشورهای افریقای و برخی از کشورهای قاره آمریکا هستند. کلام پایانی اینکه باستان شناسی تاریخی- فرهنگی با دیدگاه تموجی تغییرات فرهنگی را به صورت جاری شدن قطره ای بر روی نقشه ترسیم نمود که این قطره به هر طرف خواست حرکت نموده و نفوذ کرد. باستان شناسان

⁵⁰ An aquatic view of culture

هنجارگرا بدون اینکه بتواند چهارچوبی جامع نگر را برای تطور فرهنگی انسان پیشنهاد نماید جوامع انسانی را همانند انسانی تشبیه نمودند که در سه مرحله از کودکی به سن بلوغ رسیده و سپس در دوران پیری رو به افول نهاد. در این بین ممکن بدن انسان در نتیجه امراض و یا حادثه ای دچار آسیب شده و نهایتاً به مرگ وی منجر شود. باستان شناسان هنجارگرا بیشتر بر جزئیات تاکید داشتند و از راهبرد های جهانشمول پرهیز نموده و بسیار ذهنگرا بودند. اینان براین باور بودند آنچه که باعث خلق اثری شده ناشی از ذهنیت سازنده آن بوده است. اگر از يك ذهنگرا پرسیده شود که چرا این خانه بدین صورت ساخته شده است؟ پاسخ وی این است که این امر ناشی از هنجارهای فرهنگی است و آنچه که از ذهن سازنده شئی تراوش کرد به عینیت در آمد. با همه انتقاداتی که بر باستان شناسی تاریخی- فرهنگی شد و باستان شناسان رویکردهای جدیدی به داده های باستان شناسی بعد از دهه 1960 داشتند ولی هنوز باستان شناسی تاریخی فرهنگی از طرفداران زیادی برخوردار است و امروزه موج جدیدی از باستان شناسان تحت عنوان باستان شناسان نو انتشارگرا به مطالعه چگونگی دگرگونی جوامع انسانی در گذشته پرداخته و بشدت از نظریه هایشان دفاع می نمایند.

باستان شناسی نو⁵¹

همانطور که می دانیم باستان شناسی نو با تاثیر از رویکردهای نوین در حوزه علوم انسانی در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد در آمریکا و اروپا روش های ارزشمندی در تبیین و تفسیر گذشته جوامع انسانی ارائه داد. باستان شناسی نو در مطالعات خود بر دو راهبرد **باستان شناسی علمی و موضوعات انسان شناسی** اصرار ورزید و با خط بطلان بر شیوه ها و رویکردهای باستان شناسی سنتی روشهای نوینی را برای شناخت گذشته جوامع انسانی ارائه داد. همانطور که در فصل قبل اشاره شد باستان شناسان سنتی وقتی مواجه با سفالی جدید در يك مقطع زمانی و مکانی خاص در منطقه ای می شدند سعی می کردند توزیع مکانی آنرا در محل های مختلف و یا در لایه های باستانی مشخص نمایند و تلاش داشتند تا آن را در قالب فرهنگ باستان شناختی⁵² جای دهند. از دیدگاه باستان شناسی سنتی، فرهنگ ها در بقایای مادی منعکس می شود و اشیاء بیانگر گروهی ویژه و یا قومی به خصوصی است. بدین طریق باستان شناسان از اسامی دلخواه برای نامگذاری فرهنگ ها استفاده کرده و تاکید زیادی بر جمع آوری داده ها داشتند بدون اینکه شناخت بهتری از جوامع پیش از تاریخ ارائه دهند. در واقع باستان شناسان با انباشت داده های جدید بر روی هم بدون تغییر محسوسی، یافته های جدید را با همان چهارچوب و توالی فرهنگی گذشته به چاپ می رساندند. حال آنکه باستان شناسی جدید با بهره گیری از راهبردهای علمی توانست پرتوی نو و عمیقی از گذشته انسان ارائه دهد.

دلیل دیگری که چرا باستان شناسی تاریخی- فرهنگی نتوانست به طرح مسائل انسان شناسی بپردازد این بود که باستان شناسان سنتی با جداسازی کارابزارها و توصیف و طبقه بندی جزئی آنها توجهی به سازندگان اشیاء نداشتند. باستان شناسان سنتی بیشترین وقتشان را صرف پیدا کردن شیئی نو و چگونگی گسترش کارابزارها از نقطه شروع آن به سایر مناطق نمودند. حال آنکه مطالعه ساختار اجتماعی جوامع انسانی و سیستم های فرهنگی از جایگاهی در این مطالعات برخوردار نبود. به عکس، باستان شناسان نوگرا تلاش داشتند تا با جداسازی و مطالعه فرآیندهای مختلف که در درون جامعه و بین جوامع فعال هستند، روابط انسان با محیط طبیعی، ساختار معیشتی، اقتصادی و روابط اجتماعی درون جامعه را مورد مطالعه قرار دهند.

ویژگی ها و خصلت های باستان شناسی جدید را می توان به صورت زیر خلاصه کرد: اول تاکید بر تطور فرهنگی⁵³. ریشه يك چنین تفکری به مطالعات داروین برمی گردد. از دیدگاه باستان شناسی جدید جوامع انسانی می توانند از ساده ترین مرحله تا پیشرفته ترین مرحله

New Archaeology⁵¹
Archaeological Culture⁵²
cultural evolution⁵³

تکاملی تقسیم بندی شوند. از این منظر فرهنگ ها از يك مرحله به مرحله دیگر روند تکاملی خود را طی می کنند و به مرحله پیشرفته تری گام می نهند. این روند تطوری با شکل گیری جوامع ساده گروهی⁵⁴ آغاز و سپس پیچیدگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با ظهور جوامع قبيله ای⁵⁵، حاکم نشین⁵⁶ و شهری طی مسیر نمود و جوامع بصورت امروزی درآمدند. این رهبرد، دیدگاه تموجی فرهنگ را که با چکیدن قطره ای بر روی نقشه پخش می شود را رد میکند و بجای آن بر رابطه پویایی داخلی⁵⁷ جوامع و راهبرهای جامعه شناختی تاکید می ورزد و از عباراتی همانند پویش فرهنگی و غیره برای مطالعه جوامع گذشته استفاده شد. واژه تطور انتخاب آگاهانه ای است که بر کلیت⁵⁸ تاکید می نماید تا امری ویژه⁵⁹. فرهنگ ها ممکن است در نوع جواهر آلات، سفال و فرم خانه متفاوت باشند و نقش يك سفال زيك و دیگری زاك باشد ولی هر دو جامعه ممکن است که در يك سطح از تکامل اجتماعی قرار داشته باشند. به طور مثال برای باستان شناسان نوگرا چگونگی ورود انسان از جوامع حاکم نشین به جوامع شهری مهم بوده بدون اینکه تفاوت های سبك سفال این دو مورد توجه قرار گیرد. دوم تاکید بر تفکر سیستمیک⁶⁰ با این صورت که انسان خود را با ماورای طبیعت تطابق می دهد⁶¹. برای تشریح این دیدگاه مثالی می زنیم. همه حیوانات جهت بقاء، بدن خود را با محیط طبیعی تطبیق می دهند همانند زرافه با گردن بلند خود می تواند به قسمت های بالای درخت ساوانا دسترسی داشته باشد و یا خرس قطبی با پوست ضخیمش می تواند در سرمای قطب شمال زندگی کند. تطابق انسان از طریق فرهنگ است که این تطابق در خارج از بدن صورت می گیرد که بینفورد آنرا extrasomatic نامیده است. بنابراین فرهنگهای جوامع انسانی در گذشته به این صورت نبوده اند که به طور اتفاقی هنجارهایی را دریافت کرده باشند بلکه بخش های مختلف سیستم در ارتباط و تعامل با یکدیگر به عنوان بخشی از سیستم عمل نموده اند.

دو خصلت باستان شناسی جدید عبارت است از تعمیم و اطلاق کلی بر امری به این صورت که فرهنگهای مختلف ممکن است که سبك سفالینه هایشان متفاوت باشد ولی از لحاظ سیستم اجتماعی دارای ساختار مشابه بهم باشند. دوم نگاه مثبت⁶² به آنچه که يك باستان شناس می خواهد انجام دهد. یکی از ویژگیهای باستان شناسی سنتی نگاه بدبینانه⁶³ آنان به این که يك باستان شناس هرگز قادر به بازسازی مذهب و مطالعه ساخت اجتماعی جوامع گذشته نخواهد بود و فقط قادر به ارائه گاهنگاری می باشد. سوم اگر فرهنگ تطابق یافت، این تطابق با محیط

⁵⁴ Band societies

⁵⁵ Tribe societies

⁵⁶ Chiefdom societies

⁵⁷ Internal dynamic

⁵⁸ Generalization

⁵⁹ Particularization

⁶⁰ System thinking

⁶¹ Culture as a extrasomatic means of adaptation

⁶² Optimistic

⁶³ Pessimism

طبیعی بیرون بوده است. کنت فلانری در این زمینه می گوید که يك باستان شناس بایستی كل ساختار زیست بوم را در مطالعات خود مد نظر قرار دهد. لذا باستان شناسان نوگرا علاقمند به موضوعاتی همانند ماتریالیسم فرهنگی⁶⁴، زیست بوم فرهنگی گردیده و مطالعات ماورالطبیعه از اهمیت کمتری برخوردار شد. بنابراین باستان شناسان نوگرا با استفاده از علوم میان رشته ای همانند استفاده از کربن 14 برای تاریخ گذاری محوطه های باستانی، مطالعه استخوان حیوانات و گیاه شناسی دیرینه برای بازسازی اقتصاد و معیشت جوامع انسانی بمیزان بسیار زیادی باستان شناسی سنتی را دچار چالش نمودند.

چهارمین خصلت باستانشناسی جدید تاکید بر راهبرد های علمی بود. باستان شناسان نوگرا به این نکته پی بردند که باستان شناسان سنتی با استفاده از روش تاریخ سنتی به ترسیم رویدادهای تاریخی پرداخته و بازسازی وقایع تاریخی در صدر مطالعاتشان قرار گرفته بود. کتابی که واتسون، لبلنس و ردمن در 1972 به نگارش در آوردند را می توان به عنوان یکی از کارهای درخور توجه دهه هفتاد میلادی نام برد. اینان در کتابی تحت عنوان توضیح در باستان شناسی⁶⁵ به این موضوع پرداختند که پیشرفت باستان شناسی در این است که فرضیه ها از طریق راهبردهای علمی مورد آزمایش قرار بگیرد. براساس دیدگاه فلسفه علم که در کارهای کارل همپل⁶⁶ مورد پژوهش قرار گرفت اینان راه علمی دستیابی به دانش عینی را به روش استدلال "فرضی-استنتاجی"⁶⁷ دانستند. در این روش تنها راه معتبر استنتاج است که دارای قوانین جهان شمول بوده و زمان و مکان در آن را هی ندارد. اینان معتقد بودند که باستان شناسان در توصیف دگرگونی فرهنگی بایستی از راهبرد های علمی بهره جویند و در پژوهش هایشان ملاحظات زیر را در نظر بگیرد (1) تبیین دقیق و واضح نظریه ها و تبیین دقیق پرسش ها قبل از گردآوری داده ها (2) آزمون و یا آزمایش فرضیه بر داده ها و پیش فرض های مطرح شده در نظریه (3) پایه گذاری قوانین و اصولی که بتواند به آزمایش نظریه بپردازد. با داشتن يك چنین اصول و قوانینی بود که باستان شناسان توانستند به استنتاج در باستان شناسی بپردازند. متأسفانه تاکید بیش از اندازه اینان بر علوم انتقادات زیادی را بعدها در برداشت (در فصول بعد به نواقص دیدگاه جهانشمولی این دسته از باستان شناسان پرداخته خواهد شد). این نوع نگرش بر بسیاری از باستان شناسان همانند لوئیس بینفورد مورد استقبال قرار گرفت که بر دانش عینی تاکید داشته و سعی می کردند از امورات ذهنی که ساخته و پرداخته ذهن پژوهشگر است بشدت دوری کنند.

پنجم تاکید بر پویش فرهنگی⁶⁸: پویش را می توان به عنوان شاه کلید باستان شناسی جدید به حساب آورد. هدف باستان شناسی پویشی (روند

⁶⁴ Cultural materialism

⁶⁵ Explanation in archaeology: An explicitly scientific approach

⁶⁶ Carle G. Hampel

⁶⁷ Hypothetico-deductive reasoning (H-D)

⁶⁸ Cultural process

محور) تشریح⁶⁹ داده ها می باشد تا توصیف صرف⁷⁰ اشیاء و تاکید بر چرایی است تا ارائه جدول زمانی. باستان شناسان سنتی که بازسازی توالی فرهنگی را هدف اصلی تحقیق قرار داده بودند گرچه ممکن بود در مواردی سازشمند بوده باشد ولی عاجز از تبیین است. اینکه چرا در جامعه ای تغییراتی بوجود آمد و جوامع انسانی چگونه از مرحله ای به مرحله دیگر متحول شده اند از ویژگی های شاخص باستان شناسی جدید بوده است. به طور مثال باستان شناسان سنتی عاجز از اینکه چرا نوآوری هایی همانند فلز کاری و یا کشاورزی رشدی تند و یا کند در گذشته داشت. در نتیجه یکی از نکات مهم باستان شناسی جدید موضوع چرایی می باشد بوده است. مثلاً اینکه نقش سفال زیك باشد و یا زاك اهمیتی نداشته بلکه مبادله سفال و تخصص پذیری حرفه ها و فنون مهم بوده و ارائه نموداری از روند تکاملی مبادله سفال در دو بعد زمانی و مکانی از اهمیت والایی برخوردار بوده است. باستان شناسان جدید علاقمند به مطالعه تغییرات فرهنگی در بستر زمان و به صورت تطوری بوده اند. بسیاری از باستان شناسان جدید به این نکته اشاره داشتند که اگر می خواهی به کار انسان شناسی بپردازی نقطه اصلی شروع از زمان حال است و در تقابل با باستان شناسان سنتی بر پویا فرهنگی تاکید کردند. در واقع باستان شناسان سنتی به توصیف ساده يك سری وقایع پراکنده همانند جنگ ها، مرگ و زندگی پادشاهان پرداخته بودند بدون اینکه به تشریح این فرآیند به پردازند.

ششم تاکید بر واضح سازی اهداف و زیربنا ها. يك پژوهشگر خوب از دریافت های حسی و تصورات مبهم اجتناب ورزیده و اهداف و علائق خود را به طور واضح مشخص می کند. نمونه ای از این راهبرد را می توان به شیوه طبقه بندی فرم سفال بر اساس تقویم زمانی عنوان کرد. با استفاده از چنین شیوه ای باستان شناسان به ارائه گاهنگاری پرداخته و ساخت ظروف بزرگتر را در بستر زمان تبیین نموده اند.

هفتمین خصلت باستان شناسی جدید شناخت متغیرها⁷¹ در باستان شناسی است و یکی از راه کارهای شناخت این متغیرها استفاده از آمار است. باستان شناسان در گذشته توجه عمده ای به محوطه های باستانی بسیار بزرگ و علاقه زیادی به اشیایی که ارزش زیبایی شناسی داشتند را معرفی و مطالعه می کردند، حال آنکه باستان شناسان جدید معتقدند که برای تجزیه تحلیل استقرارهای مهم شهری می بایست استقرارهای پیرامونی را نیز بطور همسان مورد مطالعه قرار داد. توجه یکسان به همه استقرارهای دوران شهرنشینی در منطقه مورد مطالعه به پژوهشگر این امکان را می دهد تا روابط درون و بین استقراری جوامع دوران شهرنشینی را مورد مطالعه قرار دهد. خصلت دیگر باستان شناسی جدید مسئله شناخت متغیرها و نوع آوری های وسیع در نمونه برداری و تکنیکهای میدانی نمود.

Explain⁶⁹
Describe⁷⁰
Variability⁷¹

از دامان باستان شناسی نو افراد زیادی پرورش یافتند که می توان از لسلای وایت⁷² نام برد که کتابی را تحت عنوان فرهنگ علم⁷³ به نگارش در آورد و در آن کتاب دو موضوع راهبرد های علمی و مفاهیمی همانند سیستم را مورد مطالعه قرار داد. همچنین پژوهش های ژولین استیوارد⁷⁴ نیز بسیار ارزشمند بوده است که در فصل تطور فرهنگی به تفصیل به نتایج پژوهش های ایندو خواهیم پرداخت. اما والتر تایلور از زمره باستان شناسانی بود که زمینه ساز تحول باستان شناسی در دهه چهل میلادی بوده است. بواقع وی در کتاب نگاهی به باستان شناسی⁷⁵ تفکر سیستمیک را در مطالعات باستان شناختی بنیان گذاری نمود که از آن به عنوان راهبرد پیوندی⁷⁶ نام برده می شود. وی معتقد بود که باستان شناسان بایستی با عمومیت بخشی در مطالعاتشان و با استفاده از داده های مردم شناسی و باستان شناسی به مطالعه تطور فرهنگی جوامع انسانی بپردازند. وی روش تحقیق و اهداف باستان شناسانی که به مقولات زیبایی شناسی و مطالعه نقوش روی سفال پرداخته و دیگر داده های کلیدی همانند استخوان حیوانات و گیاه را که می تواند اطلاعات ارزشمندی از حیات اقتصادی جوامع انسانی ارائه دهد را فراموش کردند انتقاد نمود. نقطه نگاه تایلور به روش تحقیق باستان شناسان بوده است که به علت روشمند نبودن پژوهش هایشان بسیاری از داده های ارزشمند را در مطالعات خود نادیده گرفتند. براین اساس مدل وی بر رهیافت های پیوندی (پیوسته) استوار است که باستان شناسان برای مطالعات درون- استقراری به اندازه مطالعات برون- استقراری ارزش قائل شوند. مطالعات درون- استقراری شامل توجه دقیق به همه داده های باستان شناسی و ارتباط آن با مسائل پیچیده ای همانند اطلاعات زیست بوم باستانی، جنبه های کمی و پراکندگی مکانی آثار و همچنین مدارک حاکی از نحوه تولید و کاربرد آنها را در برمی گیرد. یک چنین نگرشی به شناخت فرآیندهای درون- فرهنگی کمک می کند. زمانی که این اطلاعات با مطالعات بیرون- استقراری همانند ارتباط با دیگر فرهنگها همراه می شود راه برای شناخت وضعیت جوامع انسانی گذشته هموار می شود.

نمونه ای از تفاوت مکتب باستان شناسی جدید با سنتی را می توان به مطالعه مگالیتیکها در اروپا مشاهده نمود. باستان شناسان سنتی در مطالعه مگالیتیکها به تاریخ گذاری، تایپولوژی و مسئله انتشار فرهنگ پرداختند. باستان شناسانی همانند کلین دانیل با توصیف مگالیتیکها به دسته های کوچک تر چگونگی پراکنش آنان را در مدیترانه و کناره های آتلانتیک مورد مطالعه قرار دادند. این دسته از باستان شناسان بدون استفاده از شیوه تاریخ گذاری کربن 14 تشابه بین مگالیتیکها را ناشی از تاثیر و تاثیر فرهنگها دانسته و باور داشتند که منشاء مگالیتیکها در شرق مدیترانه بوده است. مطالعات کولین رنفرو بدرستی نشان می دهد که این اندیشه تا چه حد نادرست بوده است. وی با

Leslie White⁷²

Science of Culture⁷³

Julian Steward⁷⁴

A study of Archaeology⁷⁵

Conjunctive approach⁷⁶

استفاده از شیوه تاریخی گذاری مطلق کربن 14 نشان داد که مگالتیک‌های کناره های آتلانتیک بسیار قدیمی تر از مگالتیک‌های مدیترانه می باشند. رنفرو بجای باستان شناسان سنتی که با نشان دادن فلش هایی سعی نمودند تا منشاء آنان را پیدا کنند به طرح این پرسش پرداخت که اصولاً چرا جوامع گذشته چنین بناهای را ساختند؟ و می گوید ما می بایستی با توجه کمتر به گاهنگاری و انتشار فرهنگی پیشتر بر فرآیند فرهنگی توجه کنیم. در واقع بجای ارائه گاهنگاری و توصیف اشیا باید به تشریح پدیده مگالتیک‌ها پرداخت. از نظر رنفرو مگالتیک‌ها بیانگر حدود و ثغور استقرارهای جوامع کشاورزی اروپای نوسنگی هستند و زمانی که جمعیت نوسنگی اروپا گسترش یافت جوامع عصر نوسنگی بدین وسیله حدود و ثغور مرزهایشان را نشان دادند. در چنین شرایطی گروه‌های مختلف انسانی برای در اختیار داشتن زمین بیشتر به رقابت با یکدیگر پرداختند و این مقابله نمایانگر محدوده های زمینهای تحت تسلط این گروه‌ها می باشد. مطالعات رنفرو دارای ویژگیهای زیر است:

- تاکید بر تشریح تا توصیف صرف مگالتیک‌ها و پراکندگی آنها.
- استفاده از داده های مردم نگاری.
- تاکید بر عوامل زیست محیطی و چگونگی تطابق انسان با آن.
- نگاه نکردن به مگالتیک‌ها به عنوان شناسایی فرهنگ‌ها بلکه تفسیر عملکردی آنها در مجموع سیستم.
- استفاده نظریه و عمل با هم.

امروزه باستان شناسی دهه شصت (میلادی) بیش از دیگر مشرب های فکری مورد اقبال و توجه است و همانطور که در فصول بعد خواهیم آورد گرچه انتقاداتی بر آن وارد شد ولی بعلت استفاده از راهبردهای علمی و استفاده از علوم میان رشته ای در روش تحقیق جایگاه خود در پژوهش های باستان شناسی حفظ نمود.

در حدود یکصد سال پیش توجه برخی از انسان‌شناسان و باستان‌شناسان به روش پژوهشی خاصی معطوف شد که در نتیجه آن از سال 1960 میلادی گسترش و تطور علمی زیر شاخه‌ای موسوم به اتنوآرکیالوژی، به عنوان رویکردی مهم در باستان‌شناسی نو اجتناب ناپذیر گردید (David and Kramer 2001: 14-32). اساساً قابلیت‌ها و ویژگی‌هایی چون ظرفیت بالا، پویایی، روند روبه رشد، و تعامل اندیشه‌ها در حوزه هر رشته علمی باعث می‌شود که رفته رفته شاخه‌ها و زیرشاخه‌هایی از بدنه آن رشد و تحول پیدا کنند. طبیعتاً، بر اساس تعریف‌هایی که از این شاخه‌ها و زیر شاخه‌های علمی به عمل می‌آید و هدف‌هایی که برای آنها ترسیم می‌شود روش‌های پژوهشی خاصی جهت دسترسی به آن هدف‌ها اتخاذ می‌گردد. یکی از مهم‌ترین و طبیعی‌ترین حالت پس از این مرحله تعاملی است که بین آن شاخه‌ها و زیرشاخه‌ها حادث می‌شود که خود باعث بروز رویکردهای نوین علمی می‌گردد. اتنوآرکیالوژی یا قوم باستان‌شناسی یکی از پیامدهای چنین تعاملی بین شاخه‌ها و زیرشاخه‌های انسان‌شناسی و در واقع برخاسته از ظرفیت انسان‌شناسی و پویایی باستان‌شناسی است. تعامل باستان‌شناسی و قوم‌نگاری که متأثر از تفکر باستان‌شناسان نو به ویژه لوئیس بینفورد (Binford 1962) بود بعدها توسط روندگرایان مورد تأکید قرار گرفت (Watson, LeBlanc and Redman 1971).

در واقع یکی از ابهامات و یا چالش‌هایی که باستان‌شناسان نوگرا بطور عموم و باستان‌شناسی روندگرا به خصوص با آن مواجه شده بودند، مسئله نقص داده‌های باستان‌شناسی در زمینه انعکاس گذشته اصلی و بکر بود (دارک، 1379: 52، 59 - 57). یعنی داده‌هایی که از مدارک باستان‌شناختی حاصل می‌گردد، هیچ‌گاه همان داده‌های گذشته نیستند و به علاوه، خود مدارک هم دائماً در حال دگرگونی‌اند. لذا میزان اطلاعاتی که از آن مدارک بدست می‌آید به طور دائم رو به کاهش است (Adams 1991). بنابراین مطالعه روند شکل‌گیری آثار باستان‌شناختی و چگونگی دگرگونی آنها پس از شکل‌گیری و همچنین عوامل مختلفی که به هنگام مصرف آثار و پس از خروج از دور مصرف، آنها را تغییر شکل می‌دهد، ضروری شد (Raiks 1967; Vita-Finzi 1978; Schiffer 1976, 1987; Barker 1977, 1986; Binford 1981).

بدین ترتیب باستان‌شناس با ایستایی‌ها و پویایی‌های فرهنگی و زیست محیطی روبرو شد و در برابرش داده‌های تجربی یا مشاهده پذیر و داده‌های غیرقابل مشاهده رخ نمودند. این امر، ضرورت پیوند بین داده‌های حسی و تجربی و غیر حسی را ایجاب نمود؛ یعنی ایجاد ارتباط منطقی بین داده‌های مادی و تفسیر آنها. این پل ارتباطی همان مدل‌های همگون یا نظریات میانه است که تدوین آنها از طریق مدارک انسان‌شناختی، منابع تاریخی، باستان‌شناسی تجربی، باستان‌شناسی رفتاری، و قوم

باستان‌شناسی میسر گشت (Binford 1978, 1981, 1983, 1989; Sabloff 1978; Gould 1978,) (1980; Yellen 1977; Kramer 1979; David and Kramer 2001). به نظر می‌رسد که در پرورش و بکارگیری تئوری میانه یا حدوسط، قوم‌باستان‌شناسی نقش بیشتری ایفاء نموده است. بنابر موارد فوق، ظهور تفکر باستان‌شناسی نو در دهه 1960 میلادی، که از مبانی، رویکردها، روش‌ها و ایده‌های مهمی برخوردار بود، بسترهای لازم را برای ظهور رویکردهایی میان رشته ای نظیر قوم‌باستان‌شناسی فراهم کرد. این در حالی است که تاکنون شاهد بروز چنین رویکردهایی به مفهوم علمی و روشمند در کشور نبوده ایم. مهم‌ترین عامل در این خصوص، ضعف شدید در اصول و مبانی نظری باستان‌شناسی و مطرح نبودن پرسش‌های اساسی برای باستان‌شناسان داخلی است. اساساً به دلیل عدم برخورداری ساختارهای آموزشی و پژوهشی از رهیافتهای باستان‌شناسی جدید، زمینه برای ظهور این زیر شاخه علمی آماده نشده است. ضمن مروری مختصر بر معنا و مفهوم قوم‌باستان‌شناسی و تاریخچه شکل‌گیری و تطور آن در جهان، تکوین مطالعات قوم‌باستان‌شناسی در ایران و مشرب‌های فکری و روش‌های مربوطه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در بخش دیگر، این رویکرد را در روش‌ها و منش‌های پژوهشی محققان و باستان‌شناسان ایرانی، جستجو و بررسی خواهیم کرد.

معنا و مفهوم قوم باستان‌شناسی

اولین بار در حدود یکصد سال پیش فیوکس⁷⁸ در مقاله‌ای که درباره سنت‌های مهاجرت آمریکایی‌های بدوی نوشت، از واژه اتنوآرکیالوژیست استفاده کرد. او این واژه را در معرفی باستان‌شناس متخصصی بکار برد که به عنوان مقدمات کارش، اطلاعات جامع و گسترده‌تری را از یک جامعه امروزی که عصر پیش‌تاریخش را در دست مطالعه و بررسی دارد، گردآوری می‌کند. فرانک کاشینک⁷⁹ و برادران میندلف⁸⁰ که به ترتیب در سال‌های 1886 و 1900 در جنوب غربی آمریکا کار می‌کردند، قوم باستان‌شناس مطابق تعریف فیوکس بودند (David and Kramer 2001: 6). مقاله دونالد تامسون را که زیر عنوان تأثیر عوامل فصلی در فرهنگ بشری ارائه شد را می‌توان به عنوان نخستین مقاله در زمینه قوم‌باستان‌شناسی به معنای به نسبت جدیدترش تلقی نمود (Thomson 1939). تامسون نشان داد که تفسیر ابزارها، الگوهای استقرار و دیگر مشخصه‌های فرهنگی یکی از قبایل بومی استرالیا موسوم به ویک منکن⁸¹ در جریان سازگاری با فصل‌های مرطوب و خشک، بسیار متفاوت است با آنچه که باستان‌شناسان در موارد مشابه تفسیر می‌کنند. در سال 1956 کلاین دنتس و واتسون در مقاله ای زیر عنوان باستان‌شناسی عملی: یافته‌های باستان‌شناختی از یک جامعه زنده سعی نمودند که قوم‌باستان‌شناسی را بطور رسمی به عنوان زیر شاخه ای از انسان‌شناسی معرفی کنند (Kleidents and Watson 1965). این مقاله باستان‌شناس را به انجام کارهای میدانی و جمع

⁷⁸ G. W. Fewkes

⁷⁹ F. Cashing

⁸⁰ Mindeleff

⁸¹ Wikminkan

آوری اطلاعات مورد نیاز در جوامع زنده، ضمن آشنایی با مبانی نظری لازم ترغیب کرده است. این اطلاعات شامل عملکرد دست سازها و تنوع گونه شناختی آنها، معیشت، و ساختار اجتماعی بود. نویسندگان مقاله همچنین مشخص کردند که از کدام منابع و به چه میزانی می توان فرهنگ غیر مادی را از اطلاعات گردآوری شده استنتاج کرد. اگر چه ایده اینان مقبولیت یافت ولی بحث و مجادله درباره نام و مبانی این شاخه علمی برای مدتی ادامه یافت.

بخشی از مبانی چنین رویکردی را می توان در ایده ارتباط باستان شناسی و انسان شناسی جستجو کرد که حتی در میان برخی از باستان شناسان پیرو مکتب تاریخ فرهنگی نیز شایع بود و بعدها از دهه 1960 در باستان شناسی نو و بویژه در افکار و نظریات علمی بینفورد گسترش و تبلور یافت (دارک 1379، 20-21). جدای از واژه اتنوالوژیست که توسط فیوکس بکار برده شد، باکسار⁸² اولین کسی بود که در سال 1957 از اصطلاح اتنوالوژی در عنوان يك مقاله استفاده کرد (David and Kramer 2001: 6). به موازات رهیافت پژوهشگرانی که جوامع باستانی را با جوامع بدوی معاصر یکی می شمردند و اصطلاح پیش از تاریخ زنده را ابداع کردند (دارک، همان: 21)، ریچارد گولد واژه باستان شناسی زندگان را معرفی کرد (Gould 1980). وی این واژه را برای ارجاع دادن به تلاش های عملی باستان شناس یا قوم نگار در جوامع زنده بشری بکاربرد و به رعایت شئونات انگاشتی باستان شناسی در این راستا، تأکید ویژه نمود. به اعتقاد گولد و برخی دیگر، قوم باستان شناسی می تواند چارچوبی بسیار وسیع برای مقایسه الگو ها و انگاشته های قوم نگاران و باستان شناختی طراحی و تدوین نماید. در سال 1974 اسوال⁸³ واژه باستان قوم نگاری⁸⁴ را برای توضیح روشی پژوهشی پیشنهاد کرد که به اعتقاد وی از طریق آن کسب اطلاعات مطلوب قوم نگاشتی تفسیر یافته های باستان شناختی را آسانتر می نمود. این در حالی است که پاسترون⁸⁵ واژه باستان شناسی قوم نگاران⁸⁶ را به معنی ثبت اطلاعات مختلف مربوط به جوامع زنده ارائه نمود که این اطلاعات می توانند به عنوان مواد تطبیقی در تفسیرهای باستان شناختی مورد استفاده قرار گیرند (David and kramer, Ibid: 9). رابرت آشر در سال 1962، عبارت قوم نگاری برای باستان شناسی⁸⁷ را برای تعریف این زیر شاخه بکار برد (Ascher 1962). کرامر و دیوید، اصطلاح قوم باستان شناسی را مناسب تر دانسته و به يك اتفاق نظر نسبی در خصوص این واژه و البته به تداوم اختلاف نظر در مورد نام و حوزه قلمرو این زیر شاخه در میان محققان، اشاره کرده اند (David and Kramer, Ibid). اختلاف نظر درباره نام، تعریف و هدف های زیر شاخه ای که از تاریخچه تطور علمی آن نزدیک به 50 سال زمان می گذرد، همچنان ادامه دارد. جایگاه قوم

⁸² J . J . Bauxar

⁸³ W . H . Oswalt

⁸⁴ Archaeoethnographic

⁸⁵ A . G . Pastron

⁸⁶ Ethnographic Archaeology

⁸⁷ Ethnography For Archaeology

باستان‌شناسی در میان شاخه‌های انسان‌شناسی فرهنگی (باستان‌شناسی، قوم‌نگاری و زبان‌شناسی) به خوبی توسط دیوید و کرامر مشخص شده است (David and Kramer, Ibid Fig. 1.3). اینان قوم‌باستان‌شناسی را تلفیقی از رهیافت‌های باستان‌شناختی و قوم‌نگاران معرفتی نمودند که به مطالعه روشمند حوزه مشخصی از فرهنگ مادی یا بخش‌های اصلی یک فرهنگ زنده یا حتی بخش‌های مختلف یک فرهنگ کامل و دست‌نخورده می‌پردازد (جدول 1).

تاریخچه تطور قوم‌باستان‌شناسی در جهان

چند سالی است که کتاب‌شناسی قوم‌باستان‌شناسی و مطالعات مربوط به آن در شبکه جهانی اطلاعات گشایش شده است⁸⁸. در حال حاضر بالغ بر 900 فهرست قوم‌باستان‌شناسی، 1000 عنوان مربوط به علوم وابسته و نزدیک به 50 عنوان هم در رابطه با فلسفه این زیرشاخه علمی در این شبکه‌ها قابل جستجو است. دیوید و کرامر با بررسی این کتاب‌شناسی، تاریخ قوم‌باستان‌شناسی را به سه دوره اصلی **آغازین**، **جدید** و **متأخر** تقسیم‌بندی نموده‌اند. **دوره آغازین** که از 1956، سالی که کلین دنس و واتسون واژه باستان‌شناسی عملی¹² را برای تفهیم معنی قوم‌باستان‌شناسی مورد استفاده قرار دادند، شروع می‌شود و تا سال 1967 ادامه می‌یابد. **دوره جدید** تطور قوم‌باستان‌شناسی که از سال 1968 آغاز می‌شود و در سال 1981 پایان می‌یابد. **دوره متأخر** تطور قوم‌باستان‌شناسی که از 1982 آغاز می‌شود که به منظور تسهیل در بررسی و مطالعه می‌توان آن را به دو دوره کوچکتر به قرار زیر تقسیم کرد: (1) دوره متأخر اول از 1982 تا 1989 و (2) دوره متأخر دوم از 1990 تا حال حاضر

دوره آغازین (67 - 1956): بیشتر دست‌اندرکاران قوم‌باستان‌شناسی در این دوره، علاقمند به ارتباط دادن آن به باستان‌شناسی بودند تا قوم‌نگاری و یا انسان‌شناسی. در این دهه، بحث‌هایی درباره نقش قیاس یا همگونی در تفسیرهای باستان‌شناختی رواج داشت که نمونه این گونه بحث‌ها را می‌توان در مقاله مهمی از رابرت آشر (Ascher 1961) و در مباحث وسیع‌تری چون رویکرد به گذشته از طریق پیوند درون‌گروهی علمی چون باستان‌شناسی، قوم‌شناسی، قوم‌نگاری و تاریخ یافت. مقاله کارل هیدر که زیر عنوان فرضیات باستان‌شناختی و واقعیات قوم‌نگارانه: گزارشی هشدار آمیز از گینه نو چاپ شد، باعث ایجاد جنبش قابل ملاحظه‌ای در این حوزه گردید. این مقاله نقطه عطفی برای باستان‌شناسان محسوب می‌شد تا به ضعف خود در شناخت جنبه‌های ارزشمند زندگی در فرهنگ‌های کاملاً متفاوت پی ببرند (Heider 1961). در اوایل دهه 1960 که هیدر دانشجوی دوره دکترای انسان‌شناسی در دانشگاه هاروارد بود، به مدت 26 ماه در میان قبایل دوگوم دانی⁸⁹ در

⁸⁸ <http://WWW.acs.ucalgary.ca/~ndavid>

سرزمین های مرتفع پاپوای غربی در اندونزی تحقیق کرد. موقعی که وی به آنجا رسید آنها تحت حاکمیت حکومت مرکزی نبودند. اینان به استثنای تولید سفال، همه مشخصه های يك فرهنگ شاخص دوره نوسنگی را دارا بودند. نتایج مطالعات حیدر در میان قبایل یاد شده و انتشار مقالة پیش گفته، تأثیری شگرف بر فرضیات باستان‌شناسی آن روزها گذاشت. این تأثیرگذاری، با مطالعه بر روی ابزارهای سنگی و طبقه بندی آنها، و بررسی ترك محل‌های استقرار، ساختار اجتماعی تکنولوژی و روابط میان گروهی از طریق روش های قوم‌باستان‌شناسی محقق شد و به باستان‌شناسان توانایی داد تا با پشتوانه همگونی وسیع تر و کنترل شده تری به مطالعه گذشته بپردازند.

عنوان مقالة حیدر نیز جالب توجه بود. وی از واژه گزارش هشدار آمیز استفاده کرده است که بعدها توسط بیشتر باستان‌شناسان برای انجام سایر مطالعات موردی قوم باستان‌شناسی بکار گرفته شد. اینگونه گزارشها، در خصوص وجود مدل های متنوع به باستان‌شناسان هشدار داده و آنها را به تیز کردن ابزارهای تحلیلی خود و بهبود انواع ابزارهای تحلیلی جدیدتر، دعوت و تشویق کرده است. در این دوره آغازین، پیشرفت انتشارات در زمینه قوم‌باستان‌شناسی کند و ضعیف بود و در هر سال به طور میانگین 1/4 نشر صورت پذیرفت. گستره جغرافیایی مورد مطالعه این زیر شاخه علمی نیز محدود بود. در حالی که آمریکای میانه با استعدادهای متنوع باستان‌شناختی و جمعیت گسترده نژاد سرخپوست، محققان را بسوی خود جلب کرده بود، گزارش های نسبتاً ارزنده قوم نگاری که قبلاً انجام یافته بود باعث ایجاد این باور در بین پژوهشگران آمریکای شمالی شد که به انجام تحقیقات قوم‌باستان‌شناسی در این منطقه نیازی نیست. اکثر مقالات نوشته شده ماهیت وجنبه شناسایی واکتشافی داشتند و تعدادی هم درباره چند نوع از دست سازها بحث کردند. به عنوان مثال، تك نگاری رایموند تامپسون درباره ساخت سفال توسط اقوام امروزی مایا در یوکاتان، در مقایسه با توصیف های قوم نگاری و پژوهش‌های باستان‌شناختی کار متفاوتی بوده است که می توانست در يك مطالعه دامنه دار مبتنی بر استنتاج های باستان‌شناختی مورد استفاده قرار گیرد (Thompson 1958). یکی از انتشارات مهم در این دهه آغازین تطوری، مجموعه مقالاتی است که در سال 1956 توسط فردریک ماتسون (Matson 1965) با عنوان انسان و سفال ویراستاری گردیده است. مهم ترین مقالات این مجموعه، مباحثی با عناوین زیر بوده اند: تغییر در الگوی تولید سفال امروزی شمال آفریقا از نظر کمیت، شکل و تزیین توسط هلن بالفت؛ جامعه شناسی سفال: پرسشها و فرضیاتی برخاسته از مکزیك معاصر توسط جورج فاستر؛ و بوم شناسی سفال: رویکردی به مطالعه فرهنگ های اولیه خاور نزدیک توسط فردریک ماتسون.

دوره تطور علمی قوم‌باستان‌شناسی جدید (81 – 1968): باستان‌شناسی در دهه شصت در آمریکا با پژوهش های لوئیس بینفورد⁹⁰ در زمینه قوم

⁹⁰ بینفورد در 21 نوامبر 1930 در نورفولک ویرجینیا بدنیا آمد. وی پس از کسب لیسانس در سال 1957 در دانشگاه کالفرنیا شمالی موفق به کسب درجه فوق لیسانس از دانشگاه میشیگان در سال 1958 شد. وی سپس تحصیلات خود را در همان دانشگاه ادامه داد و موفق به کسب دکترا در سال 1964 شد. از آن پس وی در دانشگاههای مختلف به تدریس انسان شناسی پرداخت و به خاطر پژوهش های ارزشمندش موفق به کسب

باستان شناسی وارد مرحله جدیدی شد که از آن به نام باستان شناسی نو نام برده می شود. بینفورد معتقد بود که می توان با استفاده از نظریه حد وسط بین گذشته و حال ارتباط برقرار نمود. مثلاً از طریق مقایسه شیئی مورد استفاده در جوامع کنونی با مشابه آن، که از بافتهای باستان شناختی بدست می آید، می توان به تفسیر عملکرد شیئی باستان شناختی پرداخت. از نظر بینفورد داده های باستان شناختی همانند استخوان، سفال، سنگ و غیره شواهد ایستا⁹¹ از زمان حال میباشند. آنچه که يك باستان شناس انجام می دهد تبیین روند پویایی جوامع گذشته است. وی نظامهای فرهنگی را دارای عملکرد می داند و رفته رفته رو به تکامل گذاشته و تغییر نموده اند. از آنجایی که علم به تفسیر کلیات می پردازد، لذا باستان شناس با تاکید بر نظریه عام، فرآیند پویایی جوامع را مطالعه می نماید. لوئیس بینفورد برای ایجاد ارتباط بین دو مقوله ایستایی و پویایی، به طرح نظریه حد وسط می پردازد که بین این دو مقوله قرار می گیرد. برای مثال ممکن است که در تعدادی از قبور يك قبرستان اشیاء متعدد و مختلفی کشف شده و حال آنکه در قبوری دیگر با اشیاء بسیار کم روبرو شویم و در بعضی دیگر اصلاً چیزی یافت نشود (داده های ایستایی). بنابراین استنباط ما این است که يك چنین نابرابری در پراکندگی اشیاء داخل قبور انعکاسی از نابرابریهای اجتماعی آن جامعه بوده است (داینامیک/پویایی گذشته). در نتیجه يك باستان شناس با چنین روشی پایگاه و منزلت اجتماعی فرد و یا افراد متوفی را مورد مطالعه قرار میدهد. با مثالی دیگر، ممکن است در پژوهشی باستان شناسی مشخص شود که اندازه و تعداد اتاقها در بستر زمان گسترش یافته است که خود نشانگر افزایش جمعیت در آن محل در طول زمان است. چنین راهبردی نظریه حد وسط نامیده میشود. بنابراین، باستان شناس می تواند با گذر از داده های صرف ایستا روابط پویایی جوامع گذشته را تبیین نماید. بینفورد بدین وسیله با گذر از روابط ایستایی به تحلیل روابط پویایی جوامع گذشته پرداخت و توانست از داده های جزء به بحث در باره نظریه عام (عمومیت بخشی در باستان شناختی) بپردازد. یکی از شاخصه های پژوهشهای بینفورد این است که به شدت به پژوهشهایی که دارای ساختار غیر نظری هستند تاخته و معتقد است که مطالعه جوامع گذشته بدون استفاده از نظریه فاقد هر گونه ارزشی است. وی در این زمینه می گوید که يك باستان شناس هرگز قادر به درك اینکه يك ابزار ساز دوران نوسنگی چگونه ابزاری را می ساخته، خرده ابزارها چگونه در اطرافش پخش می شده، و حیوانات را چگونه پوست می کنده و یا قصابی می کرده، نیست. اما می توان با استفاده از قوم نگاری به بخشی از این گونه پرسش ها پاسخ داد. پژوهش های قوم باستان شناسی⁹²

درجه استادی از مراکز علمی مختلفی در آمریکا گردید. بینفورد نقش کلیدی در توسعه باستان شناسی جدید در آمریکا در دهه 1960 و 1970 داشت. وی که بیشتر در پیش از تاریخ آمریکای شمالی تخصص داشت بشدت از باستان شناسی توصیفی ناراضی بود. مهمترین مقاله ای که در آن زمان به نگارش در آورد مقاله ای بود بنام باستان شناسی به مثابه انسان شناسی⁹⁰ که آنرا در کتابی که بصورت سلسله مقاله بوده است (چشم اندازی جدید به باستان شناسی⁹⁰) به چاپ رساند. بینفورد با استفاده از باستان شناسی پویایی تکنیکهای جدیدی را برای مطالعه جوامع گذشته همانند استفاده از داده های قوم نگاری، باستان شناسی تجربی و شکل گیری محلهای باستانی⁹⁰ پیشنهاد نمود.

بینفورد در بین قبایل نانامیت اسکیموها⁹³ در سال 1978 بیانگر تلاش وی در نشان دادن عوامل رفتاری و محیطی در استفاده از گوزن شمالی و پراکندگی استخوان این حیوان می باشد. بینفورد در مطالعات دقیقش نشان داد که فاکتورهای کوچک اتفاقی و عوامل وضعی مانند طول سال، آب و هوا، شرایط زمین (چون برف و یخ زدگی سطح زمین) اندازه و ترکیب نیروی کار و تکنولوژی می توانند در پراکندگی استخوانها نقش داشته باشند. وی معتقد بود که عوامل وضعی⁹⁴ فوق از اهمیت بیشتری در نسبت با عوامل فرهنگی⁹⁵ در چگونگی پراکندگی مجموعه استخوان های قبایل نانامیت نقش داشتند (وی سپس داده های خود را با داده های باستانشناسی مقایسه نمود). بینفورد با استفاده از نظریه حد وسط تلاش کرد تا با استفاده از راهبردهای علمی پراکندگی بقایای استخوان حیوانات را در محل های باستانی تشریح نماید.

از منظر بینفورد مطالعات قوم نگاری دارای ماهیت واقع گرایی⁹⁶ می باشند که باستان شناس با مشاهده و ثبت شواهد قوم نگاری که در یک مکان زنده و واقعی اتفاق می افتد به بازسای گذشته می پردازد. نهایتاً چنین مطالعاتی باستان شناسان را به استفاده از باستان شناسی تجربی⁹⁷ تشویق نمود. کارهای تجربی بورداز و دیگر باستان شناسان در تولید ابزارهای سنگی نمونه ای از رویکرد باستان شناسی تجربی است. خرده ابزارهایی که با تولید ابزارهای سنگی در این زمینه بوجود آمد به باستان شناس کمک کرد تا با الهام گرفتن از چنین کاری فرآیند تولید ابزارهای سنگی و عملکرد آنان را در مقاطع مختلف بازسازی نمایند. یکی از نتایج چنین کاری باعث تجدید حیات قوم نگاری شد. گرچه قبل از بینفورد کارهای قوم نگاری مختلفی انجام گرفته بود ولی بینفورد معتقد بود که این کارها بایستی بوسیله باستان شناسان و با تاکید بر پرسشهای مشخص و ارتباط بین گذشته و حال صورت پذیرد. در واقع قوم نگاران طیف وسیعی از موضوعات را مورد مطالعه قرار داده بودند بدون اینکه توجهی به رابطه بین فعالیت های انسان و مواد باستان شناسی داشته باشند. کتاب در جستجوی گذشته⁹⁸ در واقع بعنوان شاهکار بینفورد به حساب می آید. بینفورد علاقه خاصی به دوران موستری داشت. دوره موسترین حلقه ارتباطی بین دوران پارینه سنگی قدیم و جدید است که در نقاط مختلفی از اروپا و بخصوص در فرانسه شناسایی شد. دوران موستری دارای خصوصیات ویژه ای بود و نوع خاصی از ابزارهای سنگی که بوسیله باستان شناس فرانسوی فرانسیکو بوردز⁹⁹ طبقه بندی شد، در این دوره ظاهر شدند. بوردز با مطالعه انواع ابزارهای سنگی در لایه های مختلف موستری آنها را در مجموعه های مختلفی تقسیم بندی نمود که عبارتند از:

⁹³ Nunamiut Eskimo

⁹⁴ situational factors

⁹⁵ Cultural factors

⁹⁶ Actualistic

⁹⁷ Excremental archaeology

⁹⁸ In pursuit of the past

⁹⁹ Francois Bordes

- شاخص موسترین¹⁰⁰
- چارنتین¹⁰¹
- سنت آشولی موسترین¹⁰²
- موسترین دنداندار¹⁰³

بوردز معتقد بود که مجموعه های مختلف ابزارهای سنگی بیانگر فرهنگهای مختلف می باشد و تنوع ابزار بیانگر گروههای قومی مختلف می باشد. لذا براساس مکتب باستان شناسی سنتی وی عقیده داشت که کارابزارها و مجموعه های مختلف بیانگر فرهنگهای مشخصی است. به عکس، بینفورد معتقد بود که متغیرهای موجود در يك مجموعه ممکن است بنا به دلایل مختلف باشد و گرچه ممکن است که نوع کارابزارها بیانگر فرهنگی مختلف باشد ولی بیشتر در نتیجه تطابق انسان با شرایط محیطی مورد استفاده قرار گرفت. بینفورد جهت آزمایش نظریه خود مجموعه وسیعی از ابزارهای سنگی دوره موسترین فرانسه را جمع آوری و اطلاعات مربوطه را وارد کامپیوتر نمود. این اطلاعات نشان داد که نظریه بوردز تا چه حدود از واقعیتها دور می باشد. بینفورد دو مسئله را برای قابل قبول بودن نظریه حد وسط پیشنهاد می کند: از لحاظ نظری مستقل از گسترش نظریه عام می باشد و ضمناً آگاهی داریم که علم جهت آزمایش اشیاء است، و دیگری نظریه و عمل را بایستی از هم تفکیک نمود. دیگر ارائه تصویر يك شکل¹⁰⁴ به این صورت که شرایط گذشته همانند حال بود. اگر شرایط در گذشته متفاوت بوده است پس هر اتفاقی امکان پذیر بوده و مطالعه واقع گرایی حاضر نشان میدهد که هیچ نشانه مطمئنی وجود ندارد که بتواند آنچه را که در گذشته اتفاق افتاده است نشان دهد.

مقاله لوئیس بینفورد با عنوان باستان شناسی به مثابه انسان شناسی که در سال 1962 در یکی از نشریات مهم آمریکایی چاپ شد (Binford 1962)، سرمشق و طلیعة تفکرات دوره ای قرار گرفت که باستان شناسی نو در آن پدیدار شد. در دهة 1950، رویکرد زیست بوم شناختی فرهنگی توسط جولیان استیوارت¹⁰⁵ و لسلای وایت¹⁰⁶، انسان شناسان آمریکایی، مطرح شده بود. اینان با تأثیر پذیری عمومی از طرح تحولی لوئیس مورگان سعی نمودند در تفسیر دگرگونی فرهنگی در رابطه با منابع زیست محیطی، طرح تحول فرهنگی چند مسیری را پیشنهاد کنند. این ایده بعدها توسط المان سرویس¹⁰⁷ و مارشال سالینز¹⁰⁸، دیگر انسان شناسان آمریکایی، به این صورت گسترش یافت که گرچه تحول عمومی فرهنگ ها در

Typical Mousterian¹⁰⁰

Charentian¹⁰¹

Mousterian of Acheulean tradition¹⁰²

Denticulate Mousterian¹⁰³

Uniformation Assumption¹⁰⁴

J . Steward¹⁰⁵

L . A . White¹⁰⁶

E . Service¹⁰⁷

M . Sahlins¹⁰⁸

جهان روبه سوی پیچیدگی دارد ولی فرهنگ های مختلف در استخراج انرژی از محیط زیست مسیرهای ویژه تحولی برمی‌گزینند که باید در چارچوب بافت فرهنگی و زیست محیطی خودشان مطالعه شوند (علیزاده 1380 صفحه 4 - 83). طبیعتاً رویکرد بوم شناسی فرهنگی یا مطالعه واکنش های انطباقی يك جامعه در محیط طبیعی و اجتماعی یکی از عواملی بود که نیاز باستان شناسان به همگونی ها را شدت بخشید و در نتیجه مدل هایی از رفتارهای انسانی به منظور تدوین و آزمایش فرضیات باستان شناختی طراحی شدند که به نظریه حد وسط موسوم گردیدند. از آنجا که در تدوین این نظریات، داده های باستان شناسی و اطلاعات قوم نگاری دخیل بودند، لذا تحول قوم باستان شناسی امری طبیعی بود.

به علاوه اشتیاق وافر باستان شناسان این دوره در خصوص گرایش به فلسفه اثباتی- استنتاجی منطقی¹⁰⁹ کارل همپل¹¹⁰ که یکی از مشخصات بارز باستان شناسی نو یعنی تجربه باوری را شکل بخشیده بود در تحول این زیر شاخه و شاخه های موازی آن چون باستان شناسی تجربی و باستان شناسی رفتاری تأثیر بسزایی داشته است. سهم بینفورد در تفسیر این رویکردها یعنی آزمایش پذیر بودن فرضیه ها و ایده های باستان شناختی تدوین نظریات میانجی، اهمیت دادن به توضیح در هدف های باستان شناسی و همچنین رویکرد سیستمی یا تئوری عمومی سیستم ها بیش از دیگران بوده است. بنابراین، یکی از نتایج مهم رویکرد های یاد شده ضرورت مشاهده رفتارهای انسان معاصر به منظور اصلاح و بهبود بخشیدن به مسئله شناخت رفتارهای گذشته بوده است بویژه اگر مشابهت های زیادی بین محیط زیست گذشته و سیستم های فرهنگی اجتماعی معاصر قابل مشاهده باشد. قدر مسلم آن که این رویکرد در نتیجه نقد تفکر باستان شناسی نوی بینفورد و سایرین توسط گروهی که به باستان شناسان روندگرا موسوم شدند، تحول یافت و مورد تأکید بیشتر قرار گرفت. باستان شناسانی چون هاکز¹¹¹، تایلر¹¹²، رُئز¹¹³، کوشنر¹¹⁴، استیگر¹¹⁵، تریکر¹¹⁶، واتسون¹¹⁷ و برخی دیگر به دلیل تأکید و توجه بر روند تغییرات فرهنگی و دلایل آن، روند گرا نامیده شدند (دارک، همان صفحه 14). اینان از نظریات میانی برای مطالعه روندهای شکل گیری آثار باستان شناختی و چگونگی دگرگونی آنها پس از شکل گیری شان و همچنین بررسی عوامل مختلفی که به هنگام مصرف و پس از خروج آثار باستان شناختی از دور مصرف آنها را تغییر شکل می دهند، بهره گرفتند. به اعتقاد اینان داده هایی که از مدارک باستان شناختی بدست می آید هیچ گاه همان داده های بکر و اصلی گذشته نیستند و خود

deductive Positivism – Logico¹⁰⁹

K . Hempel¹¹⁰

S. C . Hawkes¹¹¹

W. W. Taylor¹¹²

I . B . Rouse¹¹³

G . Kushner¹¹⁴

L . W. Steiger¹¹⁵

G . B. Trigger¹¹⁶

P . J . Watson¹¹⁷

مدارك هم به طور دائم در حال تغييرى باشند. بنا بر اين ميزان اطلاعاتى كه از مدارك باستان شناختى حاصل مى شود دائماً رو به كاهش است. لذا رونديگران اتفاق نظر دارند كه از مدارك انسان شناختى، منابع تاريخى، باستان شناسى رفتارى، باستان شناسى تجربى و قوم باستان شناسى مى توان براى يافتن پاسخ پرسشهاى مربوط به روند شكل گيرى مدارك باستان شناختى سود جست (همان صفحه 3 - 52).

علاوه بر دو كتاب مهم يعنى باستان شناسى تحليلى نوشته ديويدي كلارك (Clarke 1968) و چشم اندازى نوين در باستان شناسى ويراسته سالى و لوئيس بينفورد (Binford and Binford 1968) كه متون استاندارد باستان شناسى نو بودند، كتاب انسان شكارگر (Lee and DeVore 1968) نيز در اين دوره چاپ و منتشر شد. اين كتاب ها به تشريح تأكيد باستان شناسى نو بر سيستم هاى سازش پذيرى پرداختند و نهضت بين المللى در زمينه ديرين انسان شناسى را تكميل كردند؛ نهضتى كه آراء و نظريات آن در ابتدائى دهه 1960 در مجموعه هاى زير عنوان زندگى اجتماعى انسان اوليه معرفى گرديده بود (Washburn 1961). يكي از انگيزه هاى مهم اين جنبش، تحقيق در خصوص جويندگان و گردآورندگان غذا كه يكي از مشخصات دوره تطورى قوم باستان شناسى جديد مى باشد، بوده است. در اين دوره، ميزان انتشارات حدود 10 برابر يعنى 13/4 مورد در سال افزايش يافت و از لحاظ گستره جغرافيايى نيز، پژوهش هاى قوم باستان شناسى به جز در آسياى شرقى و مركزى، گسترش تقريبا قابل قبولى يافت. آفريقا به ويژه مناطق صحرايى آن يكي از محبوب ترين مناطق براى مطالعات قوم باستان شناسى شد. استقلال طلبى كشورهاي قاره آفريقا، انگيزه هاى براى تحقيقات باستان شناسى ايجاد كرد و به علاوه، علايق سياسى ايالات متحده آمريكا باعث حمايت آفريقا شناسان گرديد. در اين زمان، گروهى از پژوهشگران آمريكايى در قالب يك اكثريت تشكىل يافتند و به پژوهش هاى قوم باستان شناسى مشغول شدند. اينان همچون آفريقا شناسان، التفات علمى مشابهى به تحقيق در آمريكايى مركزى و آسياى جنوب غربى (ايران، اردن و سوريه) از خود نشان دادند. طبيعى بود كه با گسترش محدوده جغرافيايى موضوعات پژوهشى قوم باستان شناسى، تعداد زيادى مقالات نظرى در خصوص ويژگيهاى اين زير شاخه و ارتباط آن با ديگر زير شاخه هاى علمى اختصاص يابد. مباحثى چون همگونى در قوم باستان شناسى كه توسط افرادى چون لوئيس بينفورد و ريچارد گولد مطرح شده بود، نمونه اى از تحولات نظرى در اين زمينه بوده است. از مطالعه جوامع شكارگر - گردآورنده معاصر مدل هاى براى مطالعه دوران پليستوسن استخراج شد كه از لحاظ قابليت هاى اجرايى مورد توجه پژوهشگران قرار گرفتند. در همين راستا مقاله مارتين وبست با عنوان باستان قوم نگارى گردآورندگان شكارگر يا تحكم اطلاعات قوم نگارى در باستان شناسى يك ناسازگارى احتمالى بين معيارهاى پژوهشى قوم باستان شناسى و باستان شناسى را آشكار نمود (Wobst 1978). در زمينه فرهنگ مادى، سفال كه امكان آزايش بسيارى از ايده هاى باستان شناختى را ممكن مى سازد، متداولترين مبحث بود و 15 درصد از مجموعه انتشارات اين دوره را به خود اختصاص داده بود. اولين مطالعه واقعى در زمينه تكنولوژى سنتى سفال از ديدگاه قوم باستان شناسى توسط يك پژوهشگر غير غربى به نام جيامفى در يكي از مناطق

کشور غنا صورت پذیرفت که نتیجه این پژوهش در قالب مقاله ای در ژورنال باستان شناسی آفریقای غربی چاپ شد (Gyamfi 1980). در این دوره، طبقه بندی مصنوعات و دست ساخته ها که در تدوین گزارش های باستان شناسی مورد استفاده قرار می گرفت، توسط قوم باستان شناسان کنار گذاشته شد.

با انجام حفاری های پیچیده، وسیع و متمرکز در محوطه های باستانی جنوب غربی آسیا، ضرورت تدوین الگوهایی برای تفسیر فضاهای فیزیکی و معماری بومی احساس شد. لذا نخستین انتشارات در این زمینه بر اساس کارهای میدانی قوم باستان شناسی توسط پژوهندگان زیر در اختیار علاقمندان قرار گرفت: 1- کارول کرامر با ویراستاری مجموعه مقالات قوم باستان شناسی: راهنمایی های قوم نگاری برای باستان شناسی (Kramer 1979) که اکثر مقالات آن درباره ایران بود؛ 2 - پتی جو واتسون با نگارش کتاب قوم نگاری باستان شناختی در غرب ایران (Watson 1979) 3 - نیکلاس دیوید (David 1971) با نگارش مقاله ای درباره محوطه فولانی در آفریقا؛ 4 - رودریک مک اینتاش با چاپ مقاله ای با عنوان باستان شناسی و تخریب دیوارهای خشتی در روستایی در غرب آفریقا (McIntosh 1974)؛ 5 - کوفی آگورسه با انتشار مقاله ای با نام تفسیر فضای فیزیکی براساس رفتار سنتی: یک مطالعه قوم باستان شناختی (Agorsah 1982).

زمینه پژوهشی دیگری که با کار مایکل شیفر در سال 1976 عموماً بخاطر تقاضای باستان شناسی روندگرا در راستای درک ارتباط بین دست سازها و رفتارهای انسانی آغاز شد، رویکردی به نام باستان شناسی رفتاری است که با قوم باستان شناسی همگونی زیادی دارد. تأکید شیفر بر روند انباشت و شکل گیری مکان های باستانی است که در الگوی توزیع، حفظ و کشف مواد باستانی تأثیر می گذارد (Schiffer 1976). کار جان یلن در کونگ سان واقع در کالاهاری، یکی از ماندگار ترین نمونه ها در این زمینه است (Yellen 1977).

با چهار تک نگاری مشخص در زمینه قوم باستان شناسی از این دوره آشنایی داریم که عبارتند از: 1 - پژوهش واتسون در سال 1979 در یک روستا در غرب ایران؛ 2 - کار جان یلن در سال 1977 در کونگ سان کالاهاری؛ 3 - پژوهش لوئیس بینفورد در سال 1978 در میان شکارگران گوزن های شمالی آلاسکا (Binford 1978)؛ 4 - تحقیق ریچارد گولد در سال 1980 در میان بومیان نگاتاتگارا در بیابان غربی استرلیا (Gould 1980) در طول این دوره مباحث نظری قوم باستان شناسی بر روی موضوعات ویژه متمرکز بودند و به طرح پرسش های کلان توجهی نداشتند. بعضی از باستان شناسان روندگرا به عنوان وفاداران به باستان شناسی جدید، علاقمند به قوانین عمومی بودند و چون اعتقاد داشتند که از حمایت علمی قوم باستان شناسان برخوردار نیستند، آنان را مورد انتقاد قرار می دادند. به عنوان مثال، مایکل شیفر اکثر مطالعات قوم باستان شناسی را انحصار گرایانه دانست. وی در این مورد اظهار نظری کرده است که نشان دهنده عدم اعتماد کامل این گروه از باستان

شناسان جدید به این زیر شاخه است. قوم باستان شناس در حالی که می رفت تا به يك شاخه علمی در باستان شناسی تبدیل شود، رفته رفته به حاشیه کشانده می شود در حالی که پیش از این، یافته های آن بطور ارزنده ای بر روی روش های تحلیلی، تأثیر گذار و در تفسیر گزارش های باستان شناختی و همچنین تجدید نظر در آنها، هدایت گر بودند (Schiffer 1978, 229). ولی با وجود این، اشتیاق برای وضع قوانین جهان گستر که مورد تأکید بینفورد بود همچنان بی پاسخ ماند و در واقع چنین تمایلی از بین رفت و شکل گیری رویکرد باستان شناسی روندگرا، توان باستان شناسی نو را در وضع قوانین یاد شده مورد تردید قرار داد. قوم باستان شناسی نیز که در این دوره تحت تأثیر مشاجرات نظری بین باستان شناسان نو تحول خاصی یافته بود، با آنکه بیشتر به استخراج مفاهیم وسیع تر از دل یافته های خود روی آورده بود، در واقع بر عدم توانایی باستان شناسی نو در تأسیس قوانین جهان شمول صحنه گذاشت.

دوره تطور علمی قوم باستان شناسی متأخر (98 - 1982) : دوره متأخر اول (89 - 1982) با انتشار کتاب ایان هادر با عنوان نمادها در عمل: مطالعات قوم باستان شناختی فرهنگ مادی، دوره نوینی در مطالعات قوم باستان شناسی آغاز شد (Hodder 1982). این کتاب مشتمل بر مجموعه ای از مقالات قوم باستان شناسی است که درصدد کشف ارتباط بین اجزاء فرهنگ مادی در بافت زنده و مفهوم باستان شناختی آن است. در ابتدای این دوره، پنداشت غالب وکلان در محافل باستان شناسی این باور اساسی باستان شناسان نو و روندگرا بود که، بازتاب الگوی رفتارهای انسانی را می توان در دست ساخته ها و مواد باستانی مشاهده کرد و در واقع از آنجا که دست سازها متونی قابل خواندن هستند، دستیابی به الگوی فرهنگ مادی از طریق آنها امکان پذیر است. ولی هادر به نسبی بودن الگوهای مادی بر گرفته از تفسیرهای باستان شناختی اشاره کرد و بر درستی آن تفسیرها تردید نمود. هادر در کتاب نمادها در عمل بر ضرورت تدوین مجموعه ای از تفسیرهای باستان شناختی و سنجش آنها بر اساس داده های موجود تأکید و تئوری برهم کنش سبک را پرسش و جستجو کرد. بر اساس این تئوری مشابهت سبکی بین دو جزء یا دو مجموعه، مقیاسی برای سنجش شدت برهم کنش اجتماعی بین آنها محسوب می گردد. به علاوه، وی در تشریح فرهنگ مادی، يك اصل اساسی باستان شناسی نو را به مبارزه طلبید و آن اینکه در بررسی ارتباط بین محرك محیطی و پاسخ رفتاری انسان فکر و ذهن (فرآیند های فکری و روحی انسان) ممکن است نادیده گرفته شود. همین چشم پوشی، ویژگی تفسیرهای باستان شناختی را تغییر می دهد. هادر يك وضعیت جدید نظری را که از ایده باستان شناسان روندگرا تأثیر گرفته بود، بهبود بخشید. این وضعیت جدید تحول تئوری ساختی گیدنز (Giddens 1984) و تئوری عملی بوردیو (Bourdieu 1977) بود. هادر از شاخه قوم نگاری به عنوان پشتیبان تئوری خود یاد نمود و بر نمادگرایی به عنوان بخش مهمی از ساخت و کاربرد آثار فرهنگی تأکید کرد. ایده های وی به طور عموم در باستان شناسی و به طور خصوص در قوم باستان شناسی، دارای سابقه و پشتوانه قبلی بوده است. در واقع، در سال های بین 1977 تا 1990 يك بحث مداوم و در حال پیشرفتی در زمینه تعریف، فایده و

ویژگی سبک در باستان شناسی توسط اشخاصی چون جمیز ساکت¹¹⁸، لوئیس بینفورد و پلی وایزner¹¹⁹ جریان داشت. کتاب نماد ها در عمل باعث تحولات زیادی در زیر شاخه قوم باستان شناسی شد. مباحثه داغی که در ابتدای این دوره در خصوص مفهوم و فایده همگونی بین ریچارد گولد و پتی جو واتسون از یک سو و فیلسوف آلیسون وایلی از سوی دیگر برقرار بود، در سال 1985 با چاپ مقاله ای توسط وایلی با عنوان واکنش علیه همگونی خاتمه یافت (Wylie 1985). در سال 1986 پیر لمونیه با انتشار مقاله ای در باب معرفی فرهنگ مادی یکی از قبایل گینه نو در مجله باستان شناسی انسان شناسانه، فنون و روش های انسان شناسی مکتب فرانسوی را به خوانندگان انگلیسی زبان معرفی کرد (Lemonnier 1986). آمار انتشارات علمی این دوره، روند و مسیر مشخصی را آشکار می کند. تعداد انتشارات نزدیک به سه برابر یعنی 5/35 درصد در سال افزایش یافت و برای اولین بار عناوین قابل توجهی از مقالات به زبان فرانسه به نگارش درآمد. صحرای آفریقا معروفترین منطقه جغرافیایی بود که با اختصاص 29 درصد از مقالات به خود، توجه پژوهشگران را جلب کرد. پی بردن پژوهشگران به رواج زندگی به شیوه سنتی در این قاره و تأثیر پذیری بسیار اندک آن از تمدن صنعتی و جریان جهانی شدن، عمده ترین دلیل این توجه بوده است. عمومی ترین موضوع مورد بحث که 18 درصد از کل انتشارات را تشکیل می داد شامل معماری و فضاهای محلی و همگانی بود.

تك نگاری روند گرایانه سوزان كنت در آفریقا (Kent 1984) آشکارا در مقابل کار ضد روندگرایانه هنریتا مور که يك مطالعه انسان شناختی در خصوص فضا، بافت و جنسیت در یکی از مناطق کنیا بود (Moore 1986) قرار گرفت و از لحاظ روش کار نیز از آن متمایز شد. این مقاله، اولین کار قوم باستان شناختی است که در عنوان آن واژه جنسیت بکار رفته است. سفال که 16 درصد انتشارات این دوره را تشکیل می داد، عمومی ترین موضوع مورد بحث پس از معماری و فضاهای همگانی بود. البته اگر بسیاری از موضوعات دیگر نظیر سازمان دهی تولید را که ذیل موضوعات دیگر دسته بندی می شوند، در طبقه بندی موضوعی اصلی شان یعنی سفال قرار دهیم، محدوده انتشارات با موضوع سفال را گسترده تر می یابیم. در حالی که چاپ مقالاتی در زمینه توضیح و تشریح تکنولوژی ها ادامه می یافت، گستره ای جدید در ادبیات انتشارات قوم باستان شناسی ظاهر شد که در زمینه مطالعات تطبیقی و کارهای میدانی در مقیاس ناحیه ای بود. گالای و های سکام به رهیافتی ناحیه ای در زمینه تولید و توزیع سفال در يك بخش چند نژادی مالی دست یافتند (Gallay and Huysecom 1989). دین آرنولد از منظر سیستم های تطبیقی و چشم اندازهای زمین شناختی، کتابی در زمینه مباحث نظری سفال و روندهای فرهنگی نوشت (Arnold 1985). دانیل میلر با يك روش کاملاً متفاوت، در کتابی با عنوان طبقه بندی دست سازها نسبت های موجود بین مسائل اجتماعی و تغییر پذیری در

G . Sackett¹¹⁸
P . Wiessner¹¹⁹

سفالینه های هند را ارائه نمود (Miller 1985). موضوع دیگر انتشارات، در ارتباط با عملکرد سبک بود. در پاسخ به مبارزه طلبی هادر، موضوعاتی چون تولید محتوای سبک و مفهوم آن در بافت های ویژه فرهنگی ظاهر شد. در این دوره برای اولین بار با درگیر شدن بعضی از دانشجویان و دستیاران محلی در تحقیقات قوم باستان شناسی اجرای پروژه های گسترده و طولانی مدت اتفاق افتاد. پروژه برایان هایدن که بین سالهای 1977 و 1979 بر اساس تحقیق در مناطق کوهستانی مایا شکل گرفته بود، بر روی تغییر پذیری مواد خانگی نظیر سنگ و سفال متمرکز شده بود (Hayden 1987). در فلیپین نیز پروژه ویلیام لانگر که در دهه 1970 آغاز شده بود در اثر ناآرامی های سیاسی متوقف گردید و دوباره در اواخر دهه 1980 فعال شد. ضرورت اجرای این پروژه بر بنیاد مطالعه سفال و مباحث متنوع مربوط به آن مانند انتقال ایده ها، سازماندهی تولید، تجارت و مبادله، و دانش مواد تعریف شده بود (Longacre and Skibo 1994).

در کامرون و نیجریه، پروژه باستان شناسی نیکلاس دیوید از سال 1984 آغاز و طی 7 فصل انجام پذیرفت به جز فصل اول، بقیه فصل های حفاری آمیخته به هدفها و برنامه های قوم باستان شناختی بود که دست کم توسط 7 پژوهشگر صورت عمل پذیرفت. اینان پاسخ پرسش هایی در زمینه سبک، نژاد شناسی، نماد پردازی و سیستم های تفکر را تعقیب می کردند (David et al, 1991). نتیجه پژوهش های هیأت قوم باستان شناسی سویس در غرب آفریقا، ارائه گزارش های توصیفی جالب و اساسی و در عین حال مقدماتی در خصوص موضوعات مختلف از جمله تولید سفال و ذوب آهن در میان اقوام بدوی بود. رواج تکنیک های ذوب آهن در کوره های ابتدایی، در بخشهای وسیعی از مناطق نیمه صحرایی آفریقا، اهمیت منحصر به فرد این قاره را از بابت مطالعه فلزگری از منظر قوم باستان شناسی برای پژوهشگران آشکار کرد. پیشینه این گونه مطالعات را هر چند می توان در دوره های قبلی سراغ گرفت ولی شروع آنها بطور واقعی از دوره تطور قوم باستان شناسی جدید بود و رفته رفته عمومی تر شد. همانطور که گفته شد، در این دوره تطوری، تمایل زیادی به طرح موضوعات گسترده تر وجود داشت. دسته بندی موضوعات در قالب معیشت (حیوانی، گیاهی و دیگر راه های امرار معاش) نمونه ای از این تمایل می باشد که در دوره تطوری جدید 13/3 درصد انتشارات را به خود اختصاص می داد و در دوره تطوری متأخر اول به 16/9 درصد و در دوره متأخر دوم به 18/6 درصد افزایش یافت. در نتیجه طرح همین مباحث معیشتی بود که در دوره متأخر دوم موضوع زندگی شبانی و دامداری از منظر قوم باستان شناسی مورد توجه قرار گرفت.

دوره متأخر دوم (98 – 1990) با افزایش تعداد قوم باستان شناسان غیر غربی در این دوره درخور توجه است. اینان شامل افراد ذیل هستند: کوفی آگورسا¹²⁰ و کودزو گایوا¹²¹ از غنا، کلاول آییدون¹²²،

K . Agorsah ¹²⁰

K . Gavua ¹²¹

K . Aiyedun ¹²²

سی.ای. فلورانزو¹²³ و اس.ا.اگاندل¹²⁴ از نیجریه، آگوستین هال¹²⁵ فرانسوی الاصل از کامرون، چاپوروخا کاسیمبا¹²⁶ از کنیا، سوخنا گایی¹²⁷ از سنگال، حسن سیدی معامر¹²⁸ فرانسوی الاصل از الجزایر، فوسان ارتاژ¹²⁹ از ترکیه، سیتا ردی¹³⁰ از هند، ماساش کوبایاشی¹³¹ از ژاپن و انژنگ تانگ¹³² از جمهوری خلق چین. به غیر از چند استثناء، شگفت آنکه پژوهش گران آمریکای لاتین به تحقیقات قوم باستان شناسی روی نیاوردند. تقریباً تمامی نام برده شدگان بالا، در مکاتب انسان شناسی غربی پرورش یافتند. چند تن از این افراد، پژوهشهای قوم باستان شناسی را در میان مردمانی غیر از مردم کشور خودشان انجام دادند و بطور عموم فعالیت های آنان تفاوت چندان زیادی با کار همکاران غربی آنها نداشت. بنابراین، زمینه های پیوند چشم اندازهای منحصر به فرد قوم باستان شناسی در ابعاد بومی و غربی آن کاملاً تحقق یافت. یک رساله فوق لیسانس توسط رونالد آپنتیک با عنوان تکنولوژی سیستم فکری بولسا در سال 1997 اجرا شد، به طور دقیق نمایانگر این پیوند است (Apentiik 1997). آمارهای انتشاراتی دوره متأخر دوم تا پایان سال 1998 محاسبه شده است. میزان انتشارات، رشد بسیار اندک یعنی 37/1 عنوان در سال را نشان می دهد که بی شک آمار ناقصی است. چیرگی آفریقا بر دیگر مناطق از لحاظ انتشارات که نزدیک به 39 درصد کل انتشارات را به خود اختصاص داده، احتمالاً بخاطر انتخاب این منطقه به دلیل دارا بودن استعداد لازم برای اینگونه مطالعات بوده است. به دلیل برخی عوامل سیاسی، عموم پژوهشگران، بویژه آمریکایی ها، توجه کمتری به بخشهایی از آمریکای میانه و جنوب غربی آسیا داشته اند.

با اجرای کنفرانسی مهم توسط فرانچز اودوز در سال 1991 در آنتی بس، تعداد زیادی مقاله نظری به آمار انتشارات اضافه گردید. این مقالات بطور کم و بیش مؤثر و با چشم اندازهای متنوع، به بررسی ارتباط مباحث روندگرایی و پس روندگرایی پرداختند (Audouze 1991). فضاهای معماری وسفال، از موضوعات عمومی انتشارات بوده است. کتاب کارول کرامر در زمینه سفال در دو شهر هندی، بخاطر پرداختن به سازماندهی تولید، توزیع، و مبادله در یک جامعه پیچیده، دارای اهمیت زیادی است (Kramer 1997). موضوعات یاد شده، در پروژه بزرگ کالینگا¹³³، توسط لانگر نیز جستجو شده بود. نیکلاس دیوید از منظر قوم شناختی تاریخی و قوم باستان شناختی، قبیله ساکور¹³⁴ را در

-
- C . A Folorunso¹²³
S . O . Ogundele¹²⁴
A . HoLL¹²⁵
C . Kusimba¹²⁶
S . Gueye¹²⁷
H . S . Maamar¹²⁸
F . Ertuj¹²⁹
S . Reddy¹³⁰
M . Kobayashi¹³¹
E . Tong¹³²
Kalinga Project¹³³
Sukur¹³⁴

کوهستان های شمال شرقی نیجریه، به عنوان يك جامعه صنعتی بی طبقه و برابر قرن نوزدهمی معرفی کرد. پیتر اشمیت¹³⁵، مایکل دیتلر¹³⁶ و اینگرید هربریج¹³⁷، مبحث زمان را در میان قبایل های¹³⁸ و لائو¹³⁹ مطرح کردند. پیشرفت های دیگر در ایده های باستان شناختی را می توان از طریق گسترش سریع در عناوین موضوعات مشاهده نمود. يك سری انتشارات قوم باستان شناختی در زمینه جنبه های متنوع جانوری به انجام رسید که شامل چندین مورد ویراستاری شده در شرکت انتشاراتی جین هودسون در مجلاتی با عنوان ازاستخوان تا رفتار هستند (Hudson) 1993. این نوشته ها، تمایل باستان شناسی را در شناخت فعالیتهای انسان نماها بویژه شکارگری آنها نشان می دهد. چنین مجموعه ای از مقالات با عنوان هایی ویژه چون قوم باستان شناسی سفال، ترك یا سکونت مکانهای اردوگاهی، و قوم باستان شناسی جوامع گله دار، جایگزین تألیفات گسترده سالهای نخستین این دوره شدند.

پژوهشهای قوم باستان شناسی در ایران

مطالعات قوم نگاری در ایران دارای تاریخچه طولانی می باشد و باستان شناسان در زمینه بافت روستا، عملکرد ابزارها و باستان شناسی تجربی مطالعات بسیار سودمندی را انجام داده اند. این مطالعات را می توان به موضوعاتی همانند مطالعه **جوامع روستایی، مطالعه ابزارها و باستان شناسی تجربی** تقسیم بندی نمود. در مطالعه جوامع روستایی باستان شناسان به روستاهایی رفتند که دارای بافت سنتی و قدیمی بوده اند و به مطالعه معماری، چگونگی بافت روستا، استفاده از فضاها، ساختار اجتماعی، روابط خویشاوندی، عملکرد ابزارها و چگونگی استفاده از آنها، مذهب، سنن و آداب اجتماعی، شکل گیری محوطه های باستانی و سیستم های کشاورزی پرداختند.

مطالعات پژوهشگران غربی: مشربهای فکری و متدلوژی

آنچه که در صفحات پیشین توضیح داده شد نشان می دهد که حداقل به مدت يك قرن است که از عمر این رویکرد جدید یعنی شکل گیری و تطور علمی شاخه قوم باستان شناسی در دنیا می گذرد. شاخه ای که با روش هایی خاص و هدفهایی باستان شناختی در حال گسترش و تحول است. قوم باستان شناسی از اواخر دهه 1960، با تحقیقاتی که توسط برخی دانشمندان اروپایی و آمریکایی در میان اقوام ایرانی انجام پذیرفت، جایی را در پژوهشهای ایران شناسی به خود اختصاص داد. کارول کرامر با اجرای چنین تحقیقاتی در دهکده ای واقع در کردستان ایران (Kramer 1979) و ویلیام سامنر (Sumner 1979) و فرانک هول (Hole 1979) نیز به ترتیب در استان های فارس و لرستان با انجام پژوهش هایی مشابه، عملاً به مطالعات قوم باستان شناختی در ایران پرداختند. کار پتیجو واتسون در این زمینه بسیار جالب توجه و ارزشمند است (Watson 1979) که در صفحات آتی به تشریح آن خواهیم پرداخت. البته پژوهشهای صرف

P. Schmidt 135
M. Dietler 136
I. Herbich 137
Haya 138
Luo 139

قوم نگاری که در برخی مناطق از جمله غرب ایران انجام پذیرفت، همگونی های بسیار اندکی برای باستان شناسی به ارمغان آورد (Leach 1940; Barth 1953). ولی مطالعات قوم باستان شناسی که توسط باستان شناسان یاد شده صورت عمل گرفت، باعث همسویی باستان شناسی و قوم نگاری گردید و اسباب تأمل هر چه بیشتر این دو رشته را در منطقه زاگرس فراهم نمود.

کارول کرامر: در سال 1975، کرامر در روستای شاه آباد کردستان با گردآوری و تفسیر اطلاعات معماری و جمعیتی، ارتباط موجود بین ابعاد کمی جمعیت خانواده و روستا و شئون اقتصادی و ثروت را بررسی کرد (Kramer 1979). این روستا به دلیل دور بودن از مراکز شهری، جنبه های زیادی از زندگی سنتی را ارائه نموده و به علاوه، در منطقه ای واقع بوده است که روستاهای اولیه با قدمت 7000 سال ق. م از طریق پژوهش های باستان شناختی در آن آشکار شده بود. کرامر این مطالعات را با هدف پر کردن خلاء های اطلاعاتی در زمینه معماری روستاهای اولیه زاگرس و شفاف کردن مبهمات باستان شناختی منطقه به انجام رسانید. وی بخش های مختلف معماری اعم از حیاط، اتاق نشیمن، انبار ذخیره، آشپزخانه، اتاق کار، انبارک، اصطبل، آغل و سایر بخشها و همچنین اندازه آنها را با دقت ثبت و ضبط نموده و اطلاعات مربوط را در طرحها و جدولهایی ارائه کرده است. برای کشف ارتباط بین تمایزات معماری خانگی، ثروت، و ابعاد جمعیت دو راه کار را پیشنهاد کرد. در ابتدا جمعیت های مالک و فاقد زمین کشاورزی را از همدیگر جدا کرد تا بتواند آنها را مورد مقایسه قرار دهد. سپس سعی کرد برای طبقه بندی کل خانواده ها صرف نظر از منزلت آنان به لحاظ مالکیت زمین، معیار و ملاک هایی چاره اندیشی کند. بعضی خانواده های فاقد زمین و مالک حیوانات بودند و بر عکس بعضی زمین دارها هیچگونه حیوانی نگهداری نمی کردند. بنابراین دارایی همه 67 خانوار شاه آباد یعنی مالکین زمین و مالکین حیوانات را با هم ترکیب و به پول رایج کشور (دل) تبدیل نمود. بدین ترتیب جمعیت روستا را به لحاظ مالکیت به سه گروه مرکب، صاحبان زمین و گروه فاقد زمین تقسیم کرد. پس از آن خانه های روستا بر حسب سه شاخص متریک با یکدیگر مقایسه شدند. این شاخصها عبارتند از: محوطه های مرکب، محوطه های مسقف در داخل محوطه های مرکب، و محوطه های مسکونی.

هدف کرامر از این کار تعیین ارتباط بین تمایزات موجود در این سه شاخص بود با مقولاتی چون ثروت، تعداد ساکنین و یا هردو. سرانجام عمیق ترین ارتباط به لحاظ ثروت و ابعاد جمعیتی خانواده، بین گروه مرکب و صاحبان زمین برقرار شد و تفاوت های مالی بین گروه فاقد زمین و مالک زمین آشکار شد. به دیگر سخن، کرامر با استفاده از معیار های سنتی ثروت، توجه خود را بر روی شئون اقتصادی متمرکز کرد؛ همان گونه که بازتابی از آنها در شاخص های متریک معماری مسکونی قابل مشاهده بوده است. وی به مصالح ساختمانی چون تیرهای سقف، آجر، خشت، کاه گل کشیدن کف خانه ها، تنوع پنجره ها، دوغاب سفید و مانند آن به عنوان موادی برای آزمایش مستقل و مفید مسئله تمایزات اقتصادی التفات نشان داد.

برخی از باستان شناسان تا دهه 1960 قائل به برقراری تمایزات اقتصادی و اجتماعی بین جمعیت‌های مورد مطالعه شان از طریق تفسیر مواد باستان شناختی نبودند و معتقد به وجود وضعیت متعادل بین آنها بودند. این طرز تلقی که با حضور باستان شناسی نو و روندگرا زیر سؤال رفته بود، با تحقیقات کرامر نیز به چالش کشیده شد. اطلاعات معماری شاه آباد نشان می دهد که تغییر در نیازهای خانواده ها، تغییرات مداوم در معماری را سبب شده است. چرا که معماری مسکونی با نیازها، ویژگی ها و تعداد ساکنین ارتباط تنگاتنگی دارد؛ چیزی که باستان شناسان و انسان شناسان اجتماعی معمولاً به آن توجهی ندارند. در جریان پروژه حفاری باستان شناسی در گودین تپه در سال 1967، اعضای هیأت کاوش که فرصت زندگی در دهکده ای در غرب ایران را پیدا کرده بودند بطور ضمنی آن دهکده را با هدفیابی قوم باستان شناختی مورد مطالعه قرار دادند. کرامر که یکی از اعضای این هیأت بود از افراد بسیار فعال در تعقیب هدف های مذکور بود. به علاوه، وی موفق شد چند روستا را در آن منطقه با روشها و مقاصد قوم باستان شناختی مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. کرامر نوع کاربرد یافته های باستانی را که وی و همکارانش از طریق کاوشهای علمی گردآورده بودند، با کمک مردم روستا ها مشخص کرده و به توصیف و تفسیر آنها پرداخت. مجموعه نتایج علمی حاصل از این بررسی های قوم نگاشتی و باستان شناختی در کتابی با عنوان قوم باستان شناسی روستایی: روستاهای ایران از منظر باستان شناسی به چاپ رسیده است (Kramer 1982). اهمیت کار کرامر در این است که مطابق برنامه ها و اهداف پروژه های پیش از تاریخ در هلال حاصلخیزی و تأثیرپذیری از تأکید باستان شناسی نو بر آزمون پذیر سازی فرضیات باستان شناسی، شکل خاصی از قوم باستان شناسی را به نام قوم باستان شناسی روستایی مدون نمود. وی از منظر هدفمندی کلان باستان شناختی، جنبه های برگزیده ای از فضاها، معماری و تنوع عملکرد آنها، چگونگی استفاده از زمینهای کشاورزی و دامها، ثروت و مالکیت، ترکیب جمعیت انسانی، آیین تدفین، و فرهنگ مادی را در روستاهای واجد شرایط لازم مورد بررسی قرار داد.

ویلیام سامنر: پژوهش دیگر در این زمینه توسط ویلیام سامنر انجام پذیرفت (Sumner 1979: 164-74). وی با استفاده از اطلاعات آماری و نقشه های جغرافیایی استان فارس، ارتباط بین جمعیتها و محوطه های استقرار معاصر را تعیین و مدل هایی پیشنهاد کرده است که برای تخمین جمعیت محوطه های باستانی منطقه مفید هستند. سامنر یافته هایش را بر اساس اطلاعات جمعیت شناختی کنونی تلفیق کرده و در راستای تخمین و تعیین اندازه جمعیت روستای پیش از تاریخی کاوش شده تل باکون فارس تلاش نمود. این ایده که یک ارتباط قطعی بین جمعیت و محوطه استقرار وجود دارد، اغلب مبنای تخمین جمعیت محوطه های باستانی بوده است. مطالعات اندکی که در این زمینه بر روی روستاهای معاصر خاورمیانه انجام پذیرفته، میانگینی از تراکم جمعیت بین 100 و 200 نفر در هر هکتار مسکونی را نشان می دهد. عامل تراکم جمعیتی که در تخمین جمعیت های باستانی خاورمیانه استفاده می شود، معمولاً

در همین گستره ومحدوده است (Adams 1965: 123 ; Hole, Flannery and Neeli 1969: 370 ; Johnson 1973: 66).

سامنر از طریق عکسهای هوایی سال های 1965 و 1966 منطقه، نقشه ای تهیه کرد و از سر شماری سال 1345 کشور نیز اطلاعات جمعیتی مورد نیاز را گردآوری نمود. اسامی 110 روستایی که سامنر در نقشه منطقه درودزن گنجانده بود در این سرشماری لحاظ شده بود. جمعیت این 110 روستا 34376 نفر و وسعت محوطه مسکونی 233/5 هکتار بود. یکی از دلایل اصلی تخمین جمعیت استقرارهای پیش از تاریخی، فراهم آوردن اطلاعاتی برای شناخت و تفسیر اندازه سلسه مراتب استقرارهاست. بطور کلی سامنر دو پیش فرض را مبنای پژوهش خود قرار داد. یکی آنکه اندازه سلسه مراتبی استقرارها، یک سلسه مراتب کار کردی است. بنابراین انتظار می رود که در روستاهای بزرگ و شهرها، فضای کمتری به سکونت و در عوض فضای بیشتری به امور اداری، تجاری، صنعتی، مذهبی و سایر عملکردهای عمومی اختصاص داده شده باشد. دوم آنکه، وسعت فضای مسکونی به ازای هر شخص، به درجه شأن اجتماعی اشخاص وابستگی دارد.

اطلاعات حاصله، پیش فرض های فوق را تأیید کردند و به یک احتمال جالب نیز اشاره کردند که تفاوت در سطوح سلسله مراتب استقرار، به دلیل وجود فضاهای تخصصی نباید زیاد بوده باشد ولی این تفاوت بین سطوح هم پایه قابل ملاحظه خواهد بود. اطلاعات حاکی از آنند که طول مدت سکونت در یک روستا یا چرخش رشد هر روستا احتمالاً به تنوع تراکم جمعیت بستگی داشته باشد ومتداول ترین پلان برای روستاهای منطقه، به دلیل محصور شدن با دیوار شکل مستطیل منظم بوده است. لذا تراکم ساخت محوطه های مسکونی تا زمانی که مزیت های زندگی روزمره کم رنگ نمی شد، ادامه پیدا می کرد. در غیر اینصورت خانه ها بیرون از دیوار ساخته می شدند. بررسی سامنر همچنین نشان داد که برتری های فرهنگی، نقش به سزایی در تعیین طرح و پلان روستاها بازی کرده است. یکی از دستاوردهای دیگر این بررسی آن بود که تعدادی روستا با تراکم جمعیت پائین شناسایی شدند که دارای خانه های پراکنده ای بودند و توسط شبانان خانه بدوش کنونی مورد سکونت قرار می گرفته اند. خلاصه آنکه اطلاعات حاصله، همگونی های زیادی در زمینه تخمین جمعیت و سایر مسائل مربوط به آن در یک محوطه پیش از تاریخی، در اختیار قرار داده است.

آگاهی داریم که تل باکون A در دره رودکر واقع است و در طول سال های اولیه هزاره چهارم ق.م توسط مردمانی در حال تجربه کشاورزی پیشرفته مورد سکونت قرار گرفت. این محل وسعتی معادل 2 هکتار دارد. کاوش های باستان شناسی در این تپه کوچک، منجر به شناسایی چهار لایه ساختمانی شد. در حدود 1000 متر مربع از لایه ساختمانی سوم باکون A خاکبرداری شد که مشتمل بر 12 خانه است و کل مساحت محوطه را شامل می گردد. البته سامنر 11 مورد از خانه های یاد شده را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. در اکثر این خانه ها یک اتاق به ذخیره مواد غذایی اختصاص داشت و در بقیه اتاق ها شواهدی از فعالیت های خانگی

و روزمره مشاهده گردید. خانه ها شامل مجموعه ای از سازه های به هم پیوسته بودند و در سمت غرب و جنوب غرب آنها فضاهای خالی تعبیه شده بود. وسعت محوطه های مسقف، مجموعاً در حدود 480 متر مربع بوده است. سامنر مدل هایی از چهار برآورد جمعیتی به لایه سوم را نشان داده است (Sumner 1979: 170, Tabel 6 – 2). ویژگی خانواده ها با در نظر گرفتن مدل فلانری نشان می دهد که بیشتر با يك خانواده هسته ای یا گسترده سروکار داریم تا خانواده مرکب (Flannery 1972). طبق سرشماری سال 1335، پایین ترین میانگین جمعیت خانواده های روستایی در استان خراسان 4/2 نفر بوده است. این رقم برای جمعیتی که از نرخ زیر نرخ رشد سریع (2/5 درصد در سال) برخوردار می باشد، طبیعی است. میانگین جمعیت خانواده در اکثر کشورهای پیشرفته کنونی، به منظور نگه داشتن جمعیت در سطحی ثابت، اندکی بیش از دو نفر در نظر گرفته شد (Wrigley 1969, 17). راسل میانگین جمعیت يك خانواده هسته ای را در جوامع کهن، 3/5 نفر برآورد کرده است (Russell 1958: 53). این عدد نشان می دهد که هر گونه برآورد جمعیت که میانگین کمتر از 2 را برای خانواده های هسته ای روزگاران پیش از تاریخ نشان دهد، برآورد پایینی است (Sumner Ibid: 169 – 70).

اطلاعات جمعیت نگاری جدید حاکی است که ابعاد خانوار رابطه نزدیکی با نرخ رشد جمعیت دارد. سرشماری سال 1345، بالاترین میانگین جمعیت خانوارهای ایرانی را در استان ایلام 5/9 نفر گزارش کرده است. بنابراین رقم یاد شده با نرخ رشد سالانه 2/5 درصد در سال سازگاری دارد. ممکن است تصور شود که برقراری چنین نسبتی برای دوران گذشته صحیح باشد ولی تحقیقات نشان داده است که خانواده های بزرگ پیش از تاریخ از نرخ رشد جمعیت پایینی برخوردار بودند (Cowgill 1975; Carneiro and Hilse 1966). تفسیر گزارش های مربوط به فضاهای مسکونی با کون A، نرخ رشد بیش از 0/5 درصد در سال را پشتیبانی نمی کند (Sumner Ibid: 172). لذا برآوردهای جمعیتی پیش از تاریخی که بر اساس تحلیل خانواده های بزرگ استوار است باید با احتیاط کامل صورت پذیرد. میانگین کف مفید 10 متر مربع به ازای هر شخص را مدارک باستان شناختی قابل توجهی تأیید می کنند (LeBlanc 1971; Naroll 1962). این عدد در جریان پژوهشی دیگر در يك روستا واقع در غرب ایران در خصوص محوطه مسقف تأیید شده است (Kramer 1979). در هر مورد احتمال انحراف بالای 10 متر مربع متداول است ولی زیر این رقم بعید است. سامنر بر اساس تجزیه و تحلیل فوق عددهای فهرست شده در ستون های A و B بخش 1b را رقم های قابل قبولی می داند.

در بخش دوم همان جدول، سامنر رقم هایی از سه برآورد فرضی از میزان فضاهای باز غیر مسکونی در روستای باکون را نسبت به فضاهای مسکونی ارائه می دهد. این سه فرض، برآوردهای کلی تراکم جمعیت در داخل روستا را امکان پذیر نموده است. این تخمین ها در طیفی از 100 نفر در هر هکتار (ستون A، فرض 2 ج) تا حداکثر معادل 800 نفر در هر هکتار (ستون D، فرض 2 الف) قرار دارند. اطلاعات گردآوری شده در

پژوهش قوم باستان شناسی روستاهای فعلی دره رود کر میانگین هایی در اختیار سامنر قرار داد تا بتواند به ارزیابی این برآوردها و پیش فرض ها بپردازد. همگونی هایی که این تحقیق قوم باستان شناسی از لحاظ ابعاد و اندازه خانواده و متر مربع به ازای هر شخص در اختیارش نهاد باعث تردید وی در عددهای ستون A و ستون D و جلب نظرش به ستون های B و C گردید. تراکم های فهرست شده در فرض های سه گانه ستون C بالا و لذا غیر قابل قبول هستند. در ستون B تراکم هایی که در فرض های 2 ب و 2 ج ارائه شدند در تخمین های جمعیتی جوامع جدید قابل قبول اند. فرض 2 الف نیز تراکم بالا را نشان می دهد ولی به دلیل اینکه خارج از برآوردهای جمعیتی جدید قرار می گیرد ارزش زیادی دارد. بنابراین، اگر باکون دارای الگوی تراکمی مشابه روستاهای منطقه باشد باید تراکم جمعیت آن بالای میانگین قرار بگیرد و فضای غیر مسکون و آزاد کل محوطه نیز دو تا سه بار بیشتر از فضای مسکون بوده باشد. لذا جمعیت باکون A احتمالاً بین 400 تا 530 نفر بوده است.

نکته دیگری که سامنر به آن توجه نشان داد و می تواند در کیفیت تدوین نظریات میانی در زمینه برآورد جمعیت مؤثر باشد، تأثیر فضاهای نگهداری حیوانات بر برآورد میانگین تراکم جمعیت بافت های مورد نظر است. پژوهش قوم باستان شناسی سامنر نشان داده است که در روستاهای مورد بررسی، گله های بزرگ گوسفند و بز و همچنین تعداد الاغ و گاو در محوطه روستا و در فضاهای مربوطه در خانه ها نگهداری می شوند. بنابراین میانگین تراکم جمعیت این روستاها یعنی 147 نفر در هر هکتار، خود به خود تحت تأثیر این فعالیت قرار دارد. بعضی شواهد باستان شناختی نشان می دهد که میانگین تراکم روستا در باکون بیشتر از روستاهای فعلی و مورد بررسی این پروژه بوده است. تجزیه وتحلیل استخوان های حیوانی کشف شده از تل گپ، محوطه ای همزمان با دوره باکون در دره کر، نشان داده است که 70 درصد آنها مربوط به حیوانات وحشی بودند (Egami and Sono 1962). لذا گله داری در دوره باکون اهمیت زیادی نداشته و طبیعتاً در روستا فضای کمتری به نگهداری حیوانات اختصاص می یافت. اگر با چنین ملاحظاتی به مسئله برآورد جمعیت باکون بپردازیم، جمعیتی بالای 800 نفر برای این محوطه باستانی قابل تصور است (Sumner Ibid: 172). بنابراین، در کاربرد نظریات میانی تدوین شده از طریق مطالعات قوم باستان شناسی در تفسیر گزارش های باستان شناسی، باید نهایت احتیاط اعمال گردد.

لیندا جاکوبس: کار پژوهشی دیگر در این زمینه، تحقیقات لیندا جاکوبس از دانشگاه اورگن آمریکا در روستایی به نام تل نون¹⁴⁰ در استان فارس است (Jacobs 1979: 175 – 91). این روستا در یکی از دره های مرتفع کوهستانهای زاگرس و در حدود 1300 متر بالاتر از سطح دریا واقع شده است. امرار معاش اهالی روستا از طریق کشاورزی است. گله

¹⁴⁰ Tell -I- Nun: این نام ساختگی است و توسط پژوهشگر به این روستا اطلاق شده است.

داری نیز به میزان بسیار اندک در کنار کار کشاورزی رایج است. محصولات زراعی شامل نیشکر، گندم، جو، کنجد و سبزیجات است. اگر چه بخش اعظم زمین های زراعی روستا به دو مالک که در روستا حضور ندارند متعلق است ولی اکثر اهالی صاحب مقدار کوچکی زمین زراعی هستند (یک تا دو هکتار به ازای هر خانواده). این روستا از لحاظ اندازه و ابعاد، ویژگی های معماری، و عموماً طرح سازه ها، نمونه جالب و قابل مطالعه ای از روستا های منطقه است. به علاوه، از آنجا که شامل دو بخش بخش قدیمی و جدید می باشد، دارای ویژگی های خاصی است و همگونی های زیادی جهت تفسیر گزارش های باستان شناختی مربوط به جمعیت را ارائه می دهد. بخش جدید، در طول دهه های 1340 و 1350 شکل گرفته است. جاکوبس با ثبت وضبط ویژگی های هر دو بخش و همچنین خصوصیات جمعیتی آنها، تلاش نموده است از این ساختار دو گانه در راستای تفسیر گزارش های باستان شناختی بهره گیری نماید.

بخش قدیمی روستا 5/7 هکتار شامل 4/2 هکتار خانه های روستا 1/5 هکتار باغ می باشد که دور تا دور آن را دیوار دفاعی چینه ای فراگرفته است. جمعیت این بخش مجموعاً 490 نفر است که میانگین جمعیت در 5/7 هکتار 85/9 نفر در هر هکتار و در 4/2 هکتار 116 نفر در هر هکتار است؛ هر دو رقم زیر طیفی قرار دارند که سامنر اعلام کرده بود (Sumner 1979, 174). خانه ها از خشت های خام قالبی به ابعاد 6×20×20 سانتی متر ساخته شده اند که شیوة ساخت این نوع خشتها قدمتی حداقل هفت هزار ساله در منطقه دارد. ضخامت دیوارها 2/5 تا 3 خشت، پهنای اتاق ها معادل اندازه تیر های چوبی (2/5 تا 3 متر) و طول آنها نیز متنوع گزارش شده است. اکثر خانه های این بخش دور یک حیاط غیر مسقف ساخته شده و از 59 مجموعه ساختمانی، 48 مجموعه دو طبقه اند که طبقه پائین به نگهداری حیوانات و بالایی برای زندگی خانواده ها اختصاص داشت. شیردوشی و کار خوراک دادن به حیوانات در حیاط انجام می پذیرفت و اکثر فعالیت های خانگی در پشت بام. زنان روستا نیز در محل هایی در پشت بام ها گردهم می آمدند. اکثر مجموعه های ساختمانی روستای قدیمی به خانواده های فامیل مرد متعلق بود. جاکوبس نوع ارتباط های فامیلی و نوع خانواده ها و وضعیت مجرد و تأهل افراد ساکن در هر مجموعه ساختمانی را بررسی نمود. وی همچنین تعداد اتاق های هر مجموعه ساختمانی، مساحت و متراژ هر یک از اتاق ها و کل مجموعه را ثبت نموده و مجموعه های ساختمانی را از لحاظ متراژ و ابعاد و تعداد ساکنین، با یکدیگر مقایسه کرده است. این بررسی نشان داده است که در دوره های گذشته اکثر ساختمان های روستا یک طبقه بودند و در اثر افزایش جمعیت بیشتر آنها دو طبقه شدند ولی در این زمان، جهت رفع مشکلی مشابه که پیش آمد، روستائیان سعی کردند که به بیرون از بافت قدیمی نقل مکان کنند.

روستای جدید از سمت شرق بطور کامل توسط همان دیوار دفاعی، از روستای قدیمی جدا می گردد ولی نکته جالب آنکه بخشی از این دیوار جهت تردد، باز شده است. زمانی که جاکوبس پژوهش های خود را در نوامبر 1976 در این روستا به اتمام رساند، 6 خانه در بخش جدید ساخته شده بود و 16 نقشه ساختمانی هم تدارک دیده شده بود که بزودی

ساخت و ساز در آنها آغاز می شد. در میان روستای جدید، یکی از اهالی روستای همجوار نیز دیده می شود که دلیل نقل مکان خود را مرغوبیت زمین های زراعی روستای تل نون تعریف کرده است. تغییر روستا در میان روستائیان کمتر معمول است ولی گاهی شاهد این اتفاق در کل منطقه هستیم که باعث بزرگ و کوچک شدن ابعاد روستا ها می گردد؛ مسئله ای که در گزارش های باستان شناسی مشاهده می شود. تقریباً همه کسانی که قصد نقل مکان از روستای قدیمی به بخش جدید را دارند، از نظر مالی و اقتصادی مشابه هم هستند. انگیزه آنان ظاهراً خراب شدن خانه های بخش قدیمی و ضرورت تعمیرات در آنهاست ولی انگیزه های پنهانی وجود دارد که برای باستان شناسان در برآورد ارقام مربوط به جمعیت جالب توجه است. به عنوان مثال، از سرپرست یکی از خانواده های هسته ای که از روستای قدیمی به روستای جدید منتقل شدند سؤال شد که چه برنامه ای برای خانه روستای قدیمی در پیش دارد؟ وی در پاسخ گفت آن را نگه خواهد داشت و از بخشی از آن به عنوان اصطبل حیوانات استفاده خواهد کرد و در بقیه بخش ها، پسرانش را در صورت ازدواج منزل خواهد داد. جالب است که در خانه روستای جدید، یک اتاق به وی، زنش و دختران مجردش، اتاق دیگر به دو پسر مجردش، یک اتاق به یکی از پسرانش که به تازگی متأهل شده تعلق دارد. اتاق دیگر تا همین اواخر در اختیار پسر دیگرش و زن و فرزندش بود ولی وی به روستای همسرش نقل مکان نمود چرا که در آنجا پدر زنش زمین های کشاورزی زیادی در اختیار داشت و هیچ پسری نداشت. با این اوصاف می بینیم که خانه روستای قدیمی وی همچنان غیر قابل استفاده و خالی است.

خانه های روستای جدید یک طبقه اند و فعالیت های خانگی در حیاط انجام می پذیرد. ولی در عوض بسیاری از ویژگیهای معماری بافت قدیم در معماری خانه های روستای جدید مشاهده می شود؛ نظیر خشت خام، کمیت و کیفیت درها و پنجره ها، تزئینات داخل اتاق ها و مانند آن. در روستای جدید، برخلاف روستای قدیمی میانگین جمعیت خانوار کمتر است؛ یعنی عدد $8/75$ در اینجا به $4/8$ کاهش یافته است. تراکم جمعیت نیز از 116 نفر در هر هکتار به $53/3$ نفر رسیده است. تعداد اشخاص به ازای هر متر مربع از فضای مسقف، از عدد $0/9$ در روستای قدیم به $0/3$ در روستای جدید کاهش یافته است. جاکوبس به تجزیه و تحلیل این تغییرات که از یک توافق آشکار اجتماعی خبر می دهند، پرداخته است.

اگر با جامعه ای در دنیای باستان شناسی روبرو شویم که مشابه این تغییرات در آن روی داده ولی به شواهد مستقیمی در این خصوص دسترسی نداشته باشیم تفسیرهایمان چه خواهد بود؟ قطعاً از یافته های باستانی تفسیرهای نادرستی به عمل خواهیم آورد. به عنوان مثال، شاید خانه های وسیع بخش جدید را متعلق به طبقه برگزیده ای بدانیم و یا شاید در تفسیر تقدم و تأخر این دو روستا دچار اشتباه های فاحشی شویم. این بررسی قوم باستان شناسی نشان داده است که تغییرات فرهنگی در یک بافت زنده از تنوع و تعداد فراوانی برخوردار است و ابعاد مختلفی دارد و مسلماً چنین تغییراتی را باید در یک بافت باستان شناختی انتظار داشت. این تغییرات در تل نون هم سریع اتفاق

افتاده است و هم تدریجی. چرا که همزیستی دو محوطه جدید و قدیم به گونه ای است که افراد مربوط به يك نسل و يك بافت فرهنگی، با تغییرات و تشابهات فرهنگی در کنار هم زندگی می کنند. تبیین این همزیستی ها و الگوی واقعی سکونت و نقل مکانهای جمعیت ها در يك بافت باستان شناختی کار فوق العاده مشکلی است. ولی همگونی هایی که از طریق اطلاعات قوم نگاری حاصل می گردد تا حدود زیادی مشکل تفسیر گزارش های باستان شناختی را هموار می کند و باعث رهیافت های نوینی در این تفسیرها می گردد.

فرانك هول: هول استاد بخش انسان شناسی دانشگاه رایس، دیگر پژوهشگری است که در لرستان کار قوم باستان شناسی انجام داده است و نتیجه آن را در سال 1979 تحت عنوان باز اکتشاف گذشته از طریق زمان حاضر: قوم باستان شناسی در لرستان ایران منتشر نمود (Hole 1979). آگاهی داریم که علاقه هول به بررسی مرحله ای از فرهنگ بشری در آسیای جنوب غربی بود که دوره جمع آوری خوراک را به سیستم تولید خوراک تغییر داده است. لذا پیرو پژوهش های باستان شناسی خود و همکارانش در دشت دهلران، پروژه قوم باستان شناسی را در میان گله داران بومی معاصر که بطور دائم در مناطق بین ارتفاعات لرستان و دشت دهلران در تردد بودند، اجرا کرد. وی اعتقاد دارد که در بافت های باستان شناختی، گاهی اوقات با اشیاء متنوعی برخورد شود که ممکن است عملکرد یکسانی داشته باشند. پرسش وی این است که اگر این اشیاء می توانند جایگزینی برای هم باشند پس چه نیازی به ایجاد تنوع در شکل و ظاهر آنهاست؟ یا اگر کاربردهای مختلفی داشتند، آن کاربرد ها چه هستند؟ هول معتقد است که این پرسش ها، اکثر باستان شناسان فرهنگی و اجتماعی را تحریک می کند که به بررسی بازنمودهای فرهنگ مادی مردمانی که عصر پیش از تاریخ آن را در دست مطالعه دارند، بپردازند. وی می گوید که این وظیفه باید به باستان شناسانی که به مطالعه بافت ها رفتاری علاقمندند واگذار شود و در واقع، این باستان شناسان باید قوم نگار خود باشند.

رویکرد هول به ضرورت پژوهش های قوم باستان شناسی در نتیجه چالش بزرگی صورت پذیرفته است که به تشریح آن می پردازیم. اکثر باستان شناسان و دیرین جانورشناسان پاسخ دقیقی به این پرسش ندارند که آیا اهلی گری حیوانات در اثر همان عواملی که باعث کشت گندم و جو گردیده اتفاق افتاد یا خیر. البته آنان به صورت ذهنی می پذیرند که فرآیند اهلی گری حیوان و گیاه در اثر عوامل مشترکی حاصل شده است. ولی دلایل تئوریک و شواهد باستان شناختی فراوانی هست که این نظر را رد می کند. از لحاظ تئوریکی آگاهی داریم که در طول دوره پلئستوسن، نمونه های وحشی گوسفند، بز، گاو و خوک اهلی در مناطقی حضور داشتند که روستاهای مربوط به اواخر این دوره در آن ظاهر شدند. ولی تعیین محل غلات تا حدی پیچیده تر و مشکل تر از حیوانات است. با وجود این، برخی شواهد اشاره دارند که بعضی از محل های طبیعی امروزی، فاقد گونه های وحشی گیاهی هستند. بنابراین، مردمی که در این نواحی زندگی می کردند باید اهلی کردن حیوانات را قبل از دانه های گیاهی آغاز کرده باشند. به علاوه، در بسیاری از مکان های

فراپارینه سنگی نواحی پست شرق مدیترانه مدارك زیادی بدست آمده که گویای اهلی گری بزکوهی است و این در حالی است که هیچ مدرك محکمی در زمینه کشت و زرع در آن محوطه ها بدست نیامده است. در این جا، پرسش اساسی آن است که آیا بز کوهی توسط مردمانی که هنوز هنرهای مربوط به کشاورزی را اقتباس نکرده اند، اهلی شده بود؟ از لحاظ تئوریک، سؤالات دیگری نیز مطرح است نظیر اینکه آیا ممکن است که کشت غلات، سوای اهلی گری حیوانات آغاز شده باشد؟ پاسخ اکثر صاحب نظران به این پرسش مثبت است چرا که تصور می کنند کشاورزان می توانستند رژیم غذایی خود را با حیوانات وحشی شکاری جایگزین کنند. این نظریه در دیگر بخش های دنیا نظیر آمریکای میانه، پشتیبانی شده است.

مدارك باستان شناختی، پژوهشگران را متقاعد می سازد که این احتمالات جایگزین را با تأمل بیشتری مورد بررسی قرار دهند. در گنج دره (Smith 1975)، سراب (Braidwood 1960)، گوران (Mortensen 1972)، چغاسفید (Hole 1977) شواهد باستان شناختی محکمی به دست آمده که نشان دهنده توجه شدید ساکنان آنها به اهلی گری چارپایان و گسترش الگوهای از چراگردی هستند. علی رغم وجود دلایل تئوریک و شواهد باستان شناختی مبنی بر اصرار ساکنان این دهکده ها یا اردوگاه های اولیه بر نگهداری حیوانات، متأسفانه توصیف و تفسیر منشأ دامداری و رشد آن براساس اطلاعات موجود مشکل است و حال آنکه در خصوص کشاورزی با چنین چالشی روبرو نیستیم. هول بر ضرورت اتخاذ تدابیر باستان شناختی در زمینه گردآوری اطلاعاتی درباره دامداری تأکید می ورزد و معتقد است که در این راستا باید به دنبال همگونی هایی در میان چادرنشینان و کوچروهای فعلی گشت و سپس با آمادگی بدست آمده به جستجوی مواد باستانی مربوط و تفسیر آنها بپردازیم. هول با اعتقاد به اینکه برای تدوین آنالوگهای قوم نگاری جهت هموار کردن مشکل تفسیر مدارك باستان شناختی در هر منطقه، باید سراغ همان منطقه طبیعی – فرهنگی رفت، توجه خود را به دهلران، جایی که فعالیت های باستان شناسی زیادی در آن انجام داد، معطوف نمود تا پاسخ پرسش های خود در زمینه منشأ دامداری، نقش چراگردی در زندگی مردم پیش از تاریخ لرستان و پیشرفت های موازی بین چادر نشینان گله دار و روستانشینان کشاورز را جستجو کند.

هول تأکید می کند که برای یافتن اردوگاه های چادر نشینان، نیازی به پیمایش و بررسی تمامی منطقه غرب ایران نیست. بلکه پاسخ دادن به برخی سؤالات اساسی، می تواند راهنمایی های مطلوبی در این زمینه ارائه دهد؛ سؤالاتی نظیر: چادر نشینان در چه جاهایی چادرهایشان را برپا می کنند؟ چرا؟ در چه فصل هایی؟ در هر کدام از آنها چه فعالیت هایی به نمایش گذاشته می شود؟ چه وسایل و امکاناتی در هر کدام یافت می گردد؟ جواب دادن به پرسش هایی از این قبیل، قوم باستان شناس را قادر می سازد که در جاهای به خصوصی به دنبال این اردوگاههای چادر نشینی بگردد. به علاوه، این فرض که چادرنشینی يك سنت قدیمی است ودلائل لازم در خصوص مکان برپایی چادرها تغییری نکرده است، در امر پیدا کردن آنها مفید و مؤثر خواهد بود. البته عکس های

هوایی، نقشه های مطلوب توپوگرافی و مطلعین محلی از دیگر راهها و ابزارهای کشف محل این چادرها هستند که هول به جز عکس های هوایی از همه موارد یاد شده، در امر یافتن اردوگاههای چادرنشینان منطقه بهره برده است. وی بر استفاده از اطلاعات سالمندان بومی تأکید خاصی دارد چرا که معتقد است علاوه بر اطلاعات متنوعی که می تواند در اختیار نهند، مرزهای فرهنگی گروههای چادرنشین را می شناسند و مفاهیم مدارک مادی نمادین را می دانند؛ مسائلی که در دنیای باستان شناسی از پیچیدگی خاصی برخوردار است.

هول و همکارانش در سراسر لرستان در میان چادرنشینان سفر کردند و به جمع آوری پاسخ سؤالاتی در زمینه های گله داری، چادرنشینی، مراتع و چراگاهها، و تغییرات فرهنگی بعمل آمده، پرداختند. در بعضی موارد به چادرنشینیان برخوردند که در حال مهاجرت سالیانه خود از چراگاه زمستانی به تابستانی بودند که ثبت اطلاعاتی در این زمینه مفید بود. با استفاده از مطلعین سالمند زن و مرد اطلاعاتی در خصوص تغییر پوشش گیاهی، عادات غذایی، مسائل اجتماعی و تکنولوژیکی، تأثیرپذیری های فرهنگی از خارج، و وقایع و حوادث طبیعی مانند خشکسالی، برفهای سنگین، بیماریها و مانند آن که باعث نابودی اعضای قبیله ها یا گله ها می شد، گردآوری نمودند. هول پس از این مشاهدات نتیجه گرفت که چادرنشینی و کوچ گری اساساً به همان لوازمی که روستائینان امروزی استفاده می کنند، نیاز دارد. تفاوت اساسی بین روستائیان قبیله ای و چادرنشینان امروزی در مقدار تجهیزات و لوازمی که مورد استفاده قرار می دهند و همچنین سبک خانه سازی است. امروزه، بار و بنه و لوازم زندگی را بر پشت حیوانات حمل می کنند ولی در گذشته که حیوانات حمال در اختیار نبودند، بار و بنه ها توسط انسان ها حمل می شد و به همین دلیل جسیم و بزرگ نبودند. دسترسی به حیوانات باربر، آنان را تشویق کرد که بار و بنه ها و لوازم کوچ خود را بزرگ تر سازند. مسافت بین چراگاههای تابستانی و زمستانی تنها در حدود 15 کیلومتر بود که به راحتی در یک روز طی می شد. مهاجرت های طولانی که ویژگی برخی از قبایل چادرنشین است در اثر فشارهای ناشی از افزایش جمعیت و حضور کشاورزان در بعضی از مراتع کوهستانی، صورت می پذیرفته است.

یکی دیگر از نتایج بررسی های قوم باستان شناسی هول، مسئله استقلال چادرنشینان امروزی از کشاورزان بود لذا می توان فرض کرد که تولید کالاهای تخصصی احتمالاً به صورت مستقل از کشاورزی و در زمانی قبل یا بعد از آن افزایش یافته باشد. دو عامل می تواند باعث این استقلال شده باشد یکی، استفاده از بلوط و دیگری دروی دانه های غلات وحشی. این دو فعالیت اقتصادی در گذشته نیز انجام می شدند و در حال حاضر هم مهم هستند. چادرنشینان مورد مطالعه زمانی که به چراگاه تابستانی در کوهستانها مهاجرت می کنند، دانه های غلات وحشی رسیده را که به صورت خیلی متراکم روئیده بودند، درو کردند. بدین ترتیب می بینیم که هول به صورت عمومی نتایج قوم باستان شناسی انجام شده در لرستان را منتشر نمود (Hole 1979) ولی قبلاً با جزئیات بیشتری به تشریح مسائل تخصصی پرداخته بود (Hole 1974, 1978). معمولاً تصور می شود که باستان

شناسان، آثاری را که چادرنشینان از خود برجای می گذارند، نمی توانند شناسایی کنند. چرا که چادرهای چرا گردان در همه جا برپاست ولی مانند خانه های متروک دهکده ها، بقایایی از خود برجای نمی گذارند. در بررسی های باستان شناسی بدیهی است که محوطه های باستانی موادی را در سطح خود به نمایش می گذارند که شناسایی آنها را آسان تر می کند. با مطالعه این مواد سطحی می توانیم ارزیابی هایی از بخش های مختلف يك دهکده باستانی به عمل آوریم و حتی تخمین های جمعیتی ارائه نمائیم. بنابراین، به نظر می رسد که مشکل عمده در امر آغاز فعالیتهای باستان شناختی در اردوگاههای چادرنشینان باستان، مسئله شناسایی این محلهاست که تقریباً در بیشتر موارد هیچ نشانه سطحی از خود برجای نمی گذارند. هول تأکید می کند با یافتن پاسخ سؤالاتی که در زمینه مکان برپایی چادرهای کوچگرا طرح می گردد و با استفاده از ابزارهایی چون عکس های هوایی و نقشه های توپوگرافی و راهنمایان و مطلعین بومی، می توان محل اسکان چادرنشینان باستانی را مشخص کرد. شناسایی و حفاری تپه تولایی در شمال خوزستان نمونه عالی از تطبیق مطالعات قوم باستان شناختی و باستان شناختی با یکدیگر است که آن را به عنوان يك اردوگاه چادرنشینی آغاز دوران نوسنگی معرفی نموده است (Hole 1974).

پژوهش های قوم نگاری هول نشان داد که چادرهای کوچروهای لر، چادرهای منفرد خانوادگی هستند که اغلب دورتادور آنها بوسیله سنگ چین محدود شده و در بخشی از چادرها، محوطه ای مستطیل شکل با کنار هم گذاشتن سنگ هایی مناسب تعبیه می گردد. روی این محوطه سنگی، رختخواب، کیسه های آب و سایر لوازم و تجهیزات را قرار می دهند. معمولاً اجاقی در وسط چادر قرار دارد و محوطه ای در بیرون از چادر جهت انباشتن خاکستر و دیگر زباله ها در نظر می گیرند. از حیوانات، در چادرها با در آغل هایی که میان چادرها تدارک دیده می شوند، نگهداری می کنند. چادرنشینان همچنین محل هایی را به عنوان انبارک های ذخیره آذوقه و نگهداری غلات تعبیه می کنند.

از غارها یا پناهگاه های صخره ای به عنوان استقرارگاههای فصلی، آغل حیوانات و محل ذخیره علوفه استفاده می کنند. این فعالیت ها در دوران پیش از تاریخ نیز اتفاق افتاده است چنانکه حفاری های غار کنجی در نزدیکی خرم آباد، چنین شواهدی را ارائه نمود (Hole and Flannery 1967). همان طور که در بالا اشاره شد، هول تپه تولایی را که توسط هنری رایت به او معرفی شده بود، پس از فراغت از پژوهش های قوم باستان شناسی در دهلران، حفاری کرد و متوجه شد که این محل يك الگوی استقرار چراگردهای پیش از تاریخی را به نمایش می گذارد. وقتی که وی کار حفاری در این تپه را با ایجاد يك کمانه كوچك آغاز کرد، بلافاصله در اولین لایه بخش هایی پوشیده از خاکستر، ردیف های سنگ چین، گودال های پراکنده ای مملو از قطعات سفال های پیش از تاریخی، ابزارهای سنگی و قطعاتی از سنگ ابسیدین برخورد. در ادامه حفاری به شواهد دیگری مشابه آنچه که در بررسی قوم نگاری خود در چادرهای کوچروها دیده بود، برخورد نمود. بی شك شناسایی محل تولایی

و تفسیر مواد باستانی حاصل از کاوش در این محل، مدیون پژوهش قوم باستان شناسی فرانک هول می باشد.

هول همچنین مطابق گزارشهای تاریخی موجود که لرستان را پوشیده از جنگل های متراکم و انبوه معرفی نموده اند (Curzon 1892, 281; Sheil 1856, 225) تأکید می کند که به منظور شناسایی و مطالعه اردوگاههای چادرنشینان پیش از تاریخی، باید نواحی شمالی خوزستان، جایی که تپه تولایی قرار دارد، را بررسی نمود. شایان ذکر است که سکندر امان الهی بهاروند یکی از اعضای گروه هول بود که ضمن همکاری در این پژوهشها، جنبه هایی از مسائل قوم باستان شناسی قبیله بهاروند لرستان را به عنوان تز دکترای خود در دانشگاه رایس مورد بررسی و مطالعه قرار داد (Amanolahi – Baharvand 1975).

پتی جو واتسون: واتسون در زمرة منتقدین تفکر باستان شناسی نوی لوئیس بینفورد بود که به همراه همفکرانش بر جهانشمول بودن قوانین باستان شناسی تردید نمودند. وی در واقع یکی از بنیان گزاران اصلی رویکرد قوم باستان شناسی است. پس از اخذ لیسانس از دانشگاه میشیگان، در محوطه های نوسنگی خاورمیانه حفاری کرد و در همین اثنا توسط لیندا و رابرت بریدوود تشویق شده بود که به طبقه بندی استخوانهایی که از طریق کاوش های باستان شناسی دانشگاه میشیگان که تا قبل از جنگ دوم جهانی جمع آوری شده بودند، بپردازد. واتسون کار قوم باستان شناسی را در سه دهکده در استان کرمانشاه به نامهای حسن آباد، عین علی و شیردشت از نوامبر 1959 تا ژوئن 1960 به انجام رساند ولی بخش عمده کتاب خود را به ارائه گزارشهای قوم نگاری روستای حسن آباد اختصاص داد (Watson 1966, 1979). وی اطلاعات حاصله را در جدولهایی پردازش کرده است که آنها را می توان به عنوان الگویی برای مطالعات قوم باستان شناسی در يك جامعه بكر و دست نخورده در ایران، مد نظر قرار داد. وی در تحقیقات خود سعی کرد بین طرح روستا، ویژگی معماری خانگی و کارابزارها از يك طرف و میزان جمعیت و ساختار اقتصادی/اجتماعی از طرف دیگر ارتباط برقرار نماید. واتسون در بخش اول کار خود بر روی سازمان اقتصادی، شیوه های کشاورزی، دامداری، تکنولوژی خانگی، روابط خویشاوندی و روبناهای سه جامعه فوق کار کرد. در بخش دوم وی روی روابط رفتاری¹⁴¹ و اصول یکسان نگاری روستا¹⁴² و بخصوص رابطه بین باستان شناسی و مردم شناسی را به بحث گذاشته است.

دهکده های مورد مطالعه واتسون، بویژه روستای حسن آباد، برخوردار از دو گروه جمعیتی یعنی کشاورز و دامدار بود. بنابراین جامعه مورد مطالعه وی دارای اقتصادی ترکیبی بوده است. البته کار واتسون تا حدودی با پژوهش کارول کرامر در شاه آباد کردستان و تحقیقات لی هورن در باغستان سبزوار شباهت دارد. ولی به نظر می رسد که واتسون به صورت جامع به ثبت و ضبط کلیه ویژگیهای این دو ترکیب جمعیتی

behavioral correlation¹⁴¹
Uniformitarian principal¹⁴²

پرداخته است. پژوهش وی مطابق جدولی که دیوید و کرامر ارائه کردند در زمرة مطالعات قوم نگاری در جامعه ای بکر و فارغ از ویژگیهای تمدن جدید با هدفمندی های باستان شناختی قرار می گیرد و لذا کلیدها و راهنمائیهای فراوانی را برای باستان شناسان به ارمغان آورده است. تفاوت اساسی کار واتسون با دیگر قوم باستان شناسانی که در ایران دست به تحقیق زدند در آن است که وی علاوه بر نتیجه گیری هایی که خود از این پژوهش نموده، با انتشار گزارش این بررسی جالب توجه (1979)، امکان استفاده از آن را برای دیگر باستان شناسان بصورت مطلوب تر فراهم آورده است. در واقع، باستان شناسان می توانند با مطالعه این گزارش قوم نگاری، آنالوگ هایی برای آزمودن فرضیات باستان شناختی خود استخراج کنند. واتسون به ثبت اطلاعاتی در زمینه های ذیل پرداخته و سپس دست به تفسیر آنها زده است:

- (الف) اطلاعات متعدد و دقیقی از کمیت و کیفیت جمعیت روستا نظیر سر شماری، ترکیب خانواده، تعداد اعضای خانواده، مرگ و میر کودکان، زنان و باروری آنان، ازدواجها، و مانند آن.
- (ب) اطلاعات دقیقی در زمینه وابستگی های نسبی و سببی.
- (ج) مالکیت و چگونگی کشت زمینهای کشاورزی و میزان محصولات.
- (د) مالکیت حیوانات و میانگین آن نسبت به هر خانواده.
- (ه) تعاونی های محلی حیوانات و فرآورده های آنها (گله داری، صیادی و...) و قیمت تخمینی حیوانات در بازارهای کرمانشاه.
- (و) تشریح سیمای دقیق خانه های و حیاطها و مصنوعات و لوازم موجود در آنها.
- (ز) سرانه فضای اتاق به نسبت هر خانواده.

لی هورن: هورن دیگر قوم باستان شناسی است که در فاصله سالهای 1962 تا 1978 عموماً در منطقه شمال شرقی ایران مطالعات قوم نگاری و قوم باستان شناسی انجام داد. وی در روستاهای منطقه توران واقع در 150 کیلومتری سبزوار به مدت 3 تابستان (8 - 1976) تحت حمایت یونسکو پژوهش کرد. او فارسی را با لهجه محلی به خوبی صحبت می کرد و این توانایی، کمک شایانی به افزایش کیفیت تحقیقات وی نمود. علاقه مندی هورن به خصوص به بوم شناسی، تشکیلات فضایی و ریخت شناسی استقرارگاه های انسانی و روستاها، سازش پذیری مردمان در سرزمینهای خشک و سایر موضوعات مربوط به قوم باستان شناسی بوده است. این پژوهشگر، تأثیر تنوعات فصلی را در وضعیت و موقعیت استقرارها مورد بررسی قرار داد؛ تنوعاتی که متأثر از تفاوت های موجود در توزیع و فراوانی فصلی حیوانات می باشد. هورن این پژوهش قوم باستان شناسی را از طریق بررسی بوم شناختی روستای باغستان منطقه توران به انجام رساند (Horne 1983). این روستا جمعیتی مرکب از دامدار و کشاورز دارد. مراتع اطراف آن در زمستان توسط گروه های گله دار اشغال می گردد و در نتیجه از لحاظ ریخت شناسی وضعیت خاصی بر منطقه حاکم می شود. بهره برداری از زمینهای اطراف روستا توسط کشاورزان در فصلهای بهار و تابستان، تنوع ریخت شناسی آن را مضاعف می سازد. هورن در این بستر مهیا، با هدفهای قوم باستان شناسی پژوهش کرد و همگونی هایی از این اقتصاد تلفیقی (دامداری و کشاورزی) و تأثیر آن بر ریخت شناسی فضایی

روستا و بافتهای معماری آن استخراج کرد (Horne 1994) تا باستان شناسان را در بازسازی و تفسیر موارد مشابهی که در بافتهای باستان شناختی با آنها روبرو می شوند، یاری دهند.

فریدریک بارث: وی یکی از اعضای گروه بریدوود بود که در جریان اجرای پروژه پیش از تاریخ ایران، به عنوان انسان شناس فیزیکی و دیرین گیاه شناس در ترکیب هیأت وی جای گرفته بود. بارث علاوه بر انجام وظایف محوله در امر مطالعه استخوانهای حاصل از کاوش های این گروه، پژوهش های قوم نگاری ارزنده ای را در استان کردستان و جنوب ایران انجام داد. وی رفته رفته هدفمندی های باستان شناختی در پژوهش های قوم نگاری وی کم رنگ شد و کارهای وی صبغة کاملاً قوم نگاری به خود گرفت (Barth 1952, 1953, 1959-60, 1961). اطلاعات حاصل از تحقیقات بارث، بطور غیر مستقیم در تفسیر گزارشهای پیش از تاریخی قابل استفاده است. زمانی که وی تحقیقات خود را انجام می داد، قوم باستان شناسی رهیافت تازه ای بود که مراحل آغازین تطور خود را طی می کرد و هنوز به عنوان زیر شاخه ای با تعریف ها و هدفمندی های مشخص معرفی نشده بود. شاید این امر مهمترین دلیلی بوده باشد که باعث شد علیرغم بروز رویکردهای مهم و اساسی در میان اعضای گروه پژوهشی بریدوود، متأسفانه رویکرد قوم باستان شناسی در اندیشه های علمی بارث تجلی و گسترش پیدا نکند.

رویکرد قوم باستان شناسی در میان پژوهشگران ایرانی:

به نظر می رسد که مؤسسات و نهادهای آموزشی و پژوهشی کشور، تا کنون کوچکترین پروژه قوم باستان شناسی را طراحی و اجراء نکرده اند. همانطور که در مقدمه این تحقیق آمده است، ضعف و فقر اصول و مبانی نظری باستان شناسی، امکان بروز رویکردهای نوین را در میان پژوهشگران فراهم نکرده و اساساً عدم پرسش های بنیادی و وزین در مرحله تفسیر و تحلیل باستان شناختی، ضرورتی برای سنجش فرضیات از طریق واسطه هایی که در باستان شناسی نو نظریات میانی یا حد وسط خوانده شدند، ایجاد ننموده است. در واقع، باستان شناسان و قوم شناسان ایرانی هر کدام به کار پژوهشی محض خود مشغولند و از چگونگی و نتایج تفسیرهای پژوهشی یکدیگر اطلاعی ندارند. اکثر باستان شناسان ایرانی تمایلی به بهره گیری از روش های مختلف در تفسیر گزارش های باستان شناختی را ندارند و تنها بر روش های یگانه و خاص باستان شناختی که به دلیل عدم تحول و تطور علمی، ویژگی های سنتی و ایستایی فراونی پیدا کرده اند، پافشاری می نمایند. خوشبختانه، تمایل برخی از باستان شناسان در زمینه استفاده از روش های آزمایشگاهی، شیمیایی و فیزیکی و به کار گیری برخی از متخصصان مربوطه در سازمان های ذیربط وضعیت را در این زمینه ها تا حدودی بهبود بخشیده است. تعداد انگشت شماری از باستان شناسان و قوم شناسان داخلی به این روش پژوهشی توجه نشان داده اند که به بررسی آن می پردازیم:

محمد میر شکرایی کارشناس قوم شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور یکی از پژوهشگرانی است که چنین توجهی را از خود نشان داده است. وی

تحقیقات قوم نگاری زیادی انجام داده که در بعضی از آنها در ضمن بررسی سابقه و استمرار برخی از آداب، مراسم و ابزار آلات، به مطالعات تطبیقی این مواد و رفتارهای فرهنگی در گذشته و حال پرداخته است. میرشکرایی در سال 1374 در مقاله ای با عنوان ¹⁴³ول این وسیله را به عنوان یکی از ابزارهای سنتی کشاورزی معرفی نمود که در منطقه آذربایجان به عنوان خرمن کوب مورد استفاده قرار می گیرد (میرشکرایی 1374: 38-24). وی به استفاده از این وسیله تا دو سه دهه گذشته در امر کشاورزی اشاره می کند و گزارش می نماید که در سال 1370 از ول در روستای کندوان اسکو بهره برداری شده است. میرشکرایی در این مقاله بر ضرورت گردآوری هرچه سریعتر اشیایی از این دست تأکید می کند و ادامه می دهد که در سال های آینده ممکن است نمونه های کهن این نوع اشیاء در کاوش های باستان شناسی یافت شود و ما نمونه های زنده آنها را برای مقایسه از دست باشیم. شایان ذکر است که کهن ترین ول در کاوش های منطقه ارمنستان، توسط یک محقق روسی به نام پیوتروفسکی زیر بقایای استخوان های یک مرده یافت شده که قدمت آن هزاره اول ق. م است (پیوتروفسکی 1348: صفحه 84).

میرشکرایی در مقاله ای دیگر، به تشریح رسم آیینی آرایش و مهر و نشان کردن خرمن می پردازد (میرشکرایی، 1376: 46-30) ¹⁴⁴. تا چند سال پیش، که هنوز ابزارآلات جدید کشاورزی معمول نشده بود، در بیشتر نقاط کشاورمان گندم خرمن کوبی شده را بصورت کپه های مخروطی شکل در وسط زمین خرمن در می آوردند و روی سطوح آن را با سطح غربال از سر مخروط تا روی زمین طوری می کشیدند که جای آن روی گندم ها باقی می ماند. سپس سطح کپه گندم را به چهار قسمت تقسیم می کردند. روی هر یک از چهار بخش، با خاک نرم عبارات و کلمات متبرک و برکت خواهی و همچنین نام ائمه معصومین را می نوشتند و یا اگر مهر خرمن داشتند، به جای نوشتن، مهر می زدند. وی معتقد است که الگوی آرایش خرمن باید بازمانده نیایش هایی باشد که همراه با مراسم ویژه ای در جشن های برداشت محصول انجام می شده و صورت های تحول یافته آن تا زمان معاصر استمرار یافته است. وی اشاره می کند که برخی اشیاء و آثار کهن از جمله نقش و نگارهای روی سفالینه های پیش از تاریخی ایران، شاید نشان هایی از این گونه جشن و نیایش ها بوده باشد (میرشکرایی همان صفحه 33). بعضی از نقوش روی سفال های سیلک، گیان و شوش نقوشی شبیه خرمن دارند که تفسیر آنها جای تأمل بیشتری دارد.

¹⁴³ Val ول بصورت تخته ای از جنس چوبهای سخت مانند گردو است که معمولاً بیش از یک متر طول و 70 سانتیمتر عرض دارد. قسمت جلویی آن باریک تر است و قدري به سمت بالا انحنا می یابد. در سطح زیرین آن چند ردیف تکه های کوچک سنگ چخماق یا خرده های سنگهای دیگر که لبه برنده ای دارند، نشانده می شود. از بخش جلویی با طناب به یوغ بسته و با نیروی دو گاو یا حیوان دیگر بر روی گندم هایی که بصورت دایره روی زمین خرمن پهن شده است کشیده می شود. هنگام کشیده شدن ول روی خرمن معمولاً یک نفر روی آن می ایستد.

¹⁴⁴ مهر خرمن وسیله ای چوبی است به شکلهای مربع، بیضی، مستطیل، دایره و سرو خمیده که بر روی یک سطح آن نقوشها و نوشته هایی بصورت گود و برجسته کنده کاری شده است. معمولاً بر روی سطحی از خرمن که باید مهر زده شود خاک می ریزند و سپس مهر خرمن را بر روی آن می فشارند و نقش یا نوشته مورد نظر حاصل می گردد. در روش دیگر، قسمتهای کنده شده مهر خرمن را از خاک پر می کنند و سپس با سرعت روی سطح خرمن بر می گردانند.

این پژوهشگر همچنین پژوهشی در خصوص یکی از آلات کوبیدن و پوست کندن غلاتی چون برنج و ارزن که به دنگ¹⁴⁵ موسوم است انجام داد و نتیجه را در مقاله ای با همین عنوان منتشر نمود (میر شکرایی 1377 صفحه 23-10). دنگ انواعی چون آبدنگ و پادنگ دارد و در واقع هاون بزرگی است که عملکرد دسته آن از لحاظ فنی نسبت به هاون های معمولی پیچیده تر است و در آن از فنون ترکیب، تنظیم و هدایت نیروها استفاده می شود. این وسایل از اوایل دهه 1340 رفته رفته به دلیل توسعه کارخانه های برنج کوبی و شاید دلایل دیگر از کار افتادند. عموماً حوزه فرهنگی یا گستره جغرافیایی استفاده از آبدنگ و پادنگ تا حد زیادی با حوزه کشت برنج همخوانی دارد. در بعضی موارد نیز برای پوست کندن سایر دانه های گیاهی یا انجام دیگر کارهای صنعتی مثل تهیه خمیر کاغذ و باروت کوبی و خرد کردن شیشه استفاده شده است. در هر حال، این پژوهشگر، دنگ را نمونه پیشرفته و تحول یافته هاون می داند که سابقه ای بس طولانی در فرهنگ مادی کشورمان دارد. وی با بررسی شکل، عملکرد، و مفاهیم واژه ای هاون و دنگ و تطبیق آنها با یکدیگر تلاش نموده است که توجه علاقمندان و محققان را به بهره گیری از نتایج تفسیر هر یک از آنها در تفسیر و تحلیل دیگری جلب نماید.

جلال الدین رفیع فر یکی دیگر از پژوهشگران ایرانی است که با تلاش در شناخت پدیده هایی چون یکجا نشینی، کوچ نشینی، دامپروری و نظایر آن از طریق بررسی عوامل و شرایط تکوین و رشد آن پدیده ها، نوعی رویکرد قوم باستان شناختی از خود بروز داده است (رفیع فر 1375). وی معتقد است که برای سیر تحول جوامع باید از اطلاعات باستان شناسی و قوم شناسی توأماً استفاده نمود؛ یعنی لزوم تلفیق هدف ها و روش های باستان شناسی و قوم شناسی در شناخت خاستگاه پدیده های باستان شناختی. وی با اشاره به نقش محیط طبیعی در چگونگی سازگاری انسان با طبیعت و نحوه ساخت و شکل گیری و رشد پدیده های مختلف تاریخ فرهنگ بشری، تأکید می کند که تفاوت های آب و هوایی در مناطق مختلف جغرافیایی، که پس از آخرین دوره یخبندان بوجود آمد، باعث ظهور پدیده نوسنگی با اشکال و حالات گوناگون و با تقدم و تأخر زمانی فاحش در نقاط مختلف کره زمین شد. همین عوامل طبیعی باعث شده که با بقایا و بازمانده های آن جوامع نوسنگی را که قوم شناسان نام جوامع ابتدایی یا بدوی را بر آنها اطلاق کرده اند، در حال حاضر در بعضی از نقاط دنیا بیابیم. دهکده هوفل پلنگی را به عنوان یکی از این نمونه ها در ایران معرفی می کند. این دهکده که در سال 1368 مورد بازدید این محقق قرار گرفته، در کوههای بختیاری واقع شده است. هوفل از نظر منابع آب و خاک و مرتع بسیار غنی است؛ زمین های زراعی فراوانی دارد که زیر کشت دیم گندم و کشت آبی برنج می روند؛ باغهای نسبتاً کوچکی از انواع میوه ها دارد؛ دامداری در آن از اهمیت ویژه ای برخوردار است، طوری که تعداد دامها نسبت به تعداد جمعیت روستا

¹⁴⁵ دنگ دستگاهی است که برای کوبیدن و پوست کندن دانه های برخی غلات نظیر برنج بکار می رود. چوب آن بزرگ و سنگین است که با نیروی انسانی و یا نیروی آب، حول یک محور بالا و پائین می شود و هر بار که فرود می آید پوست آنها را بریده و جدا می کند. دنگ انواع مختلفی چون پادنگ و آب دنگ دارد و در واقع هاون بزرگی است که عملکرد دسته آن از لحاظ فنی نسبت به هاون های معمولی پیچیده تر است.

بسیار قابل توجه است. این ویژگی ها و در مجموع وضعیت طبیعی این دهکده، آن را برای استقرار دائمی گروهی با جمعیت محدود، مساعد ساخته است (عسکری و دیگران، 1368).

رفیع فر این دهکده را دارای ویژگی هایی می داند که کلود لوی استروس برای يك جامعه ابتدایی برشمرده است (لوی استروس، 1372: 33 - 22). نبود خط و سواد، جمعیت محدود، وجود سرشت دموکراتیک و شورایی در تصمیم گیری ها، وجود مشارکت جمعی در مراسم مختلف، خود بسندگی نسبی در تولید مواد خوراکی، به کار گیری ابزار کار سنتی و ابتدایی، و عدم مالکیت فردی شاخص هایی هستند که این دهکده را با تعریف لوی استروس از جامعه ابتدایی هماهنگ می سازد. لذا دهکده هوفل به دلیل ویژگی های یاد شده و فقدان برخوردها و ارتباطات فرهنگی با دیگر جوامع به عنوان جامعه ای اصیل و دور از تمدن جدید باقی مانده است و به عنوان يك محوطه بکر و دست نخورده، می تواند همگونی های زیادی را جهت آزمودن فرضیات باستان شناختی، در اختیار باستان شناسان قرار دهد. قدر مسلم آنکه رفیع فر در مقاله خود، تنها به معرفی این روستا پرداخته و بر ابداع روش هایی برخاسته از باستان شناسی و قوم شناسی جهت بررسی و شناخت چگونگی تکوین، شکل گیری و رشد جوامع تأکید کرده است.

نگارنده (فاضلی) نیز بر لزوم رویکرد قوم باستان شناسی در پژوهش های باستان شناختی کشور تأکید دارد. در جنوب تهران دهکده هایی باقیمانده از نظام ارباب رعیتی وجود دارد که اطلاعات مربوط به فضای فیزیکی و بافت معماری بعضی از این روستاها ثبت وضبط شده است. مطالعه دقیق این دهکده با روش های قوم باستان شناسی می تواند همگونی های زیادی برای تفسیر گزارش های باستان شناسی مربوط به جوامع سلسله مراتبی در اختیار نهد (Fazeli 2001). میرعابدین کابلی دیگر محققى است که مقاله وی با عنوان نمود پاره ای از سنت های پیش از تاریخی در دوران معاصر که در مجموعه مقالات اولین گردهمایی مردم شناسی چاپ گردیده، توجه نگارنده را جلب نموده است (کابلی 1371). وی ضمن معرفی چند نمونه از یافته های حاصل از کاوش های تپه یحیی، شهداد و مارلیک، آنها را با نمونه هایی از عصر حاضر مطابقت داده و سپس به توصیف کاربرد بعضی از آن یافته های باستانی پرداخته است. وی به نوعی تشریک مساعی باستان شناس و قوم شناس اعتقاد دارد که باید در برنامه های کاوش باستان شناسی لحاظ شود تا از طریق شناختی که در خصوص فرهنگ های بومی معاصر حاصل می گردد باستان شناس را در تعبیر و تفسیر یافته های خود توانا سازد و از سوی دیگر، امکان لازم را برای قوم شناس فراهم آورد تا با سوابق تاریخی فعالیت های مردمان و آداب و رسوم و سیر تاریخی کردارها و پندارهای آنان آشنا شود.

کابلی در بخشی از مقاله خود به ساخت کوره ها و اجاق هایی در گذرگاهها و معابر و کاملاً مجزا از مجموعه های ساختمانی در تپه یحیی دوره چهارم B اشاره و آنرا پدیده ای غیر معمول توصیف می کند. وی برای تفسیر این پدیده مستقیماً سراغ دهکده ای در منطقه می رود که

هر چند خانواده، يك تنور نانوايي در معبر ايجاد کرده و برای پخت نان از آن تنور به صورت گروهی استفاده می کنند. برای پختن نان، در هر نوبت یکی از اعضای گروه با مقداری هیزم تنور را گرم و از آن استفاده می کند. طبیعی است که برای گرم کردن تنور سرد، سوخت بیشتری لازم است پس از وی، نوبت به بقیه می رسد که مسلماً برای پختن نان به سوخت کمتری نیاز دارند. در نوبت بعدی پختن نان، نفر دوم در سر نوبت قرار می گیرد و این روند همینطور ادامه می یابد و صرفه جویی زیادی در سوخت به عمل می آید. البته استفاده از کوره های گرم و گرم تر، باعث طبخ نان های مرغوب تر نیز می گردد. او ارتباطی بین این مشابَهت ها برقرار می کند. این پژوهشگر سازمان میراث فرهنگی کشور، عدم برخورد با راه های ورودی در اتاق های یکی از مجموعه های ساختمانی بخش صنعتی شهداد را به عنوان معمایی مطرح می نماید که پاسخ آن را از طریق اظهارات یکی از همکاران خود، از اهالی خور و بیابانک نائین جستجو می کند و آن اینکه، در آن مناطق در خانه های مردم، اتاقی وجود دارد که هیچ در ورودی ندارد و راه ورود به آنها از طریق حفره ای است که در دیوار ايجاد می کنند. در چنین فضایی معمولاً اشیاء و اموال ارزشمند نگهداری می شود (کابلی ، همان : 2 - 71). وی همچنین با ارائه شواهدی از این دست، بر عملی شدن مردم شناسی تاریخی از طریق حضور مردم شناس در گروه های کاوش باستان شناسی تأکید می ورزد.

کلام پایانی

از مطالب پیش گفته شده بر می آید که تفکر باستان شناسی نو که در دهه 1960 ظاهر شد، از مبانی، رویکردها، روش ها و اندیشه های مهم و نوینی برخوردار بود و باعث تعامل نظریات و نقد آراء در بین باستان شناسان گردیده و تحمل انتقاد پذیری را در آنان تقویت کرد. در واقع، یکی از ویژگیهای اساسی باستان شناسی نو، طرح پرسش های اصولی و علمی و تأسیس فرضیات منطقی و آزمودن آنها با روش های علمی و تجربی بوده است؛ به طوری که بروز رویکردهایی چون بهره گیری از خدمات علوم آزمایشگاهی، شیمی، فیزیک، زمین شناسی، روش های تجربی و مانند آن را می توان نتیجه همین ویژگی باستان شناسی نو و اصولاً تلاش در راستای فراغت از چالش های ايجاد شده دانست. به دیگر سخن، باستان شناسی نو در جهت برون رفت از چالش های فرارو، سعی کرد به توصیف دقیق تر داده های حسی و مشاهده پذیر پرداخته و توجه خود را به موقعیت هایی پنهان در ورای این داده ها معطوف نماید. این واقعیت های پنهان، همان بوده های مفقود و غیر قابل مشاهده هستند که باستان شناس باید بین آنها و داده های حسی و قابل مشاهده ارتباط منطقی برقرار کند.

پل ارتباطی ايجاد شده بین این دو نوع داده، تدوین آنالوگها یا همگون هایی است که در باستان شناسی نو به نظریات میانه یا حد وسط موسوم شدند. همان طور که از بررسی تاریخچه تطور نظریات باستان شناسی و قوم باستان شناسی در این تحقیق معلوم شده است، باستان شناسان نو برای تدوین نظریات میانه ناگزیر از بروز رویکردهای علمی

متعددی از خود شدند. در این بین، آنان از روش قوم باستان شناسی بیشترین بهره را برده اند. بهرحال، این زیر شاخه علمی، امروزه به گسترش قابل توجهی دست یافته و چارچوبی بسیار وسیع برای مقایسه الگوها و انگاشته های قوم نگارانه و باستان شناختی طراحی و تدوین نموده و در قالب پروژه های کوچک و بزرگ و متنوع به اجراء گذاشته است. این در حالی است که تا کنون به عناوین مختلفی چون «باستان شناسی زندگان»، «پیش از تاریخ زنده»، «قوم نگاری برای باستان شناسی»، «قوم باستان شاسی» و نظایر آن خوانده شده و هنوز بین محققان مربوطه بر سر نام آن توافق حاصل نگردیده است. این امر نشان دهنده گستردگی این رویکردها و ظرفیت ها و قابلیت های آن است و بر ضرورت تلاش فزاینده در پژوهشگران در راستای به فعل رساندن آن توانایی های بالقوه تأکید دارد. بی شک، روند تطور باستان شناسی دنیا رو به سوی چنین هدف هایی دارد و نقش قوم باستان شناسی را در تفسیرهای باستان شناختی، روز به روز وسیعتر و کارآتر خواهد کرد.

خوشبختانه، کاروان بزرگ قوم باستان شناسی دنیا در دهه های 1960 و 1970، تعدادی انگشت شمار از پژوهشگران خود را در ایران پیاده نمود. در صفحات پیشین توضیح داده شد که کارول کرامر، ویلیام سامنر، لیندا جاکوبس، فرانک هول، پتی جوواتسون و لی هورن با مشرب های فکری خاص و روش هایی متنوع، به پژوهش های قوم باستان شناسی در کشور پرداختند. به کوتاهی و با استفاده از جدول شماره 1 که در آن جایگاه این زیر شاخه در انسان شناسی فرهنگی و هدف آن مشخص شده، نگارندگان به جمع بندی هدف های پژوهشی این محققان در ایران می پردازد. نیکلاس دیوید و کارول کرامر در این جدول سه هدف را برای پژوهش های قوم باستان شناسی در نظر گرفته اند. که عبارتند از: 1- بررسی قوم نگاری غیر رسمی برای آگاهی بخشی عمومی به باستان شناس 2- مطالعات قوم نگاری در زمینه یک حرفه تکنولوژی و یا یک جنبه از فرهنگ های قومی با هدفمندی های باستان شناختی 3- مطالعه قوم نگاری همه جانبه در فرهنگ های بکر و دور از ویژگی های تمدن جدید و صنعتی با هدفمندی های باستان شناختی. در اینجا برای راحتی هدف اول به واژه هدفمندی عمومی باستان شناختی، هدف دوم را به هدفمندی یک جنبه ای یا خاص باستان شناختی، و هدف سوم را به هدفمندی همه جانبه باستان شناختی ارجاع می دهیم.

بنابر موارد فوق، پژوهش های کرامر در روستای شاه آباد کردستان که عبارت از گردآوری اطلاعات معماری و جمعیتی و برقراری ارتباط موجود بین ابعاد جمعیت خانواده و روستا و شئون اقتصادی و ثروت بود، هدفمندی یک جنبه ای یا خاص داشته است. چرا که وی با ایجاد ارتباط بین معیارهای سنتی ثروت (مانند مالکیت زمین حیوان و بافت ها و اجزاء مختلف معماری) و بافت های مختلف جمعیتی روستای شاه آباد، تمایزات اقتصادی و اجتماعی موجود بین گروه های جمعیتی مورد مطالعه اش را تعیین نمود، تفسیر جنبه اقتصادی بر اساس مطالعه ارتباط های میان ابعاد جمعیت و بافت معماری. خواننده در فصل سوم این تحقیق آگاهی یافته است که پژوهش قوم باستان شناسی ویلیام سامنر در دره

کر در استان فارس، مبتنی بر مسائل جمعیت شناختی و بررسی ارتباط بین گروههای جمعیتی روستاهای معاصر بوده است. وی با استفاده از همگون های به دست آمده از این پژوهش، توانست جمعیت تل باکون A را در لایه سوم ساختمانی، برآورد نماید. نگارنده پژوهش سامنر را در زمرة هدفمندی خاص یا يك جنبه ای باستان شناختی قرار می دهد. لیندا جاکوبس محقق دیگری بود که با ثبت و ضبط ویژگی های معماری و جمعیتی دو بخش قدیم و جدید روستای تل نون در استان فارس، تلاش کرد تا با تفسیر این دو ساختار دو گانه همزمان باستان شناسان را هشدار دهد که منتظر چنین ساختارهایی دو گانه، در بافت های باستان شناختی باشند و در تفسیر و تبیین تغییرات فرهنگی آنها نهایت دقت و احتمال را به عمل آورند. به نظر می رسد که پژوهش جاکوبس در قالب و هدف نوع اول قوم باستان شناسی یعنی هدفمندی عمومی قرار می گیرند.

پژوهش قوم نگاری فرانک هول در میان چادرنشینان کوچروی لرستان کاری ارزنده است که در تبیین مسائل مربوط به اهلی گری حیوان و گیاه و ارتباط آنها با یکجا نشینی و چادر نشینی، اهمیت فوق العاده ای دارد. به علاوه، در شناسایی و کاوش اردوگاههای چادر نشینی و همچنین تفسیر یافته های باستانی بصیرت و توانایی خاصی به باستان شناسان می بخشد. چنانکه خود هول در حفاری تپه تولایی در خوزستان، از دستاوردهای پژوهش قوم نگاری خود بهره های فراوان برده است. این پژوهش را شاید بتوان هم در گروه هدفمندی نوع دوم و هم در نوع سوم دسته بندی نمود. پژوهش قوم باستان شناسی پتی جو واتسون در سه روستای حسن آباد، عین علی و شیر دشت در استان کرمانشاه نمونه منحصربه فرد و مطلوبی از مطالعه قوم نگارانه در يك جامعه بکر و فارغ از تأثیرات تمدن جدید با هدف های باستان شناختی است و لذا از هدفمندی همه جانبه باستان شناختی برخوردار است. خواننده در فصل قبل آگاهی پیدا کرده است که کار واتسون در این روستاها بویژه در حسن آباد، قوم نگاری جامعی است که می تواند در راهنمایی باستان شناسان در راستای شناخت جنبه های مختلف بافت های باستان شناختی، تأثیر و نقش به سزایی ایفاء نماید. بی شک، گزارش قوم باستان شناسی از این روستاها، الگوی مناسبی برای انجام اینگونه مطالعات در روستاهای مشابه است.

پژوهش های لی هورن در روستاهای منطقه توران در جنوب سبزوار، اگرچه تا حدودی به کار واتسون شبیه است ولی بیشتر از هدفمندی خاص و يك جنبه ای برخوردار است. هورن تنها قوم باستان شناسی است که موضوعات متعددی را در منطقه مورد مطالعه خود بررسی نمود؛ موضوعات تازه منحصربه فردی که گویای تمایل وی به مطالعه فرهنگی سرچشمه می گیرد. از آنچه که گذشت نتیجه می گیریم که پژوهش های اندکی در زمینه قوم باستان شناسی در ایران انجام پذیرفته است ولی با وجود این، شاهد نوعی تنوع موضوعی در این تحقیقات هستیم. به علاوه، می توان اذعان نمود که پژوهشگران یاد شده، به دنبال نیار باستان شناسی نو به تدوین همگون ها و نظریات میانی جهت تفسیر گزارش های باستان شناسی محوطه های باستانی ایران، دست به تحقیقات زده اند و جالب آنکه در میان آنان، یکی از روندگرایان شاخص و از بنیان گزاران و

پژوهندگان رویکرد قوم باستان شناسی یعنی پتی جوواتسون، مشاهده می گردد.

در مقابل، همانطور که در فصل سوم از نظر گذشت، برخی از محققان ایرانی به این روش پژوهشی توجه نشان داده اند ولی روش های اکثر آنان از اصول و مبانی سیستماتیک و هدفمندی برخوردار نیست. اینان عموماً در پی کشف آنالوگهایی برای تفسیر مواد باستانی نبوده و تنها به تعیین کاربرد برخی مواد باستانی از طریق موارد مشابه معاصر و احتمال تداوم برخی رفتارها از دوران پیش از تاریخ تا حال حاضر بسنده نموده اند. بی شک، بی توجهی به مبانی باستان شناسی نو و مطالعات نظری، اساساً باستان شناسان ایرانی را از توجه به چنین رویکردهای نوین علمی بی نیاز ساخته است. البته در میان پژوهشگران ایرانی، دو نفر سعی کرده اند توجه علمی تری به این موضوع مهم معطوف دارند و به نظر می رسد که اینان درصدد توسعه و پرورش این روش پژوهشی در تحقیقات خود هستند. جلال الدین رفیع فر، دهکده هوفل پلنگی در کوههای بختیاری را واجد ویژگی هایی می داند که قوم شناسان چنین جوامعی را ابتدایی یا بدوی می نامند. این پژوهشگر، تنها به معرفی این دهکده ارزشمند و ارائه ویژگیهای مورد نظر پرداخته و تاکنون گزارشی از بررسی روشمند آن به روش قوم باستان شناسی منتشر نکرده است. این در حالی است که دهکده موصوف به عنوان محلی دور افتاده وبکر، قابلیت مطالعه ای با هدفمندی همه جانبه باستان شناختی را دارا است.

نظریه سیستم‌ها¹⁴⁶ در باستان‌شناسی

در باستان‌شناسی شناخت و مطالعه تغییرات فرهنگی از جایگاه خاصی برخوردار است. پرسش‌هایی از قبیل چگونگی تغییرات فرهنگی در بستر زمان و مکان، ارتباطات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی و اینکه چگونه انسان‌ها توانستند قدرت خود را در بستر زمان بر میلیون‌ها نفر اعمال کنند، از مقولاتی بود که از دهه هفتاد میلادی به بعد باستان‌شناسان توجه خاصی در مطالعات خود به آن نمودند. از خود می‌پرسیم که اینهمه تغییرات در طول تاریخ حیات انسان چرا و چگونه روی داده است؟ آیا این دگرگونی‌های بصورت ناگهانی روی داده و یا براساس تقابل‌ها و تضادهای درونی چنین دگرگونی عمیق در جامعه روی داده است؟ آیا این تغییرات به صورت تدریجی روی داد و یا به صورت جمعی و برخاسته از حرکتی آرام و ناشی از تاثیر و تآثر گروه‌ها بوده است؟ دلایل این تغییرات چه بوده و آیا ناشی از عوامل درونی بوده و یا عوامل برون‌زا در آن نقش داشتند؟ آیا دگرگونی‌های فرهنگی تک‌علیتی بوده و یا چندین عامل مرتبط با هم باعث شکاف و پویایی در جوامع شده‌اند؟ فرآیند اعمال قدرت انسانها بر یکدیگر چگونه بوده است؟ آیا جابجایی قدرت از طریق صلح آمیز بوده و یا قهریه در آن نقش داشت؟ کسب پایگاه اجتماعی، سیاسی و مذهبی در جوامع انسانی و مشروعیت بخشیدن به پایگاههای خود از چه مکانیزم‌هایی پیروی می‌کرده است؟ یک چنین پرسش‌هایی از مهم‌ترین رهاوردهای باستان‌شناسی دهه هفتاد برشمرده که شکل تکامل یافته آن را باستان‌شناسی جدید می‌نامیم. لازم به ذکر است که باستان‌شناسی نو اصطلاح فراگیری است که بعد از تولدش به شاخه‌های گوناگونی تقسیم شد که یکی از رهیافت‌های مهم آن ظهور نظریه سیستم‌ها در باستان‌شناسی بوده است که سعی داشت با طرح پرسش‌های فوق چگونگی و چرایی دگرگونی‌های فرهنگی را تدوین نماید.

نظریه سیستم‌ها در سال 1940 بوسیله برتالانفی¹⁴⁷ مطرح شد. برتالانفی نظریه خود را تحت عنوان نظریه سیستم‌های عام¹⁴⁸ منتشر کرد و بر این اصل استوار است که در اعماق تمام مسائل، یک سری اصول و ضوابطی موجود است که بطور افقی تمام نظام‌های علمی را قطع می‌کنند و رفتار عمومی سیستم‌ها را کنترل می‌نماید. یعنی می‌توان به یک سری از اصول و ضوابط اولیه دست یافت که تعریف‌کننده رفتار عمومی سیستم‌ها صرفنظر از نوع آنهاست. این بدان معنا نیست که یک نظریه عمومی بتواند جایگزین نظریه‌های خاص نظامهای علمی مختلف گردد، بلکه فقط سعی دارد بصورت یک هدایت‌کننده (مانیتور) عمل نماید. کوشش برای دیدن کل، اصل ادعایی است که روش سیستم‌ها در برخورد با مسائل برای خود قائل است. به عقیده برتالانفی یک ارگانیسم صرفاً مجموع عناصر جداگانه نیست، بلکه سیستمی است دارای نظام و کلیت. بدین ترتیب وی

System Theory¹⁴⁶
Ludwig Von Bertalanffy¹⁴⁷

General Systems theory¹⁴⁸

و همفکرانش ازجمله بولدینگ، راپوپورت و آکوف در طی حدود نیم قرن مکتب ارگانیستی را در زیست‌شناسی و علوم دیگر پایه‌ریزی کردند. البته شایان ذکر است خود برتالانی ریشه‌های رویکرد سیستمی را در بستر تاریخی به زمان ابن‌خلدون و نیکولاس کوسایی و در قرون جدید به تفکرات لایب‌نیتز در قرن 17 نسبت می‌دهد و همین‌طور نامهای افرادی چون هگل، لوتکا و وایتهد فیلسوف انگلیسی در این میان دیده می‌شود. با نگاه به متون علمی دیده می‌شود که بعد از وایتهد و به پیروی از او «جی فورستر» نیاز به کاربرد تفکر سیستمی را در جامعه و علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار داد.

استفاده از نظریه نظامها در علوم اجتماعی و علوم زیستی دارای ریشه‌های عمیق است. در جامعه‌شناسی این اصطلاح با مقولاتی همانند **نظامهای اجتماعی و فرهنگی** متصل گردیده است. اصطلاح نظام در برگیرنده پدیده‌های وسیعی درجهان ما همانند نظام ستارگان، نظامهای اقلیمی، نظامهای دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، نظام درون بدن انسان، نظامهای مکانیکی، نظامهای زیست‌بوم و غیره که هر کدام دارای شاخصها و الزمات خود می‌باشند. براین اساس هر نظام عبارت است از نوعی کلیت متشکل از اجزای بهم پیوسته (گرهارد لنسکی و جین لنسکی 1369، 44). کارکرد یک نظام مکانیکی و میزان تاثیر و تاثیر آن با یک نظام اجتماعی و فرهنگی تفاوت‌های زیادی با هم دارند. مثلاً "یک نظام مکانیکی مثل ساعت که اجزای آن فقط یک هدف یعنی زمان را نشان می‌دهند دارای کاملترین نظام می‌باشند و تمامی اجزای آن بطور هماهنگ برای نشان دادن زمان عمل می‌کنند. در عالم طبیعت می‌توان به زندگی زنبورها رجوع کرد که تمامی زنبورها همانند چرخ دنده‌های یک ساعت با وظایف مشخصی مشغول به کارند و هر یک از اجزای آن بواسطه کارکردش با دیگر بخش‌های داخل کندوی عسل در ارتباط است. اما تصور اینکه نظامهای فرهنگی اجتماعی انسانها مشابه همان چیزی است که در طبیعت است نادرست می‌باشد و در نظامهای فرهنگی در برخی از موارد هماهنگی بین بین اجزا دارای شدت و ضعف‌های بسیاری است و همیشه طرز کار نظامها در جهت منافع کلی نظام نبوده است.

به عبارتی موانعی وجود دارد که نظم جوامع انسانی همانی نباشد که آنچه در یک کندوی عسل مشاهده می‌کنیم و خانواده بزرگ جوامع انسانی به دلایل متعددی مجبور هستند که نظام مند شوند. گرهارد لنسکی و جین لنسکی (همان صفحه 46) چند عامل مهمی که انسان را نیازمند به نظام مند بودن می‌کند را به قرار زیر عنوان کرده‌اند: اولین نیاز به خاطر وجود ارتباط میان اعضاء است. مثلاً زبان یکی از وجوه مشترک بین انسانها برای برقراری ارتباط است و لزوم یک چنین ارتباطی را دیگر سطوح جامعه نیز مثال آورد. **دوم تولید کالا و خدمات** برای رفع نیازمندی‌های جسمانی و روانی اعضای جامعه. **سومین** نیاز مسئله **توزیع کالاها و خدمات تولید شده** است. در جوامع پیچیده که سطح تولید تخصصی است امر توزیع و پخش بسیار مهم است. **دلیل چهارم لزوم محافظت اعضای جامعه** در برابر خطرهای ناشی از محیط زیست آنان است. **پنجم** از آنجا که مرگ سرنوشت محتوم هر فرد انسانی است، **جانشینی اعضای جامعه باید تضمین شده باشد**. گرچه انسانها با تولید مثل به بقای خود ادامه می‌دهند.

دهند ولی انسانها برای بقای خود بایستی به حفظ میراث فرهنگی خود بکوشند تا بتوانند فرایند اجتماعی شدن را امکان پذیر نمایند. اجتماعی شدن فرایندی است که افراد از خلال آن به اعضای موظف جامعه خود مبدل می گردند.

یک چنین نگاه نظام مند به جامعه و دگرگونی های فرهنگی در بین انسان شناسان و جامعه شناسان بتدریج مورد توجه باستان شناسان قرار گرفت و آنها را علاقمند کرد که با نگاه سیستمیک تطور فرهنگی جوامع انسانی را تدوین نمایند. فلانری و مارکوس تعریفی که از سیستم نمودند بخوبی نشانگر این است که ایندو مستقیما تحت تاثیر علمای شاخه دیگر علوم قرار دارند: سیستم مشخصه بارز داد و ستد مواد، انرژی و اطلاعات بین اجزاء می باشد¹⁴⁹. فلانری رهیافت سیستمک را این طور توصیف کرد: به نظر باستان شناسان روندگرا رفتار انسان نقطه تلاقی تعداد زیادی سیستم است که پدیده های فرهنگی و غیر فرهنگی را در بر می گیرد... تمامی این سیستم ها گوشه ای از وقت (انسان باستانی) را به خود اختصاص می دهد و او برای ثابت نگه داشتن شیوه زندگی باید بین سیستم ها ثبات برقرار کند. همین که یکی از سیستم ها اندکی تغییر می کند، جابجا می شود، یا جای بیشتری می گیرد، فرهنگ انسان مورد بحث تغییر می کند و به مرحله جدیدی از ثبات می رسد. هدف مکتب روندگرا این است که هر یک از سیستم ها را شناسایی و آن را در مقام متغیری مجزا مطالعه کند. البته هدف نهایی این رهیافت بازسازی شبکه چفت و بست سیستم ها است (عبدی 1378 صفحه 22). دیوید کلارک نیز تعریف مشابه ای از سیستم ارائه می دهد: سیستم شبکه ای از تعامل اجزاء و هویت ها است که یک کل بهم تافته را تشکیل میدهند¹⁵⁰. برخلاف باستان شناسان سنتی طرفداران نظریه سیستمیک به مطالعه سیستمها و رابطه بین زیرسیستمها پرداختند و بجای تاکید بر اینکه به شناخت ذهنیت اشخاص توجه کند یک باستان شناس سیستمیک ترجیح داده به خارج از ذهن انسانها رجوع کرده و به مطالعه نظامهای فرهنگی که تطابق با محیط خارجی دارد بپردازد. ماتئو جانسون (Johnson 1999) شش وجه مهمی را که برای تفکر سیستمیک بیان نموده است بسیار در خور توجه است که به طور خلاصه به بیان آن می پردازیم:

1. سیستمها یا حداقل بخشی از آن به این خاطر وجود دارند که خودشان را با محیط خارجی تطبیق می دهند¹⁵¹. بواقع این تطبیق با محیط طبیعی پیرامونی آنها است که همپراز و قابل رقابت با سیستم های اجتماعی می باشد. رجوع شود به تعریف بینفورد از فرهنگ که معتقد است فرهنگ ابزاری است جهت تطبیق انسان با محیط بیرونی (اگر تطبیق حیوان با محیط به صورت زیستی است تطایق انسان با محیط از طریق فرهنگی است). بسیاری از مشربین فکری دهه 1960 و 1970 دارای چنین تعریفی از فرهنگ بوده اند.

¹⁴⁹ Systems were characterized by exchange of mater, energy and information among their components

¹⁵⁰ An intercommunication network of attributes of entities forming a complex whole

¹⁵¹ Adoption of external environment

2. متفکرین رویکرد سیستمیک معتقدند که سیستم ها به طور کمابیش قابل مشاهده¹⁵² هستند. کاملاً واضح است که شما (یک باستان شناس) نمی توانید یک سیستم فرهنگی را به طور مستقیم حفاری کنید و هم چنین نمی توانید تجارت یا زیرسیستمهای معیشتی را در مدارک باستان شناسی مشاهده کنید (غیر قابل مشهود بودن اسناد و مدارک زیر سیستم های معیشتی در لایه های باستان شناختی). ممکن است شما معتقد باشید که آنها (سیستم ها) مشهود هستند هرچند که به یک معنا آنها (سیستم ها) وابسته به جریان انرژی و اطلاعات هستند تا اینکه وابسته به تفکرات و هنجارها باشند. برای مثال شما نمی توانید هنجارهای ذهن سفالگر را ببینید و مشاهده کنید و واقعاً بسیار مشکل است که بتوان راهی را جستجو نمود تا آنچه را که در فکر سفالگر می گذشت را به بوتله آزمایش گذاشت، بخصوص اگر وی هزاران سال پیش زندگی می کرد (و امروز بین ما نیست). اما از طرف دیگر شما می توانید به یکسری راههای ممکن برای سنجش مولفه های تجارت بر اساس یافته های باستان شناسی فکر کنید. برای مثال شما می توانید چگونگی سفالهای مبادله شده در بین بافت های حفاری شده مشاهده و ارزیابی نمائید. به عبارتی دیگر شما نمی توانید زیر سیستم های معیشتی را حفاری کنید، بلکه شما می توانید کمیت زمین های مناسب برای کشاورزی در اطراف یک محل (باستانی) را ارزیابی کرده و یا با مطالعه باقیمانده های جانوری (استخوان حیوانات) وزن گوشت مصرفی و ارزش غذایی (کالری) مصرفی را مورد مطالعه قرار دهد. بنابراین در اینجا می توان مشاهده کرد که چگونه یک باستان شناس می تواند برای مثال ارتباطی میان اقتصاد برپایه معیشت و تجارت برقرار کند و سپس این ارتباط فرضی را با رجوع به شواهد باستان شناختی مورد ارزیابی قرار دهد.

3. این چنین سیستم هایی می توانند بصورت مدل درآمده و قابل اصلاح برای شبیه سازی در کامپیوتر باشند. بدین طریق می توان به یک کلیت در باره فرآیندهای فرهنگی دست یافت. باستان شناسی نوگرا با فاصله گرفتن قوانین صورت باور خود را به قوانین کلی با آزادی عمل بیشتر نزدیک کرده است. تفکر سیستمیک براساس انعطاف پذیری رویکرد کلی گرایی قابل اصلاح می باشد.

4. زیرسیستمها بشدت در هم طنزیده و بهم وابسته هستند. معیشت، تجارت، مراسمهای آئینی و زیرسیستمهای اجتماعی یکی با دیگری در ارتباط تنگاتنگ باهم می باشند. در نتیجه تغییر در یک قسمت از سیستم کلیت (نظام) را به

سوی پسخوراندهای¹⁵³ مثبت و منفی، هم تراز و یا دگرگونی سوق می دهد. متفکران سیستمی معتقدند که نظامهای فرهنگی بصورت بنیادی شبیه سایر نظامهای های طبیعی است. برای مثال نظامهای طبیعی در یک زیست بوم همیشه میل دارند در حالت ثبات و یا تعادل باقی بمانند و زمانی که توسط برخی از محرکهای خارجی مانند تغییرات آب و هوایی و یا حضور یک شکارچی گوشتخوار جدید تحت تاثیر قرار بگیرند کلیت نظام پس از گذشت از یک مرحله بی نظمی و هرج و مرج تمایل پیدا می کند که به یک سطح تعادلی جدید براساس نهادینه کردن روابط میان زیر سیستم ها پیش برود¹⁵⁴.

5. زیر سیستمها با همدیگر مرتبط هستند که این ارتباط براساس کارکرد های آنها تعریف می شود. برای مثال اگر بخواهید ظرافتهای مراسمهای آئینی را در یک دوره خاصی تشریح نمایید می توان این امر را در قالب کارکرد سیستم های مذهبی در دادن وجا هت قانونی به طبقات اجتماعی تفسیر کرد. با مثالی دیگر افزایش محصولات کشاورزی ممکن است منجر به رونق تجارت و رجوع انسان بسوی کالاهای منزلتی و شان زا شود (در واقع مازاد محصول باعث رونق تجارت و خرید کالاهای شان زا توسط قشر برتر جامعه شود) و در نتیجه تغییر در بخش اقتصادی موجب تغییراتی در سیستمهای تجاری و سیاسی یک جامعه را فراهم خواهد آورد¹⁵⁵. این موضوع از این لحاظ دارای اهمیت می باشد که این توان را بما می دهد تا به اهمیت برخی از اعمال و یا رفتارهای خاص در مدارک و شواهد باستان شناسی بپردازیم بدون اینکه نگران معنای نمادین آن باشیم که براساس این رویکرد فکری قابل سنجش نمی باشد. لذا یک مناسب آئینی از طریق اندازه و شکل معابد و لوازم مذهبی سنجیده می شود و بدین صورت تفسیر می شود که برخی از افراد برتر (اشراف) از این طریق برای خود کسب مشروعیت می کنند. احتیاجی نیست که ما در باره معنای رفتارهای آئینی و یا اهمیت نمادین معابد تفکر نمائیم.

6. باستان شناسان می توانند ارتباط میان زیر سیستمها را براساس تاثیر و تاثیر بجای علت های تک بعدی مورد آزمایش

Feedback¹⁵³

¹⁵⁴ پسخوراند از دروندادهایی تشکیل شده است که به ثبات یا تغییر سیستم کمک می کند. در نتیجه اگر تغییرات مثبت، منفی و یا همترزمانی (فرآیندی که موجب تثبیت خود میشود) در بخشی از سیستم روی دهد این مسئله باعث تغییر در دیگر بخشهای سیستم میشود. دروندادهایی که به تثبیت سیستم کمک می کنند پسخوراند منفی و دروندادهایی که به تغییر سیستم کمک کنند پسخوراند مثبت خوانده می شود. اگر در بین زیر-سیستم ها تغییری بوجود نیاید در آن صورت به آن همترزمانی می گوئیم.

¹⁵⁵ باستان شناسان طرفدار این مشرب فکری معتقدند که شواهد باستان شناختی را بایستی در یک چهارچوب مشخصی قانونمند کرد و بایستی بدون دغدغه در باره معانی نمادها که قابلیت آزمایش پذیری را ندارند به این موضوع بپردازیم که ظهور بناهای عام المنفعه (همانند معابد) در جوامع انسانی و یا قرار گرفتن اشیاء در داخل قبور نمایانگر و نمادی از بسیج قدرت با توسل به مذهب برای تحکیم قدرت توسط اشراف بوده است. گرچه این دسته از باستان شناسان منکر حیات آئینی جوامع انسانی نیستند ولی معتقدند که ضرورتی ندارد وقت خود را صرف اموری همانند شناخت و فهم آئینها و آداب مذهبی جوامع باستان نمایم و در واقع برای یک چنین مطالعاتی ارزشی خاصی قائل نیستند.

قرار دهند. برای مثال ما ممکن است مشاهده کنیم که در یک پهنه زمانی و در یک بافت خاص افزایش محصولات کشاورزی همراه و همگام با رشد جمعیت بوده است. مجادله در باره اینکه کدام یک علت دیگری بوده است بنظر بی ثمر می رسد و داستان مرغ و تخم مرغ را به ذهن متبادر می کند. متفکرین سیستمی می توانند به ارتباط متقابل این دو موضوع پردازند و آنرا براساس مدل بزرگتر تغییرات یا ایستایی سیستمی پایه ریزی کنند.

در باستان شناسی بکارگیری نظریه سیستم ها در آغاز توسط کنت فلانری با مقاله ای تحت عنوان " نظریه سیستم های باستان شناختی و آمریکای مرکزی عهد باستان"¹⁵⁶ (Flannery, 1968) وارد حوزه مطالعات باستان شناسی شد. در آن مقاله فلانری دگرگونی فرهنگی گذار از جمع آوری غذا به کشاورزی و یکجانشینی را مورد مطالعه قرار داد. در انگلستان نیز دیوید کلارک سهم اساسی در تدوین نظریه سیستمها داشت. دیوید کلارک باستان شناس و انسان شناسی انگلیسی است که در سوم نوامبر 1937 بدنیا آمد. وی در سال 1957 دوره آکادمی خود را در کمبریج آغاز کرد و سپس بعد از اینکه در سال 1960 لیسانس خود را دریافت نمود زیر نظر استاد خود گراهام کلارک از رساله دکترای خود در سال 1964 دفاع نمود. بعد از اتمام تحصیل دیوید کلارک در کمبریج و در کالج پیترهوس در 1966 مشغول به کار شد و به سرعت در جهان باستان شناسی به موفقیت های نوین دست یافت ولی مرگ نابهنگام وی در سال 1976 و در سن 39 سالگی ضایعه بسیاری برای باستان شناسی بریتانیا به جای گذاشت. کلارک تمام دوران دانشگاهی خود را در کمبریج در یکی از کالج های کوچک و نه در دانشگاه گذراند و قبیل از اینکه دکترای خود را اخذ نماید با پژوهش هایی که انجام داد نبوغ خود را بروز داد. دیوید کلارک با استفاده از شیوه طبقه بندی در علوم طبیعی به مطالعه آبخوریهای سفالی¹⁵⁷ پرداخت و با استفاده از شیوه های آماری و ریاضی که در آنزمان برای بسیاری از رشته های علوم انسانی امری نو بود مدلی جدیدی را برای طبقه بندی آبخوری ها ارائه نمود. هدف وی در استفاده از این شیوه مطالعه دقیق تبیین متغیرها در کارابزارها بوده است. در سال 1968 کلارک کتاب معروف خود را تحت عنوان باستان شناسی تحلیلی به چاپ رساند. بسیاری از باستان شناسان معتقدند که بعد از چایلد و سر مورتیمور ویلر در اروپا وی اولین فردی بود که با نوشتن این کتاب رهیافتهای جدیدی از نظریه و عمل را برای باستان شناسی ارائه داد. این کتاب در آغاز به سردی در انگلستان مورد استقبال قرار گرفت ولی در آمریکا که موج جدیدی از باستان شناسی نو در حال شکل گیری بود توجه بسیاری از باستان شناسان را بخود جلب کرد. از نظر کلارک باستان شناسی یک نوع شیوه و یا «Discipline» می باشد که خیلی قاعده مند نیست و امور ذهنی در آن دخالت زیاد دارد و ذهنیت باستان شناس می تواند بر داده ها تحمیل می شود بنابراین باستان شناسان نیازمند به قاعده مند کردن و روش پذیر نمودن

Archaeological Systems Theory and Early Mesoamerica¹⁵⁶
Beaker Pottery¹⁵⁷

مطالعات خود به جهت جلوگیری انحراف از موضوع می باشند. در همان زمان وی با تاکید بر شیوه های علمی مسئله دیسیپلین در باستان شناسی را به میان کشید و معتقد بود که باستان شناسی شیوه ای غیر منظم و ذهنی و ضروری است که یکبار دیگر آنرا سامان بخشی نمائیم. داده های باستان شناسی متفاوت از داده های تاریخی است و باستان شناسی پیوستگی بسیار زیادی در موضوعات با رشته هایی همانند انسان شناسی و جغرافیا دارد. بهرحال تفکر سیستمیک بر مطالعات باستان شناسان بزرگی همانند کولین رنفرو، لوئیس بینفورد، کنت فلانری، ژوزف کالدول تاثیر بسزایی بر جای گذاشت و مقالاتی که از اینان به چاپ رسید بوضوح نشان دهنده قدرت و نقطه قوت نظریه نظامها در باستان شناسی بوده است.

در نتیجه رهروان رهبرد سیستمیک از روشهای ذهن گرا و از توصیفات تک عامل تبری جسته و دلایل متعددی را برای یک تغییر پیشنهاد نمودند. بطور مثال در سقوط تمدنها و اینکه چرا تمدنی به ناگهان سقوط کرد بسیاری از باستان شناسان یک عامل و یا عامل بخصوصی را پیشنهاد نمودند. در حالیکه باستان شناسان مشرب فکری سیستمیک از پیشنهاداتی از قبیل تهاجمات ناگهانی و یا امراض که موجب سقوط تمدنی شده صرفنظر نمودند و معتقدند که این عوامل نمی تواند شاخص مهمی در زوال تمدنها باشد. در مشرب فکری سیستمیک حوادث نمیتواند بستر تغییرات اجتماعی محسوب شود. مثلاً در سقوط امپراتوری روم باستان شناسان سنتی اغلب به توصیف چگونگی تهاجم بربرها پرداختند. یک متفکر سیستمیک می پرسد که به چه دلیلی تهاجم بربرها بصورت جریانی مهلك بروز نموده است و کدامیک از عوامل داخلی سیستم باعث شد تا قدرت امپراتوری روم بشدت تضعیف شود؟ بالعکس کدامیک از عوامل سیستمیک باعث تهاجم بربرها شده بود؟ راهبرد سیستمیک بشدت علاقمند به بهینه سازی¹⁵⁸ است و علاقمند در استفاده از روش های بهینه در گرفتن بهترین یا بیشترین نتیجه ممکن هستند.

تئوری سیستم های جهانی¹⁵⁹ : یکی از رهاورد های مهم باستان شناسی نوین نظریه سیستم های جهانی است که برای شناخت علل و منشا دگرگونی و پویایی جوامع انسانی بطور گسترده ای توسط باستان شناسان مورد استفاده قرار گرفت. نظریه سیستم های جهانی راهبردی است که به چگونگی روابط اقتصادی منطقه ای بنام مرکز و یا موسوم به هسته¹⁶⁰ با جوامع پیرامونی خود موسوم به حومه¹⁶¹ می پردازد¹⁶². در این

¹⁵⁸ Optimizing strategy

¹⁵⁹ World system theory

¹⁶⁰ Core

¹⁶¹ Periphery

¹⁶² رابطه بین پیرامون و مرکز در سایر مکاتب باستان شناسی نیز مورد استفاده فراوان قرار گرفت است (ولی نه به عنوان سرفصل و نظریه مستقل که در تئوری سیستم های جهانی به عنوان یک نظریه مستقل مطرح شد). در مکتب انتشار گرایی نوآوری ها در مرکز شکل گرفته، به کمال رسیده و به جوامع پیرامونی گسترانده شد. مرکز به عنوان قلب و کانون نوآوریها و اختراعات به حساب می آید، گرچه به خاطر فرایند انتشار به شکل جدیدی در جوامع پیرامونی ظهور و بروز پیدا می کند. مثلاً باستان شناس آلمانی کوستاو کوزینا (Gustaf Kossina) معتقد بود که از دوره میان سنگی به بعد شمال آلمان مرکز نوآوری ها و تطور فرهنگی به اروپا و آفریقا بوده است. حال آنکه چایلد معتقد بود که اروپا تا چند قرن اخیر بصورت جامعه پیرامونی بوده است. مکتب زیست بوم-فرهنگی (Cultural Ecology) نیز از رهبرد مرکز و پیرامون استفاده نمود. این رهبرد بر تطابق عملکرد های دورن فرهنگها تاکید دارد تا برهمکنش بین فرهنگها. مثلاً تحقیقات گردون واپلی (Gordon R.)

راهبرد جوامع مرکزی به بهره کشی جوامع پیرامونی می پردازند. نظریه سیستم های جهانی تلفیقی از نظریه مارکسیسم و نظریه سیستم است. وجه تمایز باستان شناسی سیستمیک با مارکسیسم این است که مشرب فکری سیستمیک موضوعاتی از قبیل تقابل بین طبقات، تضادها، نابرابریها و بهره کشی ها را که می توانند در شکل گیری جوامع نقش اساسی داشته باشند را فراموش نمود. در دهه 1980 م. نظریه جهانی سیستم امانوئل والرشتاین با استقبال باستان شناسان پیش از تاریخی آمریکا مواجه شد؛ با وجود این، بسیاری از پژوهشگران، منظر کارکردگرایی¹⁶³ وابستگی های بلند مدت اقتصادی میان مناطق مختلف در این نظریه را بدون مراجعه و توجه به فلسفه مارکسیستی به کار بردند و حتی نظریات اقتصادی که شالوده نظریه جهانی سیستم والرشتاین را شکل می داد نیز مورد توجه قرار نگرفت.

والرستین معتقد است که در شکل گیری جوامع سرمایه داری ملت های مختلفی موسوم به جهان سوم سهمی قابل توجه داشتند. والرشتاین با انتقاد از مارکسیست ها بیان کرد که در چهارچوب نگرش کلی به جهان، غیر ممکن است که تاریخ توسعه جوامع سرمایه داری را بر اساس الگوی اروپایی و با تمرکز بر اروپا تبیین کرد. دیدگاه های والرشتاین از این نظر جذابیت داشت که اجازه می داد تا پژوهشگر تسلسل و توالی تحولات منطقه ای را در چهار چوب یک چشم انداز اجتماعی گسترده مورد مطالعه قرار دهد که شامل ارتباط ما بین مناطق، جریان مواد و مردم می شد. والرشتاین سه نوع روش تولید را پیشنهاد نمود که عبارتند از (1) خرده سیستم های کوچک پایاپای¹⁶⁴، امپراتوری بازپخش¹⁶⁵ و سیستم سرمایه داری جهانی¹⁶⁶. در خرده سیستم های کوچک پایاپای همه آحاد جامعه دسترسی مستقیم و روزانه به منابع و ابزار های ضروری را دارند. در این سیستم مبادله کالا بصورت متوازن و پایاپای می باشد. در اقتصاد نوع دوم جوامع انسانی دارای سیستم سیاسی متمرکز می باشند بدین صورت که اشراف منابع مورد نیاز و کالا را از مناطق حاشیه ای از طریق باج اخذ کنند. باج گیری شامل تهدید و استفاده از زور در مناطق حاشیه ای است تا بتوان تامین کالا و خدمات پرداخت. در نوع سوم یعنی اقتصاد سرمایه داری جهانی مناطق هسته ای از طریق ایجاد بازار به کنترل مناطق حاشیه ای می پردازند. در این روش مناطق حاشیه ای مواد خام را به مناطق هسته ای می فروشند و مناطق هسته با ساخت کالا دوباره به مناطق حاشیه ای شئی تمام شده را روانه بازار می کنند. این چهارچوب فکری بزودی جای خود را در باستان شناسی غرب یافت. مهمترین ویژگی این نظریه توسعه نابرابر اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی در بستر زمان و مکان است و تجارت نقش نابرابری در جهان ماقبل سرمایه داری بازی می کند.

(Willey) بر روی تمدن مایا در بارتون رمی در دهه 1960 یکی از این موارد است که سعی دارد نشان دهد که برهمکنش فرهنگی پیرامونی و مرکزی بخاطر کسب منابع متعدد با هم تطابق پیدا کرده اند.

Functionalism¹⁶³
Reciprocal minisystems¹⁶⁴
Redistributive empires¹⁶⁵
Capitalist world system¹⁶⁶

تأثیر نظریه سیستم های جهانی در مکاتبی همانند باستان‌شناسی مارکسیست بدین شکل بود که آنان در تحلیل‌های مکانی به ساختارهای قدرت و افزایش منافع از طریق قرار گرفتن در مرکز سیستم توجه کردند تا اینکه به پیرامون آن ؛ حال آنکه روند گرایان به سازگار کردن افزایش بازدهی ناشی از همپایگی مرکز گرا گرایش یافتند (McGuire 1999: 109; Gosden 1992: 79). در این میان تنها فیلیپ کوهل¹⁶⁷ بود که تئوری سیستم های جهانی را از منظری مارکسیستی به کار برد و آن را سرآغاز مطالعات تجربی روابط میان مناطق هسته ای و جوامع پیرامونی در فرایند شکل‌گیری دولت در آسیای غربی مورد مطالعه قرار داد.

از دیگر باستان شناسان گیلرمو الغازه¹⁶⁸ می باشد (Algaze 1993) که مستعمره های اوروک بین الهنرین و استقرارهایی که در مسیر کاروان های تجاری جوامع بومی قرار داشتند را مورد مطالعه قرار داد. وی معتقد است که اوروکی ها اولین بنیان گذار امپریالیسم اقتصادی در جهان می باشند. در این مدل پیشرفت اقتصادی جوامع پیچیده اوروک در نتیجه روابط تجاری با جوامع بومی بوده است، جوامعی که الغازه از آنها به عنوان جوامع مستعمراتی نام می برد. با گسترش شبکه های تجاری نابرابرهای اجتماعی و اقتصادی بین جوامع مرکزی و پیرامونی تشدید شدند. تخصص پذیری اقتصادی، تنوع در نظامهای اقتصادی، صادرات کالا های معیشتی به جوامع پیرامونی و واردات مواد خام و کالا های ساخته شده یکی از مهمترین خصلت های مدل جهانی سیستمها می باشد. جوامع پیرامونی در چرخه یک چنین تحولاتی بصورت خنثی عمل نموده و از طریق موسسات مستعمراتی و یا فرامانروایان محلی که وابسته به مرکز میباشند کنترل میشدند.

کلام پایانی اینکه طرفداران مشرب تفکر سیستمیک بعد از ظهور پس روندگرایان¹⁶⁹ در روشهای خود تعدیلهایی ایجاد نمودند و سعی کردند از توصیف عملکردی سیستمها دوری جویند. به طور مثال سیستمها می توانند با هم در بین اجزایشان رقابت داشته باشند و این تغییرات بطور منظم از درون شکل بگیرد و ضرورتی ندارد که به طور عمده به عوامل بیرونی تاکید داشته باشیم. این نیروها همانند نابرابری های جنس و طبقه می توانند منبعث از درون جامعه باشند و از درون سیستم باعث تغییرات شوند. در نتیجه تغییرات تطابقی را در تغییرات سیستم کم اهمیت به حساب آورد. توجه جدی تر به باستان شناسی اداری از دیگر خصیصه های این تعدیل بوده است. اصطلاح سنجش رقابت¹⁷⁰ درون سیستمها در آغاز توسط کارول کراملی¹⁷¹ مورد استفاده قرار گرفت و الیزابت برومفیل¹⁷² به بسط این نظریه پرداخت. وی معتقد است که با یکسری بازنگری ها هنوز هم می توان از مدل سیستم ها در باستان

P.Kohl¹⁶⁷
 Guillermo Algaze¹⁶⁸
 Post processalism¹⁶⁹
 Heterarchy¹⁷⁰
 Carole Crumley¹⁷¹
 Elizabeth Brumfiel¹⁷²

شناسی بهره گرفت به خصوص با مطالعه کشمکشها بین اجزای مختلف درون سیستم و رقابت بین دسته ها و یا گروه ها به این امر پی برد. چنین درگیری و کشمکش درون سیستم را نظام داده و منجر به تغییرات اجتماعی شوند.

باستان‌شناسی فرا‌پویشی (فرا روند محور - پس‌روندگرا)

باستان‌شناسی فراپویشی بواقع عکس‌العملی در مقابل باستان‌شناسی پویشی بود که به مطالعه نماد‌گرایی¹⁷³، شمایل‌شناسی¹⁷⁴، مذهب و باورهای انسانی پرداخت (فاگان 1382). باستان‌شناسان این مشرب مهم فکری معتقدند که باستان‌شناسان نسل‌نو مسائل و موضوعاتی از قبیل مطالعه ماورای مواد فرهنگی را مورد غفلت قرار داده بودند. همانطور که در فصول قبل به آن پرداختیم، باستان‌شناسی نوگرا فرهنگ را به مثابه تطابق نگرسته و با تأکید بر روش تحقیق و بیان مسئله، ارائه روشهای نو، نمونه برداری در پژوهشهای باستان‌شناختی، استفاده از تکنیکهای آماری و تأکید بر الگوهای پژوهش به مطالعه مواد فرهنگی پرداختند (Hodder and Hutson 2003). اما از اواخر 1970 میلادی و اوایل 1980 باستان‌شناسان نوگرا به دلیل بی‌توجهی به موضوعاتی همچون عقاید و افکار انسانها، دین‌شناسی و ایدئولوژی باستان‌شناسان فراپویشی را علاقمند به این موضوعات کرد. چراکه از دیدگاه اینان، مسائل عنوان شده در مقایسه با مطالعات در زمینه سکونت بشر و طرز معیشت آن، نباید در حاشیه قرار بگیرد و بایستی همه موضوعات تحقیق را همسان نگرست. بر این اساس برخی از باستان‌شناسان از اصطلاح ضد‌روندگرایان در تعریف این مکتب استفاده می‌نمایند (Redman 1999). لازم به ذکر است که برای شناخت منشاء باستان‌شناسی فرا‌پویشی، باید نتایج فکری فلسفه غرب، در عرصه‌هایی همچون زبان‌شناسی، نقد ادبی و فلسفه هنر را از نظر دور نداشت. این مطلب را باید به یاد داشت که باستان‌شناسی به عنوان یک نهضت نوین بازبینی در تاریخ و فرهنگ، پیش از اثبات خود به عنوان یک رشته دانشگاهی، ریشه در اندیشه‌های فلسفی دنیای معاصر داشت و چنانچه در اینجا نتایج فکری حوضه‌ای همچون زبان‌شناسی به عنوان خواستگاه معرفت‌شناسانه‌ی این جنبش باستان‌شناختی معرفی می‌شود، چندان عجیب نیست چرا که اصولاً معرفت‌شناسی هیچ علمی دارای تبار مشابه آن علم نمی‌باشد. شاید بتوان گفت رویکردهای چندسویه علمی و فلسفی یا تجربی و تحلیلی‌تر به مسأله‌ی پدیده‌ی زبان و کنش‌های کلامی از صفات بارز اندیشه و «نظام دانایی» دوره جدید بوده است. شمار کثیری از مشرب‌های هرمنوتیک فلسفی و غیر فلسفی و رشته‌ها و مکتب‌های زبان‌شناختی که از ریشه و بنیاد با زبان و کنش‌های کلامی و گفتار و نوشتار و نشانه و معنا و فهم درگیر هستند، محصول همین دوره بوده است. ظهور مشرب‌های هرمنوتیک و فرا‌پویشی یا اصولاً رویکردهای پست‌مدرنیستی را در باستان‌شناسی نمی‌توان فارغ از چنین تحولاتی تصور و داوری کرد (ملصالحی، حکمت‌ا... 1382: 88).

کلمه‌ی «تأویل» کاراترین واژه برای انتقال مفهوم «هرمنوتیک» در ادبیات فارسی می‌باشد. این واژه که به دریافت قابلیت متن کمک می‌کند را می‌توان در برخی متون تاریخی نیز مشاهده کرد که ماحصل توجه

اندیشمندان ایرانی به جنبه‌های حکمتی متن می‌باشد. به عنوان نمونه در کتاب «جامع الحکمتین»، ناصر خسرو متذکر می‌گردد که تأویل باز بردن سخن باشد به اول او و اول همه‌ی موجودات ابداعست. کو به عقل متحد است و مؤید همه‌ی رسولان عقلست (ناصر خسرو: 1363. 116). پس بر این اساس تأویل متن به معنای بازگشت و برگرداندن یک چیز یا موضوع به شکل آغازین و اصلیش می‌باشد. از سوی دیگر واژه‌ی هرمنوتیک، بنابر توجه اندیشمندانی همچون افلاطون و ارسطو در اندیشه غربی نیز دارای سابقه‌ای کهن می‌باشد. ریشه واژه هرمنوتیک «هرمس» است که در اسطوره‌های یونانی نام پیام‌آورخدایان برای آدمیان بود. به گفته سقراط، سخن هرمس، در مقام میانجی میان خدایان و آدمیان، هم نیرویی آشکار کننده داشت و به همین دلیل معنای آن سراسر نبود و به تفسیرهای گوناگون راه می‌داد. (حقیقی، شاهرخ 1386. 5) اما آن جریان فلسفی که در میانه قرن بیستم زیر این عنوان شناخته شد ادامه آن سنت فکری بود که در پایان سده‌های میانی و همزمان با فروریختن جهان بینی حاکم بر آن دوران و به زیر پرسش رفتن اقتدار کلیسای کاتولیک اهمیتی ویژه یافت. دگرگونی‌های بنیادی در اندیشه و نهادهای دینی در پی جنبش اصلاح دین در غرب، پرسش درباره تفسیر کتاب مقدس را با فوریت بیشتری مطرح کرد. اصلاح طلبان پروتستان بر این گمان بودند اصولی که در سنت کلیسای کاتولیک برای تفسیر کتاب مقدس به کار رفته بود، معنای واقعی آن کتاب مقدس را مخدوش و تیره کرده بود. به گمان متفکران پروتستان، پیش‌انگاره‌های جزمی کلیسای کاتولیک باید به دور ریخته می‌شد. فهم آن متن مقدس نیاز به کوششی تازه داشت، رها از جزم اندیشی سنتی. همزمان با این، توجه به متون فلسفی کلاسیک یونانی از جانب متفکران دوران رنسانس نیز حساسیتی جدید برای تفسیر متون پدید آورده بود. البته حساسیت ویژه برای تفسیر متن در دوران امپراتوری رم نیز وجود داشت. جایگاه حقوق نوشته در نظام اجتماعی-سیاسی رم باستان اهمیتی ویژه به تفسیر متون حقوقی می‌داد و ناگفته پیداست که تفسیر، همیشه ویژگی فهم متون ادبی به ویژه شعر نیز بوده است. دو متفکر مهمی که در دوران مدرن بر اهمیت هرمنوتیک پافشاری کرده‌اند و اندیشه‌شان بر هرمنوتیک در دوران ما نیز تأثیر ژرف داشته است فردریک شلایر مایر¹⁷⁵ (1768-1834) و ویلهلم دیلتای (1833-1911) هستند. در قرن بیستم مارتین هایدگر و هانس گئورگ گادامر¹⁷⁶ بر اهمیت هرمنوتیک برای توصیف وضعیت انسانی تأکید کرده‌اند. بسیاری گادامر را مهمترین متفکری در قرن بیستم دانسته‌اند که مرکز اصلی اندیشه‌اش پرسش درباره بعد هرمنوتیکی هستی انسان است (همان: 5). در ادامه و بر این اساس آگاهی از وضعیت علوم در دهه‌های اخیر نیز ضروری است که بی‌تردید هر روز تخصصی‌تر می‌گردند و به رغم شکل‌گیری حوزه‌های نوین در علم و فلسفه، به دلیل ساختار پیچیده و تقسیم بی‌پایان مجموعه‌ها به پاره‌های کوچکتر، دیگر افراد هر اندازه هم که در رتبه‌های علمی و در شناخت پیشرو باشند، قادر نیستند به چشم اندازی

¹⁷⁵ - F.D.E. Schleiermacher : فردریش ارنست دانیل شلایرماخر (1768-1834 م) متأثر از

هرمنوتیک گئورگ فردریش مهیر و فردریش آست.

¹⁷⁶ - H.G.Gadamer : هانس گئورگ گادامر. متولد 1901 میلادی در جنوب غرب لهستان و از

شاگردان نیکلای هارتمن و مارتین هایدگر.

کافی برای ارزیابی‌های عام و جهانشمول دست یابند. عصر معاصر که عصر اطلاعات می‌باشد، عصر پایان تعیین‌ها و قطعیت هاست. اعتقادات راسخ و به ظاهر شکست ناپذیر روشنفکران، نه فقط در عرصه‌ی باورهای شکننده‌ی علوم اجتماعی و سیاسی (پوپر، مورن) بلکه حتی در میدان قوانین و باورهای علمی نیز در چند دهه فرو ریختند. احکام ابدی و قضایای هندسی و ریاضی که به ظاهر محکمترین سنگرهای این جبهه بودند به دست هندسه‌ی غیر اقلیدسی و ریاضیات نو به دست خود دانشمندان (گدل، هایزنبرگ، چرچ...) به زیر سؤال رفتند... نتیجه آن بود که علوم هر چه بیشتر بر احتمالات تکیه زدند و علمی چون آمار که اساس کار خود را، احتمال و نه یقین قرار می‌داد، موفقیتی فراوان یافت. (فکوهی، ناصر 1385. 219)

زبان وسیله‌ی اجتناب ناپذیر معرفت! یکی از مؤلفه‌ها که نقش بسیار تعیین کننده‌ای در درک هستی انسان دارد. اصولاً توجه ویژه و تمرکز به بر روی زبان یکی از موارد تمایز دوران کلاسیک با دوران معاصر می‌باشد. فلسفه در دوره معاصر توانایی خود را به عنوان تنها یکه تاز عرصه هستی‌شناسی و انسان از دست داده و زبان‌شناسی این عرصه را برای او کمی تنگتر کرده است. اگر در مثال دست و لیوان سارتر، لیوان را فلسفه بیانگاریم، مدت‌های مدیدی بود که دست (به عنوان زبان) در اثر توجه و تمرکز روی لیوان (به منزله هدف و معنای نهایی) از یاد رفته بود. توجه به زبان و نشانه‌شناسی در پنجاه ساله اخیر تحولات ژرف و عمیقی را در نوع نگرش انسان به جهان به وجود آورده است. اندیشه‌ی معرفت و آگاهی محض و فرا تاریخی وقتی دچار مشکل می‌شود که دریابیم که ابزارهای لازم برای این‌گونه آگاهی می‌باید از زبان اجتماعی، تاریخی و مرسوم‌ی اتخاذ شود که خود مستقل از سوژه و ابژه‌ی آگاهی، تولید می‌گردد. بنابر این مداخله زبان امکان آگاهی محض را همواره به تعویق می‌اندازد. به قول یکی از زبان‌شناسان ما مستعمره‌ی زبان هستیم، یعنی بر خلاف آن که می‌گویند، ما با کلمه و زبان نمی‌اندیشیم، بلکه به وسیله زبان اندیشیده می‌شویم. بین ما و واقعیت فاصله‌ای عمیق و پر ناشدنی وجود دارد که به نظر می‌رسد همیشه وجود خواهد داشت و این تراژدی عظیمی است. زبانی که به عنوان یک پدیده مادی در طول تاریخ برای شناخت ما از اشیاء و جهان شکل گرفته است، خود عامل ایجاد فاصله ما با جهان می‌شود. آن قدر که رابطه « دال ← شیء ← مدلول» به رابطه‌ی « دال ← مدلول» تبدیل شده و به قول نیچه بت سازی آغاز می‌شود و بت‌ها از واقعیت افزون‌تر می‌گردند و ما در سیستمی قرار می‌گیریم که کم کم ما را با جهان و خود بیگانه می‌کند (رزم آرا 1380. 15). بی‌گمان درک این موضوع نیازمند آگاهی از مطالعات انجام گرفته در عرصه‌ی اندیشه‌های پسا ساختگرایی است. در اینجا تنها اشاره‌ای مختصر به یکی از دست‌آوردهای رویکرد قبلی می‌شود (ساختارگرایان) می‌شود تا معانی سطرهای بالا ملموس‌تر گردد. ساختارگرایان نظام زبان تعیین کننده فرهنگ و معنا می‌دانند. باید توجه داشت که مقوله‌ی معنا در اینجا از آن جهت مهم می‌باشد که مواد فرهنگی در باستان‌شناسی گویا نمی‌باشند و تبیین باستان‌شناس تلاشی در جهت شناخت معنای آنها می‌باشد که ناگزیر از طریق کانال‌هایی همچون گفتار و نوشتار صورت می‌پذیرد. توجه به تفاوت خوانش‌های معنا در باستان‌شناسی پویشی و فراپویشی که ریشه در نظام‌های فکری مورد اشاره

دارد، حائز اهمیت است. پسا ساختگرایان اندیشه‌ی ساختگرایانه‌ی وجود ساختاری هسته‌ای و نهفته به عنوان مبنای معنا را نفی می‌کنند. به نظر آنها معنا ثابت و تعیین شده نیست بلکه همواره در فرایند ساخته شدن است. به عبارت دیگر معنا چیزی جز تعبیرها و تعبیر تعبیرها نیست. بنابر این معنایی مرکزی و اساسی در جایی نهفته نیست... هر متنی متضمن انواعی از گفتمان‌هاست که نمی‌توان هیچیک را گفتمان اصلی شمرد. بنابر این هر متنی چند معنایی و چند بعدی است. تنها خواننده است که با تعبیر خود موقتاً به متن وحدت می‌بخشد (بشیریه، حسین 1379، 83). این موضوع یکی از اساسی‌ترین دستاوردهای پسا ساختگرایان در زمینه نقد ادبی می‌باشد و اهمیت آن در باستان‌شناسی هنگامی آشکار می‌شود که تفاوت تبیین‌های باستان‌شناسان را از یک موضوع واحد، مورد بازبینی قرار دهیم. به بیان دیگر داده‌های فرهنگی به دست آمده از کاوش همچون متنی می‌باشند که هر باستان‌شناس خوانش منحصر خود را دارد.

آنچنان که در صفحات پیشین به آن اشاره شد در نیمه‌ی دوم قرن بیستم یعنی از حدود سال 1950 میلادی به بعد در عرصه‌ی علوم انسانی تلاش می‌شود تا انسان در بافت‌های طبیعی و محیط پیرامون مورد شناسایی قرار بگیرد. باب شدن این نگرش علمی نوین را می‌توان در علومی همچون روانشناسی و جغرافیا مشاهده کرد. لازم به ذکر است که نظریه‌ی سیستم‌ها برخاسته از جغرافیای نو و تحت این مشرب فکری شکل می‌گیرد. در انسان شناسی نیز کارکردگرایی و نظریه‌ی سیستم‌ها، مصادف و همراستا با این خیزش کلی انجام می‌شود و در نهایت رویکردهای باستان‌شناختی هم متأثر از این فضای کلی، نظریه‌ی سیستم‌ها را به عنوان یکی از اساسی‌ترین موارد در تبیین پدیده‌های فرهنگی به کار می‌برند. بر این اساس در باستان‌شناسی نو یا باستان‌شناسی پویشی، برهم کنش انسان و محیط پیرامون در کانون توجه قرار می‌گیرد و جامعه به عنوان یک خرده سیستم در یک سیستم کل و متأثر از آن تعریف می‌شود و بر شناخت این نظام تأکید می‌گردد. باید توجه داشت که باستان‌شناسی پویشی در کشورهای مختلف، شکل‌های خاص خود را می‌یابد. در این راستا به اختصار می‌توان به مکاتب باستان‌شناسی آمریکایی، انگلیسی و اروپای قاره که شامل کشورهای همچون فرانسه و ایتالیا می‌شود، اشاره کرد.

شاید بتوان آنچه که به عنوان باستان‌شناسی فراپویشی در ادامه شکل می‌گیرد را ماحصل نقدهایی دانست که برخی از باستان‌شناسان در گذر زمان به تمهیدات باستان‌شناسی پویشی در مواجهه با پدیده‌های فرهنگی، وارد آوردند بسیاری از باستان‌شناسان فراپویشی مدعی هستند که تقابلی بین ماده و آرمان وجود ندارد. آن‌ها در عوض تصور می‌کنند که انسان‌های گذشته دیدگاه‌ها و دریافتهای متفاوتی از آنچه که به عنوان واقعیت‌ها در گذشته وجود داشته است داشتند. از طرف دیگر باستان‌شناسان فراپویشی مشرب فکری‌شان این است که انسان‌ها در گذشته شناخت‌شان از مناظر بصورت یک رشته‌ای از تفکرها نبوده است بلکه فعالیت‌های روزمره در محیط اطرافشان همانند، کشاورزی، فعالیت‌های خانگی همه و همگی بر آنها تأثیر داشت. همچنین ضروری است که به سمبل‌ها، نمادها و ارزش‌ها در گذشته نیز توجه شود. نمونه‌ای از این دیدگاه را می‌توان در مکتب ایده آلیسم تاریخی¹⁷⁷ کالینگوود

مشاهده نمود. نقش فعال فرد در جامعه مسئله ای بود که روندگرایان آنرا کاملاً به فراموشی سپرده بودند. در نظریه سیستمیک تغییر در یک بخش از سیستم باعث تغییر در دیگر اجزای سیستم می شد. باستان شناس فراپویشی می پرسد پس نقش افراد در این زمینه چگونه است؟ افراد به صورت سرباز پیاده ای تصور شدند که دارای نقشی هنجاری و یا تطابقی در سیستم داشتند. باستان شناسان فراپویشی افراد را به صورت عاملی فعال توجه کردند و معتقدند که زنان و مردان بصورت خنثی در سیستم عمل نمی کردند. داده های باستان شناسی همانند متنی¹⁷⁸ هستند که افراد مختلف می توانند تفاسیر مختلفی را از آن قرائت نمایند و چگونگی خواندن این متون مهم است که بتوان معانی مادی فرهنگ را شناخت. اگر در باره معنای یک متن فکر کنیم: یک متن می تواند معانی متفاوتی برای افراد مختلف داشته باشد و انسان های مختلف یک متن را بصورت مختلف قرائت کنند. این معانی می تواند بطور فعال دستکاری شود و پژوهش های مردم نگاری و اعلام عملکرد اشیاء و یا چیزهای دیگر ممکن است درست نباشد. یک متن می تواند برای دو نفر دارای معانی متفاوتی باشد خواه باستان شناسانه و یا غیر ما نمی توانیم به ضمیر افراد پی ببریم. ما بایستی به بافت¹⁷⁹ توجه کنیم. بنظر هادر بافت به عنوان مرکز و ثقل پژوهش های باستان شناختی به حساب می آید به همین خاطر است که باستان شناسی فرا پویشی به باستان شناسی بافتی¹⁸⁰ نیز معروف شده است. چگونه می توان معانی مختلف را از یک متن قرائت کرد؟ جواب از طریق مطالعه بافت است.

هادر¹⁸¹ از چهره های بارز باستانشناسی فراپویشی است که از دانشگاه کمبریج فارغ التحصیل گردید. ایان هادر در آغاز متأثر از باستان شناسی پویشی بوده و تحت تاثیر جغرافیای جدید و باستان شناس نوگرایی بنام دیوید کلارک به مطالعه فضا در باستان شناسی پرداخت. اولین گام هادر به چاپ کتاب تجزیه و تحلیل فضا در باستان شناسی بر می گردد. هادر و اورتون¹⁸² در سال 1976 تحقیقات وسیعی در زمینه بافت استقرار، تجارت و تحقیقات مردم نگاری پرداختند. یک نمونه از نقد تفکر روند گرایان در ارتباط با تجارت سنگ ابسیدین یا تیرهای سنگی سبز رنگ صیقلی بوده است که اغلب تصور می شد که منشاء آن از مناطق دور دست بوده ولی چگونگی این تجارت بسیار مبهم بوده است. باستان شناسان پویشی علاقمند بودند تا ساختار تجارت را به صورت مشخص تري معلوم نمایند. رنفرو و بعضی دیگر از باستان شناسان مدلی را پیشنهاد نمودند که اشکال مختلف تجارت بقایای مختلفی در محل های باستانی به جای می گذارد. با تمام تلاشی که از سوی باستان شناسان این مکتب فکری در جهت ارائه مدل انجام شده بود، هادر با استفاده از کامپیوتر مشخص کرد این نظریه تا چه حد ناقص می باشد و نشان داد که در تجارت عوامل مختلفی در برهمکنش ها نقش دارند. یکی دیگر از نقدهای ایان هادر به سلسله تقسیم بندیهای لوئیس بینفورد بوده است

Text¹⁷⁸

Context¹⁷⁹

Contextual archaeology¹⁸⁰

Ian Hodder¹⁸¹

Hodder and Orton: Spatial Analysis in Archaeology¹⁸²

که برای مواد فرهنگی قائل شده بود و طرح نردبان معرفتی خود را در ادامه بر اساس آن مطرح می‌کند. بینفورد مواد فرهنگی را به سه قسم اساسی تکنولوژی Ideo technics, Social technic, Technology تقسیم کرد. وی این سه وجه را به عنوان زیر سیستم‌های فرهنگی معرفی نمود و در ادامه خاطرنشان می‌کند که Ideotechnics با نظام آیینی مرتبطند و Social Technic و Technology هر کدام به ترتیب با نظامهای حکومتی- اجتماعی و نظامهای معیشتی در ارتباط می‌باشند. طبق نظر بینفورد سه شاخه عنوان شده هر کدام زیر شاخه‌ی نظام فرهنگی می‌باشند و در گام بعدی نظام فرهنگی خود زیر شاخه‌ای از نظام محیطی کل است. وی شناخت نظامهای معیشتی را به عنوان اولین مرحله معرفت بیان می‌کند و آنرا برای باستانشناسان الزامی می‌داند و شناخت نظامهای حکومتی- اجتماعی را در گام بعدی قرار می‌دهد. اما چیزی را که تا حدودی مسکوت می‌گذارد، نظامهای آیینی می‌باشند و علت این امر آن است که بنابر نظر او داده‌های فرهنگی توان بازگویی این موارد را ندارند و بر این اساس تا زمانی که داده‌های مادی به اندازه کافی در مورد یک مقوله آیینی در اختیار نباشد، منطقی تر آن است که در مورد آن، ابراز نظر نشود.

آنچنان که در بالا اشاره شد نقد ایان هادر که پایه‌ی مطالعات گسترده‌ی قوم باستانشناسی وی قرار داشت- به عنوان مثال کاری که در میان قبایل آفریقایی انجام داده بود- معطوف به این تقسیم بندی می-شود. از دیدگاه هادر، داده‌های فرهنگی بیشماری را می‌توان نام برد که به طور همزمان در دو یا هر سه گروه بینفورد، جای می‌گیرند. موارد بسیاری را می‌توان مشاهده کرد که یک ماده فرهنگی به رغم داشتن کارکردی آیینی دارای تبعات دیگری از جمله تبعات معیشتی است. از این رو هادر با تفکیک دقیق و قائل شدن مرز برای مواد فرهنگی به گونه‌ای که منجر به تشکیل سه گروه عنوان شده گردد، چندان موافق نبود. وی معتقد بود که مواد فرهنگی در یک جامعه نه تنها دارای گستره‌ای از کارکردها و تبعاتند بلکه در مواردی شخص مصرف کننده را نیز ملزم به انجام یکسری رفتارهای ویژه و متناسب می‌سازد. اگر چه هادر در بستری از آموزه‌های انگلیسی قرار داشت اما انسان شناسی ساخت گرای فرانسوی نیز در شکل گیری پیکره‌ی نقدهای او نقش بسزایی دارد. ساختگرایی در واکنش به تارخیگری هگلی و سوژه‌ی متعالی پدیدارشناسی و در پی انتشار آثار انسان شناس فرانسوی کلود لوی اشتراوس پدید آمد و به سرعت موجب مباحث تازه‌ای در گستره‌ی شناخت شناسی فلسفی می‌گردد. به عقیده لوی اشتراوس تنها راه درک صحیح توسل به ساختار اساسی ذهن انسان است. (یوسفی‌زاده، محمدعلی 1382. 225) بر طبق این اندیشه، جهان از مناسبات شکل گرفته و نه از چیزها. یعنی هیچ چیز را نمی‌توان بیرون از الگوی ساختاریش شناخت و ماهیت هر چیز در هر شرایطی از پژوهش مناسباتش با عناصر همان ساختاری تعیین می‌شود، که در آن جای گرفته است. منطق چنین حکمی به آنجا می-رسد که بکشیم تا به ساختارهای نهایی و دائمی پی‌ببریم، که چیزی جز بیان ساختار نهایی کارکرد ذهن آدمی نخواهد بود. (احمدی، بابک 1383. 316) لوی اشتراوس نیز معتقد است که از راه پژوهش الگوهای اصلی ساختاری فراورده‌های ذهن آدمی می‌توان به کارکردهای آن پی برد.

شاید بتوان نتایجی را که در پی اشاره می‌شود را از دیدگاه ایان هادر، حائز اهمیت دانست. ساختار واقعیتی پویاست. قوانین سازنده‌ی الگوهای ساختاری به طور مدام به ساختار شکل می‌دهند. نه یک بار و برای همیشه. تکامل ساختار، گونه‌ای از این شکل به آن شکل شدگی است، از الگویی ساختاری به الگویی دیگر رسیدن است و این تبدیل یا Transformation است... هر ساختار توانایی نظم دادن به خود را دارد و در این تبدیل‌ها به هیچ رو نیازمند چیزی از بیرون خود نیست. موارد بیرونی در تبدیل‌های ساختاری دارای ارزش تعیین کننده نیستند و انگیزه‌های فرعی محسوب می‌شود که در نتیجه، بررسی ساختاری نمی‌تواند به آنها محدود بماند یا از آنها آغاز شود (همان- 315). درون اجتماعی کردن علل پدیده‌ها و تأکید بر نقش جامعه و کمرنگ کردن تأثیر محیط که از جنبه‌های رویکرد باستانشناسی فراپویشی است، تحت تأثیر این موارد شکل می‌گیرد. همچنین مقوله‌ای که گیدنز تحت عنوان "ساختمند کردن" مطرح می‌نماید، مشابه این نتایج می‌باشد. در این مقوله به امکاناتی که ساختار برای تأثیر عامل‌های انسانی فراهم میکند و از سوی دیگر عمل عامل‌های انسانی که باعث دگرگونی ساختار از درون می‌شود، پرداخته می‌شود.

اگر به خاطر داشته باشید، کنش‌های بین سیستم یکی از محوری‌ترین مباحث در نظریه‌ی سیستم‌ها بود. به بیان دیگر در آن نظریه ماده‌ی فرهنگی محصولی از این کنش‌ها تلقی می‌شود و انسان تأثیرگذارترین عامل در شکل‌گیری مواد فرهنگی محسوب می‌شود. انسان نیز در آنجا تحت تأثیر سیستم‌ها قرار دارد. به این شکل که اگر سیستم امری را تحمیل کند، انسان مجاب به پذیرفتن و عمل کردن در راستای آن می‌باشد. در اینجا ذکر این نکته الزامیست که آنچه را که به عنوان باستان شناسی فراپویشی نام برده می‌شود، جنبشی در مقابل باستانشناسی پویشی و به مثابه تعارض با آن رویکرد نیست بلکه ارائه راهکارهایی نوین با توجه به نقاط ضعف مشرب فکری قبلی و در جهت رفع اشکالات در شناخت پدیده‌های فرهنگی است. بر این اساس است که می‌توان ورود برخی واژه‌ها و مفاهیم جدید را در آن شاهد بود. به عنوان مثال در ادبیات ایان هادر می‌توان به واژه‌ی عاملیت اشاره کرد که نه تنها انسان را از متأثر بودن صرف سیستم خارج می‌نماید، بلکه مواد فرهنگی را نیز دیگر با حالتی منفعل و بی‌تأثیر و بی‌معنا در شکل‌گیری پدیده‌های فرهنگی، بر نمی‌شمرد. در باستان شناسی پویشی، مواد فرهنگی صرفاً بازنماینده‌ی سیستم‌های فرهنگی می‌باشند، بی آنکه مشارکتی در پویایی آن داشته باشند. در این مشرب فکری این مواد از جنبه کارکردی حائز اهمیت هستند و برای شناختشان تمایزی میان سبک و کارکرد قائل می‌شوند. در اینجا بیش از پیش نقش کارکردی این مواد در حفظ و بقای جامعه در کانون توجه قرار می‌گیرد و مقولاتی همچون عناصر تزئینی در زمره مفاهیم انتزاعی طبقه بندی می‌شوند. اما در باستان شناسی فراپویشی متأثر از نوع انسانشناسی ساختگرایی فرانسوی که اشاره شد، سبک و کارکرد مواد فرهنگی، توأمان مورد توجه می‌باشند. شکل‌گیری مواد فرهنگی دیگر حالتی منفعل ندارد بلکه این شکل‌گیری، معنادار صورت می‌پذیرد. معنای مواد فرهنگی ارتباط مستقیمی با بافتی که در آن شکل می‌گیرند دارد. معانی بسیار پویایند و همچون ساختارهای انسانی

که در طول زمان و بواسطه‌ی عامل‌های انسانی دچار تغییر از درون می‌شوند نیز دچار دگرگونی می‌گردند. این نوع نگرش به جوامع انسانی علی‌رغم قائل شدن پویش برای این جوامع با نگاهی تکمیلی‌تر به رابطه انسان و مواد فرهنگی پیرامون آن همراه است و با عنوان فراپویشی شناخته می‌شود. ویژگی باستان‌شناسی فراپویشی را می‌توان بصورت زیر خلاصه کرد:

1. رد نظریه حد وسط بینفورد.
 2. عقاید، آراء و سمبل‌های مردم نقش مهمی در فرهنگ داشته و نبایستی فقط به عنوان تطابق با محیط بیرونی نگریسته شود. باستان‌شناسی فراپویشی دیدگاه سیستمیک فرهنگ را رد می‌نماید.
 3. رد دیدگاه ثبوتی علم و جداسازی نظریه از عمل.
 4. داده اغلب در درون خودش دارای نظریه است.
 5. تفاسیر اغلب هرمنوتیک می‌باشد.
 6. وقتی ما به تفسیر چیزی بپردازیم به این نتیجه می‌رسیم که انسان گذشته چگونه آنرا ساخته و چگونه از آن استفاده کرده است.
 7. رد تقابل بین ماده و آرمان (تقابل بین ماتریالیسم و ایده آلیسم).
 8. مکتب باستان‌شناسی فراپویشی بر قوانین جهان شمول نگاه انتقادی دارد و آن را مردود می‌شمارد.
 9. باستان‌شناسی فراپویشی بر شفافیت شیوه‌های علمی تردید داشته و آنرا مورد نقد قرار می‌دهد.
 10. باستان‌شناسی فراپویشی قانون تطور عمومی¹⁸³ و تطور عام و تطور خاص را مردود می‌شمارد¹⁸⁴.
- رویکردهایی که بعد از باستان‌شناسی پویشی به منصف ظهور می‌رسند را می‌توان در سه گروه باستان‌شناسی انتقادی¹⁸⁵، راهبرد تبیینی¹⁸⁶ و باستان‌شناسی اجتماعی فراپویشی¹⁸⁷ برشمرد.

Evolutionary generalizations¹⁸³

¹⁸⁴ منظور از تکامل و یا تطور اختصاصی این است که در میان جوامع انسانی جوامعی بوده‌اند که از نظر ابعاد و پیچیدگی سازمانی رشدی نداشته و یا اینکه فاقد یک ذخیره اطلاعاتی فرایندی بوده‌اند. اگر به سیر تطور جوامع انسانی نگاهی داشته باشیم برخی از آنها نه تنها دارای حالت ایستایی بوده‌اند بلکه سیر قهقراپی داشته و حالت رکود پیدا کرده‌اند. همچنین برخی از جامعه‌شناسان برای مشخص کردن تحولات و تجربیات خاص هر جامعه یا گروه معینی از جوامع اصطلاح تکامل اختصاصی را برگزیده‌اند.

¹⁸⁵ Critical Archaeology. تفکر انتقادی یکی از خوانش‌های تفکرات کارل مارکس است که در کشور انگلستان و در میان متفکران فلسفه تحلیلی شکل می‌گیرد و برخی از نتایج فکری آنان توسط باستان‌شناسان مورد استفاده قرار می‌گیرد. از مباحث محوری در آنجا این است که باستان‌شناسی را به مثابه یک پروژه سیاسی می‌داند و متأثر از جریان‌های سیاسی-اجتماعی روز به باستان‌شناسی می‌پردازد. از سوی دیگر به ذهنیت باستان‌شناس و تأثیری که از جامعه پذیرفته، اشاره می‌کند و تأثیر ایدئولوژی باستان‌شناس، در تبیین پدیده‌های فرهنگی و جوامع گذشته را یاد آور می‌گردد.

¹⁸⁶ Interpretive Approaches. نحوه‌ی شکل‌گیری معرفت باستان‌شناختی، تأکید این رویکرد می‌باشد. در این نگرش هیچ گونه تمایزی بین مباحث باستان‌شناختی و باستان‌شناسی قائل نمی‌شوند به این معنا که تولیدات تفکرات باستان‌شناختی را جدای از محیط باستان‌شناسی که در درون آن قرار دارند، نمی‌دانند. در اینجا هم همچون رویکرد Critical Archaeology، مخاطبان باستان‌شناسی که می‌توانند سیاسیون و دیگر اقشار اجتماع باشند، مورد توجه است. یعنی انتظارات بخش غیر باستان‌شناس از باستان‌شناس و نحوه‌ی ایجاد ارتباط بین این دو قشر مورد بررسی قرار می‌گیرد. موزه‌ها در این مقوله به عنوان فصل مشترک میان باستان‌شناسان و قشر غیر باستان‌شناس مطرح می‌گردد که چیدمان آن تلاشی برای ایجاد ارتباط و بیانگر خاستگاه‌های اندیشه‌ی باستان‌شناسان در معرفی گذشته فرهنگی است.

یکی از سوال‌های عمده و اساسی که در این نگرش به آن پرداخته می‌شود، چگونگی توان نگارش گذشته‌ی مادی است. این مطلب را می‌توان اینگونه مطرح کرد که یک شیء را چگونه می‌توان به متن برگرداند؟ ناگفته پیداست که هر کدام از موارد اشاره شده، یعنی هم شیء و هم متن، موجودیتی قائم به ذاتند و دارای خصلت‌های منحصر به فرد می‌باشند. نیز ناتوانایی متن در بیان برخی از حالات و احساسات کاملاً مشهود

در باستان‌شناسی فراپویشی توجه خاصی به پویایی‌های مواد فرهنگی می‌شود و بر اساس آن بیان می‌شود که این مواد نقش‌هایی را فعالانه در جامعه قبول می‌کنند و به ایفای نقش می‌پردازند. برای مواد فرهنگی در باستان‌شناسی فراپویشی معنا قائل می‌شوند که شامل ابعاد نمادین خاص و کارکردهای خاص یک ماده‌ی فرهنگی است که پس از دریافت انسان، باعث بروز انطباق میان رفتار انسانی و آن ماده می‌گردد. در ادامه بر این معنا تأکید می‌گردد و نقش بافتی که مواد در درون آن شکل می‌گیرند، پر رنگ می‌شود. باستان‌شناسان فراپویشی معتقدند به همان نسبت که یک متن ادبی باعث شناخت بخشی از فرهنگ می‌گردد، هر ماده‌ی فرهنگی نیز معرّف بخش دیگری از فرهنگ است. باید توجه داشت که در اینجا ماده‌ی فرهنگی بازنماینده بخشی از یک فرهنگ ذهنی نیست بلکه بخشی از خود فرهنگ است. انسان، مواد فرهنگی و متن پیرامون سه جزء از یک ترکیب را تشکیل می‌دهند. به بیان دیگر دنیای انسانی را در یک محیط فراخ‌تر شکل می‌دهند. ساختارهای اجتماعی، مسبب و قوام‌دهنده‌ی این سه جزء می‌باشند و اگر چه خود به دست انسان شکل گرفته‌اند اما رفتار انسان را نیز به نوبه‌ای محدود می‌کنند.

باستان‌شناسی پویشی تلاشی برای قانونمند کردن و علمی نمودن باستان‌شناسی بود. یکی از تلاش‌هایی که پیروان آن مکتب فکری در نظر داشتند، وضع برخی واژه‌ها و همسان‌سازی معانی آنان بود. این تلاشی بود که برای ایجاد معانی صریح و خارج نمودن معانی ضمنی از دایره‌ی تبیین از طرف باستان‌شناسی پویشی انجام شد. در ادامه نقدهایی که از سوی باستان‌شناسی فراپویشی به این امر وارد گردید، اشاره به تأثیر شرایط امروزی در خلق واژه‌ها می‌باشد. این دسته معتقد بودند که تضمینی برای معنا و کاربرد مشابه از سوی جوامع گذشته در مورد واژه‌های ابداعی امروزی، وجود ندارد.

نفوذ اندیشه‌های هایدگر در این بخش باعث توجه به نقش فعال باستان‌شناس به عنوان جزئی از گزارش باستان‌شناسی شد. به این معنا که در اینجا گریزی از وجود پیشفرض در ارائه گزارش‌های باستان‌شناسی نیست. شخص پژوهشگر هرچند متأثر از فرهنگ علمی تجربه‌گرایی قرن نوزدهم میلادی برای رد درگیر بودن خود از نوشته تلاش نماید، اما همچنان با این مسئله مواجه است که فرض می‌نماید پیشفرض ندارد. ایان هادر در این مبحث اشاره به تلاش باستان‌شناس برای شناخت از خود به مثابه یک مؤلف و بیان آنها در گزارش دارد. البته این دیدگاه متأثر از کالینگوود و رئالیسم تاریخی آن می‌باشد. کالینگوود که یک مورخ

است. ظهور رویکردهای غیرنوشتاری در باستان‌شناسی که ارائه گزارش خود را با نمایش عکس‌ها و فیلم‌ها به انجام می‌رسانند، تلاشی در جهت جبران کاستی‌ها در تبدیل یک متن مادی به یک متن نوشتاری است.

187 Post Processual Archaeology. اگر بخواهیم به ادبیات موضوعی این رویکرد باستان‌شناسی بپردازیم شاید بتوان گردون چایلد را به عنوان یکی از متفکرانی دانست که دارای اندیشه‌ای مشابه این رویکرد است. مفاهیمی از جمله بافت‌مند بودن، معنادار بودن مواد فرهنگی و یا تأثیرات وارد آمده از طرف مواد فرهنگی بر انسان از جمله مواردی هستند که در باستان‌شناسی سنتی به شکل ابتدایی‌تری به آنها اشاره شده است. اما در ادامه تفکر نئومارکسیستی مکتب انتقادی فرانکفورت و همچنین مطالعات قوم‌باستان‌شناسی‌ای که توسط ایان هادر انجام شد، در تشکیل این مشرب باستان‌شناسی سهیم هستند. اگر چه مطالعات قوم‌باستان‌شناسانه در ادامه مورد نقدهایی از سوی همین مکتب قرار گرفت و در حد یک روش باقی ماند.

انگلیسی است خود نیز تحت تأثیر سنت هرمنوتیک پیش از گادامر یعنی شلایر ماکر می‌اشد. وی در خوانش یک روایت تاریخی می‌کوشد تا از ذهنیت از پیش خود فراتر رود و به بیوگرافی راوی متن و شرایط اجتماعی - سیاسی‌ای که نویسنده در بستر آن قرار داشته نزدیکتر گردد. بر این مبناست که ایان هادر به شناخت پیش‌انگاره‌های شخص نویسا اشاره می‌نماید و بر جداسازی آنها از متن و یا شناخت تأثیر آنها بر متن و روابط بینا متنی تأکید می‌کند. یکی از راهکارهایی که برای رفع این مورد پیشنهاد شده است، سپردن امر واژه سازی به دست فعالان باستانشناسی بود. این امر باعث گرایش برخی از باستانشناسان و پیوستن آنان به باستانشناسی پست مدرن شد.

علی‌رغم انتقادات سازنده باستان‌شناسان پسا روندگرا - فراپویشی بایستی اذعان نمود که آمیزه‌های اینان بیشتر بر نفي مکتب روندگرایان بوده و همانند پست‌مدرینزم‌ها خود فاقد الگو و مکتب خاصی هستند. فرا-روندگرایان بیشتر در نفي يك فرضیه‌ها نقش داشتند تا اثبات آن. یکی از معضلات باستان‌شناسی فراپویشی این است که باستان‌شناسان جوان را بر سردوراهی تحقیقات قرار می‌دهند، چرا که خودشان در بسیاری از پژوهش‌های جاری جایگاهی ندارد. به همین خاطر برخی از باستان‌شناسان همانند فلانری و به خصوص کولین رنفرو به طرح باستان‌شناسی ادراکی-فرایندی پرداختند که ترکیبی از باستان‌شناسی روندگرا و فراروندگرا می‌باشد.

نتیجه این که باستان‌شناسی فرا روند گرا هیچ گاه نتوانست همانند باستان‌شناسان نوگرای دهه شصت و هفتاد میلادی انقلابی در تفکرات باستان‌شناسی ایجاد کند و یا با اقبال عام مواجه شود. امروزه در دنیایی بسر می‌بریم که دو جنگ بین الملل و جنگ سرد را پشت سر گذرانده و به سوی دنیای جدیدی گام نهاده که تحولات همه‌جانبه‌ای را در همه سطوح جوامع انسانی دربرخواهد داشت. بی‌شک باستان‌شناسی و جریان آزاد روز اطلاعات نقشی پویا در تفکرات باستان‌شناسی خواهند داشت و به نظر می‌رسد نسل آینده در طرح نظریه‌های جدید راهی نو خواهد پیمود. در پایان باید اشاره کرد که بر خلاف باستانشناسی فراپویشی که شامل تعدد و تکثر ذهنیت و گسترش دامنه‌ی پرسشها می‌باشد، باستانشناسی پست مدرن با رویکردهای بسیار متفاوتی متجلی می‌شود. یکی از اقدامات بی‌سابقه این گروه، خارج نمودن علم از حیطه‌ی باستانشناسی است. نفوذ اندیشه‌های مارتین هایدگر در این جنبش بسیار پررنگ است و کتابهایی همچون سرآغاز کار هنری و هستی و زمان از تأثیرگذارترین کتب در شکل‌گیری خوانش‌های اگزیستانسیالیستی از باستانشناسی است. باستانشناسی در این بینش به عنوان یک رویکرد هنری مطرح و تبیین می‌شود و برای علمی بودن یک گزاره، تنها اشاره به واقعیتی بیرونی و ماحصل تجربه بودن، کافیست. با این اقدام این رویکرد تلاش می‌کند که حیطه علم را به آن شکل که اثبات‌گراها به اندازه‌گیریهای ریاضی‌وار محدود نموده بودند، فراتر ببرد. احساسات درونی و شهودهای درونی را به بدنه‌ی تبیین‌ها بیافزاید و آنها را نه تنها هم ارز موارد اثبات‌گراها، بلکه مکمل آنها معرفی نماید.

باستان‌شناسی ادراکی¹⁸⁸

باستان‌شناسی ادراکی یکی از شاخه‌های جدید باستان‌شناسی است که سعی می‌کند تا اندیشه‌های جوامع باستان را براساس مواد فرهنگی بجای مانده را مورد مطالعه قرار دهد. یکی از پرسش‌های مهم این است که آیا می‌توان به مطالعه آنچه که در ذهن مردم می‌گذشت پرداخت؟ آیا ممکن است شعور، فکر و هوشیاری انسان را بر پایه بقایای مادی در آثار و مدارک باستان شناختی بررسی و بازسازی نمود؟ چگونه می‌توان به باستان‌شناسی ادراکی پرداخت که گسستی عمیق بین گذشته و حال وجود دارد و تداوم زمانی بین گذشته و حال دستخوش تغییرات وسیعی شده است؟ دیگر اینکه باستان‌شناسی ادراکی چیست و موضوعات مورد علاقه آن کدام است؟ آیا باستان‌شناسی ادراکی شاخه‌ای جدا از باستان‌شناسی است و یا اینکه بخشی کلی‌نگرانه باستان‌شناسی می‌باشد؟ پرسش‌هایی از این قبیل ذهن بسیاری از باستان‌شناسان را به خود مشغول کرده است. برخی نیز همانند زیگموند فروید¹⁸⁹ معتقد بودند که درک ما از فرآیند ذهن انسانها بسیار پیچیده‌تر، مشکل‌تر و عمیق‌تر از آن چیزی است که ما تصور می‌کنیم. اصولاً آیا درست است که ما نظری عمیق به تفکرات انسان‌ها داشته باشیم؟ آیا انسان‌ها همگی دارای سیستم‌های ادراکی مشابه به هم هستند و یا به عکس ادراکات جوامع انسانی بسیار پیچیده می‌باشد؟

تعریف باستان‌شناسی ادراکی: در تعریف باستان‌شناسی ادراکی آقایان کنت فلانری و جویس مارکوس¹⁹⁰ آنرا اینطور تعریف نموده اند:

"باستان‌شناسی ادراکی عبارت است از مطالعه تمامی جنبه‌های فرهنگ‌های باستانی که زائیده ذهن انسان است، مقولاتی چون گیتی‌شناسی (درک، توصیف و طبقه‌بندی گیتی)، مذهب (ماهیت آنچه که در ورای طبیعت می‌گذرد)، ایده‌ئولوژی (اصول، فلسفه، آداب و ارزشهایی که جوامع انسانی در قالب آنها سازمان می‌یابند)، نقش‌نگاری (شیوه‌هایی که جنبه‌های مختلف جهان، مسایل فوق‌طبیعی، یا ارزشهای انسانی در هنرها را به نمایش در می‌آیند)، و تمامی دیگر شکلهایی که هنجارهای دینی و نمادین انسان در مدارک باستان‌شناختی بر جای می‌ماند (فلانری و مارکوس 1379، صفحه 98)".

از دهه 1960 که باستان‌شناسی جدید باب گشت توجه عمده باستان‌شناسان به مسائل اقتصادی و استقرار و موضوعاتی از قبیل فراز و نشیب‌های جمعیت، تغییر الگوهای استقرار، خاستگاه کشاورزی و آبیاری و بهره‌برداری انسان از زمین و گیاهان و جانوران معطوف گشت. این دسته از باستان‌شناسان ثبوتی معتقدند که ما به دو دلیل قادر نخواهیم بود که به مطالعه اندیشه‌های جوامع باستان بپردازیم. یکی اینکه از منظر علمی هیچ وقت نخواهید توانست بفهمید که چه چیزی در

¹⁸⁸ Cognitive archaeology

¹⁸⁹ Sigmund Freud

¹⁹⁰ مقاله *باستان‌شناسی ادراکی* کنت فلانری و جویس مارکوس توسط آقای دکتر عیدی در کتاب "باستان‌شناسی نظری" در سال 1379 ترجمه گردیده است.

اذهان افراد می گذشت و این مقولات فراتر از چهارچوب های علمی است. دوم اینکه باستان شناس اعمالی از جوامع انسانی را مطالعه می کند که بصورت بقایای باستانی همانند سنگ و استخوان در دو بعد زمان و مکان بجای مانده است. به نظر یک باستان شناس روند گرا ما فقط قادر به مطالعه سیستم های فرهنگی گذشته، تغییرات پویایی آنها و چگونگی تطابق انسان با محیط طبیعی می باشیم و هیچ ضرورتی ندارد که به مطالعه ذهنیات مردم و به موضوعات کم اهمیت بپردازیم. رجوع به عوامل ذهنی و درک ادراکات انسانها دارای خطاهای بسیار زیادی است. این دسته از باستان شناسان که به اثبات گرایی اعتقاد داشتند و در روش شناختی سرآمد دیگر باستان شناسان بودند بیشتر بر باستان شناختی اقتصادی تاکید داشته و معتقد بودند که شالوده سیستم های فرهنگی را فعالیت های اقتصادی تشکیل می دهد.

با توجه به محدودیت های باستان شناسی پویشی- عملکردی مشرب فکری نویی در طول دهه هشتاد و نود ظهور کرد که بنام باستان شناسی ادراکی معروف گشت. این دسته از باستان شناسان معتقد هستند که بایستی راه هایی یافت تا بتوان ارزشها، عقاید، باورها و فرایند ادراکی را که انسان را از دیگر موجودات متمایز می سازد را مطالعه نمود. در حالی که این مکتب فکری در اصل وفادار به باستان شناسی پویشی است ولی بعضی از راهبردهای باستان شناسی فرا-پویشی را نیز مورد استفاده قرار داده است. به بیراهه نخواهیم رفت که اگر ادعا شود که باستان شناسی ادراکی ترکیبی از باستان شناسی پویشی و فراپویشی است. باستان شناسی ادراکی تاکید بر تشریح داشته تا بر توصیف صرف. این دسته از باستان شناسان نه تنها اصرار دارند که فرضیه ها می بایستی دارای چهارچوب باشند بلکه معتقدند که این فرضیات بایستی آزمایش پذیر باشند. بعضی از تفاوت های باستان شناسی ادراکی با باستان شناسی پویشی و عملکردی بصورت زیر است:

1. تاکید بر اهمیت جنبه های سمبلیک و ادراکی جوامع اولیه.
2. اعتقاد به نقش فعال ایدئولوژی در درون جامعه (همانند مارکسیستهای جدید)، به این صورت که ایدئولوژی روی افکار فرد تاثیر می گذارد. مثلاً رنفرو و زابرو به این مسئله تاکید داشتند که ما می توانیم مذهب و رفتارهای پرستش را در بین شواهد باستان شناسی مطالعه کنیم و اصولاً تقابلی بین راهبرد های علمی و باستان شناسی ادراکی وجود ندارد.
3. فرهنگ مادی نقش فعالی در زندگی روزمره دارد. افراد و جامعه واقعیت های اجتماعی خود را می سازند و فرهنگ مادی نقش مکمل را در این ساختار دارد.
4. نقش کشمکشهای داخلی در درون جامعه موضوعی است که می بایستی بطور کامل مورد توجه قرار گیرد. مارکسیستها نیز همیشه علاقمند به طرح يك چنین مباحثاتی در باستان شناسی بودند.

در بین پژوهش هایی که از رهیافت های باستان شناسی ادراکی استفاده شد می توان به مقاله معروف فلانری و مارکوس اشاره کرد. این دو ضمن تاکید بر این نکته که باستان شناسان بایستی مراقب افرادی باشند که

باستان شناسی دفتری را رواج ندهند، رشته ای که نه کار میدانی را می طلبد و نه تحلیل های موشکافانه و در آن خیالبافی های ذهنی جای تحقیقات باستان شناسی را نگیرد. همچنین باستان شناسی ادراکی نبایستی راه خود را از باستان شناسی جدا نماید و اگر می خواهد اصولی بودن و علمی بودن خود را حفظ کند باید بخشی از باستان شناسی باقی بماند. اگر باستان شناسی ادراکی راه خود را از باستان شناسی جدا کند دیری نمی گذرد که افرادی بی کفایت و دغل کار آنرا به بازار مکاره ای بدل می کنند. این دو چهار موضوع باستان شناسی ادراکی را در مطالعات خود کنجانده اند که البته بیشتر مقولات باستان شناسی ادراکی نیز در حد و اندازه همین چهار پارامتر است که عبارتند از: گیتی شناسی، مذهب، ایدئولوژی و نقش نگاری.

گیتی شناسی: فلانری و مارکوس گیتی شناسی را این طور تعریف کرده اند: نظریه یا فلسفه خاستگاه و ساختار کلی گیتی، اجزاء، مولفه ها و قوانین آن، بویژه قوانین مربوط به متغیر هایی چون فضا، زمان و علت و معلول، تصور مردم از اینکه گیتی چگونه سازمان یافته بر مذهب و جهان بینی آنان تاثیر دارد (فلانری و مارکوس 1379، صفحه 100). در کاربرد گیتی شناسی به دو نمونه می توان اشاره کرد که چگونه تصور مردم باستانی از گیتی بر سیستم اقتصادی و استقراری آنان تاثیری عمیق داشت. یک نمونه مربوط به عقاید یونانیان و رومیان باستان است. یونانیان باستان زیست محیط طبیعی را حوزه فعالیت های خدایان می دانستند و ایزدان و ایزد بانوان فراوانی در طبیعت وحشی ماوا داشتند. در نتیجه یونانیان باستان بیشه های موسوم به آلسوس را دست نمی زدند و مقدس می شمردند. در این دوره دولت شهرهای یونان باستان از جنگلها مواظبت نموده و در برخی از بیشه ها هر نوع قطع درخت به شدت ممنوع کرده بودند. برخلاف یونانی ها رومیان باستان برخوردی سودجویانه از جنگلها داشتند و بعد از اینکه به قطع درختان بیشه ها می پرداختند خوکی را قربانی می کردند و دعایی می خواندند تا با احساسات جریحه دار شده ایزد یا ایزدبانویی را که در بیشه آن ماوا داشت الیتام بخشند. یک چنین رویکردی باعث تخریب شدید زیست محیط منطقه در روم باستان شده بود.

مذهب: فلانری و مارکوس مذهب را اینطور تعریف کرده اند: مجموعه ای از عقاید که به نیرو یا نیروهای فوق بشری مربوط می شود. این نیروها خالق و یا فرمانروای گیتی اند و باید از آنان اطاعت کرد. در باره نقش مذهب بر اقتصاد جوامع انسانی می توان به اوضاع بازرگانی هند در سده های اولیه میلادی اشاره کرد. این مطالعات نشان می دهد که چگونه مذهب بر روابط بازرگانی و معادلات منطقه ای آن زمان هند تاثیر شگرفی به جای نهاد. داستان از این قرار است که وسپازین امپراتور روم صادرات فلزهای گرانبها را از امپراطوری روم به خارج ممنوع کرد و باعث اخلاص در بازار طلای هند شد. در این زمان هند با دو مشکل دیگری در زمینه تامین منابع طلا روبرو بود. اول به علت اینکه عشایر کوچ نشین در سرحدات سرزمین باختر مشکلاتی به پا کرده بودند و راه طلای هند را که از سیبری می آمد بسته بودند. از طرفی گرچه طلا در شبه جزیره مالزی، جاوه و جزایر جنوب دریای چین

بسیار زیاد بود ولی به علت اینکه در مذهب برهمنی تماس مومنان برهمنی با غیر هندیان را آلوده کننده می دانست لذا برهمنان نتوانستند به دریانوردی پرداخته و به تجارت با قوم های غیر پاك به پردازند. این وضعیت تا آنجا ادامه داشت که مذهب بودیسم در هند پدیدار گشت. در مذهب بودایی برتری مذهبی و نژادی معنایی نداشت و لذا ظهور دین جدید باعث شد که سیل طلای مناطق خاور دور به بازار هند روانه گردد و هندیان از طریق دریانوردی به تجارت با ساکنان مالزیای و غیره بپردازند.

ایدئولوژی: از منظر فلانری و مارکوس ایدئولوژی را می توان اینطور تعریف کرد: مجموعه ای از عقاید، اساطیر، و نمادها که يك نهضت، نهاد، طبقه یا گروه اجتماعی را مشخص می کند. تمامی باستان شناسانی که فرایند شکل گیری جوامع طبقاتی را مورد مطالعه قرار می دهند رویکرد خاصی به ایدئولوژی دارند. مطالعات جاناتان فریدمن در زمینه قوم نگاری مثال خوبی در این زمینه است. نامبرده در کوه های برمه و مردمی که به نام کاجین معروفند تحقیقات مردم نگاری را انجام داد. این جوامع چگونگی گذر از جوامع بی طبقه به طبقاتی را تجربه کردند و در این بین ایدئولوژی نیز در چرخه این تغییرات بی امان نماند. این مطالعات نشان می دهد که چگونه با تغییر در اوضاع اجتماعی در ایدئولوژی جامعه نیز تغییر حاصل میشود. به این معنا که وقتی جامعه بصورت رتبه ای در آمد یکی از خاندانهای محلی روح روستا را به انحصار خود در آورد. بدین ترتیب ریاست به همان خاندان منتقل شد که تبارش به همان جدی می رسید که تمامی زمینهای روستا را در کنترل داشت. در همین هنگام ارواح مینوی تغییر کردند و مطابق قوانین دنیوی رتبه دار شدند. در این مواقع خاندانی که به ریاست رسیده، نیای خود را به رئیس ارواح مینوی منتقل کرده و بدین طریق واسطه بین جامعه و جهان ماوراء طبیعی شد.

نقش نگاری: نقش نگاری از يك سو به معنی نقر کردن یا نگاشتن نقشی است و از سوی دیگر به معنی تحلیل نقوش. این روزها بیشتر معنای دوم نقش نگاری است. منظور از نقش نگاری تحلیل روشهایی است که مردم باستان اشیا یا مفاهیم مذهبی، سیاسی، ایدئولوژیک، یا گیتی شناختی را در هنرشان نشان می دهند. فلانری و مارکوس معتقدند که اگر منابع و اطلاعاتی مکتوب و تاریخی در باره گیتی شناسی، مذهب، یا ایدئولوژی مردم باستان بسیار بدانیم، آنگاه تحلیلی علمی است. اما در مواردی اگر اطلاعاتی در دست نیست "نقش نگاری" به مبحثی در حد داستانهای تخیلی بدل می شود. در این قبیل موارد، هنر فرهنگ باستانی به لکه ای از جوهر مبدل می شود که نویسنده تصورات ذهنی خود را در آن می بیند. در معدود مواردی باستان شناسان توانستند از طریق نقش نگاری به مفاهیم مذهبی، سیاسی، و گیتی شناختی جوامع باستان اطلاعاتی را استخراج کنند. به طور مثال مطالعات لینارس در زمینه هنر باستانی آمریکای مرکزی از جالب توجه ترین کارها در این زمینه است. مطالعات لینارس براساس داده های واقعی بوده و برخلاف کسانی که ادعا می کنند از توان زیبایی شناختی بسیار حساسی برخوردارند و اسفبارترین نمونه های مطالعات نقش نگارانه را به بار می آورند. خانم لینارس برای مطالعات نقش نگاری به داده های قبور

مکشوفه از محوطه باستانی در ایالات مرکزی پاناما را برگزید که به جوامع خان سالار (حاکم نشین) تعلق داشت. تاریخ استقرار این گورها به 500 تا 1500 میلادی می‌رسید و جدیدترین آنها به زمانی می‌رسید که سپاهیان اسپانیا به پاناما رسیدند. لینارس در تحلیل هایش از چهار دسته از مدارك استفاده کرده بود که عبارتند از: (1) مدارك مکتوب در باره جوامع خان سالار پاناما در قرن شانزدهم (2) اطلاعات موجود در باره تنوع گونه های جانورانی که در جنگل های حاره پاناما زندگی می کردند (3) داده های باستان شناختی در باره بافت گورها و ظروفی که در آنها پیدا شده و (4) تنوع موضوعات و یا نقش مایه هایی که بر روی ظروف سفالی نقش داشتند.

مدارك مکتوب نشان می دهد که در قرن شانزدهم جنگ و رقابت شدیدی بین جوامع خان سالار در گرفته بود و دامنه این رقابت در رنگ آمیزی و خال کوبی های روی بدن نیز کشانده شد و خانها سعی میکردند از نقوش نمادین بعنوان سبیل قدرت استفاده کنند. سبک هنری مرکز پاناما بر نظامی غنی از نمادها تکیه داشت و از نقش مایه های جانوری برای بیان شجاعت و تهور بهره می گرفتند. با یک چنین رهبردی لینارس با مطالعه نقش مایه های روی سفال، و دیگر داده ها توانست رتبه اجتماعی و ایدئولوژی جوامع ساکن در آمریکای مرکزی را مورد مطالعه قرار دهد.

با این حال فلانری و مارکوس با دقت و وسواس زیادی به باستان شناسی ادراکی نگریسته و معتقدند که رهیافتی را نمی توان یافت که به اندازه باستان شناسی ادراکی برای دغلکاری، خیال پردازی، شارلاتان سازی و کهالت ذهنی امکانات مهیا داشته باشد. بعید است باستان شناسی بتواند نمونه ای تقلبی از مواد گیاهی بسازد اما نمونه های فراوان مذهب، ایدئولوژی و گیتی شناسی های خیالی می بینیم که گروهی تحت عنوان باستان شناسی ادراکی به معرفی آن پرداخته اند. لازمه باستان شناسی اقتصادی کاری زیاد و طاقت فرسا شامل بررسی های میدانی، کاوشهای گسترده، الک کردن و شناورسازی، شناسایی موشکافانه بقایای گیاهی و جانوری و غیره و ذالک است. باستان شناسان ادراکی صبر و حوصله کارهای سخت میدانی را ندارند و راهی میانبر را برگزیده و به جای زحمت به استعداد، بینش و ذکاوت نیاز دارند، چون از موهبتی ویژه بهره مندند که دیگران از آن محرومند. با این اوصاف اگر پژوهش گری بخواهد به باستان شناسی ادراکی بپردازد بایستی اطلاعات فراوانی از جنبه های مادی و اقتصادی و اجتماعی و غیره داشته باشد تا بتواند به طور مناسبی وارد ادراکات شود. اما اگر زمانی که اطلاعات زیادی در دست نیست همانند دوره نوسنگی بازسازیها بیشتر به داستان های خیالی خواهد انجامید و همین بازسازی های خیالی است که هر پیکرک گلی را به یک الهه باروری و هر قلوه سنگ بد ریخت را یک سنگ مقدس بدل میکند. گرچه فلانری و مارکوس به باستان شناسی ادراکی پرداختند ولی باید توجه نمود که ایندو سعی نمودند که از رهیافتهای ادراکی نیز درکی از کاربری محیط زیست و تاثیر مذهب بر بازرگانی و تاثیر ایدئولوژی بر شکل گیری رتبه بندی اجتماعی بپردازند. متأسفانه در ایران باستان شناسی ادراکی به بدترین نحو

معرفی شده است و بسیاری که خود را طرفدار این مکتب می دانند از درک رویدادهای فرهنگی جوامع گذشته عاجز مانده و آنهایی که تا بحال ادعای باستان شناسی ادراکی را نمودند تا بحال نتوانستند کار تحقیقاتی مناسبی را انجام دهند که در آن بطور عملی مواد فرهنگی را از بعد باستان شناسی ادراکی تفسیر کنند. بهرحال باستان شناسی ادراکی در ایران مد شده و تنور بدون نان آن گرم است.

برخلاف فلانری در انگلستان پژوهش های رنفرو نقش زیادی در تعدیل انتقادات در نسبت به باستان شناسی ادراکی داشت. رنفوو راهبرد نویی در مطالعه اندیشه و فکر مردم باستان که تحت عنوان *Ancient mind* معروف گشت را بنیان نهاد که می توان به آن باستان شناسی ادراکی روند-محور (باستان شناسی ادراکی -پویشی) نیز نام نهاد. رنفرو می گوید هنر و نوشتار عصر باستان منبعی غنی برای باستان شناسی ادراکی است. رنفرو با درک این مسئله که شناخت ادراکات جوامع انسانی فاقد ادبیات کاری پیچیده و سختی است در مطالعات خود به سیستم توزین محوطه باستانی موهنجودار تمدن ایندوس رجوع کرد که قدمت آن به 2000 قبل از میلاد می رسد. در این محوطه باستانی تعداد زیادی مکعب های سنگی رنگین بدست آمد که از آنها برای وزن کردن مورد استفاده قرار داده بودند که نشانگر نظام حسابداری، تقسیم اعداد کوچکتر به بزرگتر می باشد. کشف یک چنین اشیاء ساده ای بما کمک میکند تا مفاهیم انتزاعی و سمبل های اندازه گیری را که در آن جوامع مورد استفاده قرار می گرفت را مورد مطالعه قرار دهیم. پژوهش های رنفرو در دو موضوع سمبلها و نماد های سمبل ها در جوامع گذشته و همچنین باستان شناسی آئینی از مشخصات کنگاش های وی در این زمینه است. رنفرو سعی نمود تا ضمن تعدیل دیدگاه لوئیس بیزفورد که می گوید اینکه بدانیم تفکر و اندیشه انسانها در گذشته چه بوده است ارزشی ندارد سعی کرد تا نشان دهد که تا چه حد شناخت سمبلها می تواند در مطالعات باستان شناسی مفید باشد. بهمین نحو وی سعی دارد که با مشخص کردن و نشان دادن معیارهایی که چه شیئی و یا مکانی دارای ارزش آئینی و غیر آئینی است را مشخص کند.

باستان‌شناسی مارکسیسم

باستان‌شناسان مارکسیسم، متاثر از نفوذ آراء و نظریات کارل مارکس (1818-1883 م) هستند که در تبیین و تفسیر داده‌های باستان‌شناختی از راهبرد مارکسیسم بهره برده اند. آثار کارل مارکس بر تمامی ابعاد و جنبه‌های اندیشه اجتماعی - سیاسی قرن بیستم تأثیری ژرف، شگرف و غیرقابل انکاری گذاشت. از آنجا که تولد مارکسیسم به موازات تولد علمی و توسعه باستان‌شناسی چونان یک نظام مطالعاتی علمی بود، پس جای شگفتی نیست که در باستان‌شناسی بسیاری از کشورها، تأثیر مارکسیسم مشهود است؛ با وجود این، اندیشه مارکسیستی در باستان‌شناسی امروز با اندیشه مارکسیستی یک سده پیش بسیار متفاوت است و نمی‌توان آن دو را یکسان دانست. اندیشه‌های مارکسیستی‌امروزی با بسیاری از نظریات اساسی و راهبرد های فلسفی دیگر در علوم اجتماعی و تاریخ چنان در هم آمیخته است و بسیاری از محققانی که خود را مارکسیست نمی‌دانند، خواهی نخواهی تحت تأثیر مستقیم یا غیرمستقیم مارکسیسم هستند. گستره مطالعاتی آثار مارکس وسیع است و خود مارکس‌هرگز یک اندیشه جزمی و ثابتی نداشت و حتی خود را مارکسیست هم ننامید. شاید بهتر است گفته شود که مارکسیسم یک سنت پژوهشی و تحقیقاتی است که با آثار و مطالعات باستان‌شناسان همپوشانی دارد و یا بر آنها تأثیر می‌گذارد. (Tilley 2000:344-345).

مارکس بر این باور بود که جامعه را بدون شناخت تاریخ و عوامل و قوای اجتماعی مؤثر بر روند تحولات اجتماعی آن نمی‌توان شناخت؛ بنابراین برای جامعه‌شناسی داشتن یک بعد تاریخی را ضروری می‌دانست. از نظر مارکس جوامع از مجموعه ای از تضادها و کشمکش‌هایی درونی شکل می‌گیرد که این کشمکش‌ها منشأ و خاستگاه تغییرات بزرگ در جوامع است (Gosden 1999:105-106). مارکسیست‌ها جوامع بشری را بر اساس شیوه تولید آنها تعریف و تبیین می‌کنند؛ شیوه تولید بر اساس عوامل تولید (علم، فناوری و دیگر منابع طبیعی و انسانی) و روابط تولید (شیوه‌هایی که طبق آنها مردم با دیگر امکانات تولیدی و توزیع کالا در ارتباط هستند) شکل می‌گیرد (Shaw & Jameson 2002 : 382). همچنین ایشان سرچشمه های تحولات اجتماعی و سیر تطور اجتماعی را درون جامعه جستجو می‌کنند و بر عوامل درونزا تأکید دارند (بیتس و پلاگ 1375:84). از نظر باستان‌شناسان مارکسیست، باستان‌شناسی نیازمند یک چهارچوب فلسفی و نظری برای هدایت و راهنمایی تفسیر آثار گذشته است؛ جهت درک گذشته، لازم است تا گروه‌های اجتماعی که در گذشته کار ابزارها را ساخته و به‌کار برده‌اند و نیز چگونگی و چرایی تحولات در این گروه‌های اجتماعی درک شود؛ و نیز از آنجا که باستان‌شناسی در زمان‌حاضر قرار دارد، پس نمی‌تواند از تأثیرات جامعه و سیاست معاصر به دور باشد (Tilley 2000: 344-345).

مارکسیسم بر شناخت روابط اجتماعی و قدرت در جامعه باستان تأکید بسیار دارد و از آنجا که مارکسیسم مکتبی فکری است که بر باستان‌شناسی تأثیر بسیار نهاده است، در نتیجه توانست برای اولین بار مفاهیمی را در مطالعات باستان‌شناسی مطرح کند که دیگر مکاتب

باستان‌شناسی از آنها اغماض کرده بودند؛ مفاهیمی چون برخورد طبقات، تضاد و کشمکش، عدم تساوی و بهره‌کشی؛ همچنین مارکسیسم بود که در باستان‌شناسی بر ایدئولوژی و درک آن در جامعه باستان تأکید کرد و گام‌های اولیه را برداشت؛ از همین رو می‌توان گفت وجود چنین مفاهیمی است که باستان‌شناسان مارکسیست را با سیاست مرتبط می‌کنند. مارکسیسم انسان‌شناسان و باستان‌شناسان را به شناخت و درک عوامل کشمکش و برخورد های اجتماعی تشویق و بر نقش مازاد محصول و نیروی کار تأکید می‌کند (Saitta 1994).

مفاهیم مارکسیستی در باستان‌شناسی، توانست با ترکیب و امتزاج با دیگر مکاتب و مفاهیم، مکاتب جدیدی را شکل دهد؛ برای مثال، از پیوند باستان‌شناسی مارکسیستی با ساختارگرایی¹⁹¹ و آنتی پوزیتیویسم¹⁹² (ضد ثبوت گرایی) در دهه 1980 م باستان‌شناسی نمادین¹⁹³ شکل گرفت؛ یا اینکه مبحث باستان‌شناسی نظام‌های اجتماعی در مرحله ماقبل‌تشکیل دولت ترکیبی است از مفاهیم مارکسیسم جدید با کارکردگرایی/اقتصادی¹⁹⁴ و نظریه سیستم‌ها. همچنین نظریات مارکسیسم جدید در شکل‌گیری و پیدایش مکتب باستان‌شناسی پسا پویشی بسیار تأثیر داشت (Shaw & Jameson 2002: 382-383). باستان‌شناسان مارکسیست کوشیده‌اند تا با کاربرد داده‌های باستان‌شناختی، قوانین وقواعد روند تاریخی جوامع بشری و درستی مفاهیم مارکسیستی را نشان دهند و در گام اول تلاش کرده‌اند تا تحولاتی را تبیین کنند که پیش از تاریخ اتفاق افتاده است؛ حال آنکه باستان‌شناسان نئومارکسیست بر این‌باور هستند که نظریات مارکس نیازمند تجدید نظر است و با توجه به پژوهش‌های اخیر می‌توان بر ابعاد آن افزود؛ آنان مفاهیم مارکسیست‌هایی چون فوکو¹⁹⁵ و آلتوسر¹⁹⁶ را در باستان‌شناسی به کار گرفته‌اند (دارک 36:1379؛ Trigger 1989: 223). بان و رنفرو (Bahn & Renfrew 1991: 414) آراء و عقاید مارکسیسم و تأثیر آن بر باستان‌شناسی را در ششمین مقوله زیر دسته‌بندی کرده‌اند:

- 1) تکامل گرایی: مارکسیسم می‌کوشد تا فرایندهای تحول را در تاریخ بشری، از طریق مبانی کلی درک کند.
- 2) ماتریالیسم: تولید نیازهای ضروری و مادی زندگی را واقعیت‌گریز ناپذیر وجود و حیات بشری می‌داند.
- 3) کلیت‌گرایی: بر روابط میان بخش‌ها و اجزاء یک جامعه در چهارچوب کلیت و تمامیت جامعه تأکید می‌کند.
- 4) تقسیم‌بندی جوامع بشری بر اساس شیوه تولید: ماقبل سرمایه داری، کمونیسم اولیه، شیوه تولید باستانی یونانی و روم، شیوه تولید آسیایی و شیوه تولید فئودالی.
- 5) کشمکش‌عامل تحول: تغییر و تحولات اجتماعی درون یک جامعه برخاسته از تضاد و کشمکش عوامل تولید (شامل تکنولوژی) و روابط تولید (سازمان

¹⁹¹ Structuralism

¹⁹² Ant positivism

¹⁹³ Symbolic Archaeology

¹⁹⁴ Economic Functionalism

¹⁹⁵ Foucault

¹⁹⁶ Althusser

اجتماعی) است؛ همچنین اگر جامعه‌ای در مرحله طبقاتی قرار داشته باشد، کشمکش میان طبقات نیز عاملی بسیار مهم است.

6) رابطه روبنا و زیربنای جامعه: در مارکسیسم سنتی روبنای ایدئولوژیکی جامعه و کل نظام اعتقادات جامعه از زیربنای اقتصادی و شیوه تولید تابعیت می‌کند اما در مارکسیسم جدید و یا نوگرا این رابطه متقابل است. مارکس تاکید داشت که در صورت تحول اقتصادی در جامعه، ایدئولوژی جامعه نیز متحول می‌شود.

نگاهی به روند شکل‌گیری باستان‌شناسی مارکسیسم در اتحاد جماهیر شوروی سابق (روسیه) دوره NEP¹⁹⁷

سرآغاز راهبرد مارکسیستی در باستان‌شناسی را باید با انقلاب سوسیالیستی سال 1917م. روسیه مصادف دانست؛ زیرا با تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود که حزب حاکم کمونیست در راستای سیاست‌های فرهنگی خویش، اندیشه‌های مارکسیسم را در متن و بستر جامعه به جریان انداخت و باستان‌شناسی نیز از این جریان بی‌بهره نماند. دوره NEP یا سیاست جدید اقتصادی که از 1921 آغاز شد و تا 1930 ادامه یافت، دوره‌ای است که در آن شالوده‌های مکتبی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شوروی تثبیت شد و حزب حاکم کمونیست به مارکسیستی کردن فضای جامعه پرداخت؛ با وجود این، هر چند که نپ به عنوان دوره طلایی تفکر مارکسیستی در شوروی توصیف شده است، اما مدارک چندانی در دست نیست تا بتوان نشان داد که اکثریت باستان‌شناسان شوروی نیز مارکسیستی می‌اندیشیده اند (Trigger 1989: 216). دوره نپ را می‌توان دوره دکترین یافتی مار¹⁹⁸ دانست. نیکولایی مار¹⁹⁹ از باستان‌شناسان معروف روسیه بود که دکترین یافتی را برای مقابله با دکترین زبان‌های هند و اروپایی-پیشاز انقلاب روسیه- مطرح کرد. مار با هدف ادامه مطالعه بر روی دکترین یافتی، ناچار گشت تا به حزب کمونیست شوروی ملحق شود و دکترین خود را با آموزه‌های مارکسیسم سنتی درهم آمیزد؛ در مقابل آن، حزب نیز از وی حمایت کرد؛ هر چند که دکترین یافتی مار در پیشبرد و تکامل راهبردهای مارکسیستی در باستان‌شناسی اصلاً مفید و مؤثر واقع نگشت و بیشتر مخرب بود تا اینکه سازنده (Miller 1956: 49; Thompson 1965).

می‌توان گفت که در دوره نپ، ساختار مراکز آموزشی-پژوهشی شوروی هنوز غیر مارکسیستی بود و اندیشه‌های مارکسیسم در آن راهی نداشت؛ پیشتر از آن، باستان‌شناسان روسیه تزاری تحت تأثیر اسکار مونتلیو²⁰⁰ محور پژوهش‌های خود را مکتب شکل‌گرا²⁰¹ قرار داده بودند که در آن صرفاً ریخت‌شناسی و گونه‌شناسی و طبقه‌بندی اشیاء باستانی اهمیت داشت تا اینکه جامعه و بسترهای فرهنگی سازنده آن آثار و اشیاء؛ بنابراین، اشیاء و آثار باستانی یک فرهنگ را با فرهنگی دیگر مقایسه کرده و به

New Economy Policy¹⁹⁷

Japhetic Doctrine¹⁹⁸

N.Marr¹⁹⁹

Oskar Montelius²⁰⁰

Formalist School²⁰¹

استنتاج می‌پردازند بی‌آنکه پارامترهای زمانی، مکانی، اجتماعی و زیست محیطی را در نظر آورند. از نظر فرمالیست‌ها، تحول در شکل و کارکرد اشیاء و ابزار نه تنها معلول تحولات و توسعه فرهنگی جامعه نیست بلکه باید آن را حاصل تأثیر يك فرهنگ یا عامل خارجی و بیگانه دانست (Miller 1956: 50). در دوره نپ نظریات غیر مارکسیستی متفاوت و متعددی در باستان‌شناسی شوروی ترویج شد و محور مطالعات باستان‌شناسان قرار گرفت. دکتر تان²⁰²، مردم‌نگار و تاریخ‌نگار فرهنگ مادی و مدیر موزه تاریخ ادیان آکادمی علوم روسیه، نظریه حوزه های فرهنگی²⁰³ را تبلیغ و ترویج می‌کرد که در آن تمامی فرهنگ‌های جهانی به چند حوزه محدود تقسیم می‌شدند و هر فرهنگی به يك حوزه تعلق داشت؛ در این نظریه، هر فرهنگی زمانی توسعه می‌یافت که يك فرهنگ برتر همسایه که در حوزه ای برتر قرار داشت بر آن تأثیر بگذارد و در واقع فرهنگ‌ها توسعه نمی‌یابند بلکه به حوزه‌ای توسعه یافته منتقل می‌شوند. دومین نظریه رایج در این دوره، نظریه سیکلی²⁰⁴ است. در نظریه سیکلی، توسعه فرهنگی حالت سیکلی و چرخشی دارد و پیشرفت مستقیم و مطلق نیست؛ هر فرهنگی به چرخه فرهنگی دیگری متصل است که بارها و بارها در گذر تاریخ بشر حادث و تکرار شده است (Miller 1956: 53-54).

از دیگر نظر یا تغییر مارکسیستی دوره نپ باید به نظریه مهاجرت که در آن تحولات فرهنگی يك جامعه نتیجه مهاجرت و مهاجر پذیری است اشاره شود. در کنار این نظریه، نظریه انتشارگرایی فرهنگی نیز هواداران خاص خود را داشت. نظریه گرایش ملی گرا²⁰⁵ که به توسعه مستقل فرهنگ‌های ملی گوناگون باور داشت را ماکارنکو²⁰⁶، رودینسکی²⁰⁷ و آکچوکراکلی²⁰⁷ ترویج می‌کردند. نظریه تأثیر جوامع پیشرفته امروزی بر جوامع عقب افتاده و بویژه پیش از تاریخی به نظریه مدرنیته معروف بود و نژاد پرستان هم از نظریه برتری نژادی بهره می‌گرفتند که انسان‌ها را به دو گروه نژاد برتر و سازنده فرهنگ و نژاد فروتر و گیرنده فرهنگ تقسیم می‌کرد. در يك جمع بندی، در دوره نپ، باستان‌شناسان شوروی به روابط اجتماعی اقتصادی جامعه‌ای که فرهنگ مادی را تولید کرده است، توجهی نداشتند و فرهنگ مادی نه به عنوان منبعی برای احیاء فرایندهای فرهنگی و تاریخی بلکه به صورت اشیایی صرفاً مجرد و مستقل از متن و بستر خویش مطالعه می‌شد؛ در باستان‌شناسی، ماتریالیسم تاریخی هیچ جایگاهی نداشت؛ حال آنکه باستان‌شناسی دانشی است ماهیتاً ماتریالیستی، چونکه با ماده سروکار دارد (Miller 1956). بررسی متون باستان‌شناختی دوره نپ آشکار می‌کند که راهبرد مارکسیستی در باستان‌شناسی هیچ جایگاهی نداشته است و اندیشه‌های ماقبل انقلاب 1917 هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند. دکترین یافتی مار که در حاکمیت لنین به شدت تشویق و ترویج می‌شد، تنها در حاکمیت استالین بود که به عنوان يك دکترین ضد مارکسیستی محکوم و

N.A.Tan²⁰²
Theory of cultural spheres²⁰³
Cyclical theory²⁰⁴
N.Makarenko²⁰⁵
M.Rudinski²⁰⁶
Akchokrakly²⁰⁷

رانده شده اندیشه‌های مارکسیستی زمانی به باستان‌شناسی شوروی راه یافت که مکتب و اندیشه تاریخ فرهنگ مادی پایه ریزی گشت (Miller 1956).

دوره پس از NEP

با پایان دوره نپ، عصر نظریات مارکسیستی در باستان‌شناسی شوروی فرا رسید؛ این دوره نه به صورت یک تحول نظری در باستان‌شناسی بلکه به شکل یک انقلاب جبری سیاسی آغاز شد. به تشخیص حزب کمونیست، تمامی دفاتر و مؤسسات باستان‌شناسی غیر مارکسیستی تعطیل و باستان‌شناسان آن بازنشسته، اخراج یا تبعید شدند. آن دسته از دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی دانشگاه‌ها که عضو شاخه جوانان حزب کمونیست بودند، استاتید غیر مارکسیست را از کلاس‌ها بیرون راندند و دیری نگذشت که فریاد ماسکت را در بیاور و چهره واقعی خود را نشان بده و با نظر شما درباره مارکسیسم چیست؟ از کلاس‌های درس برخاست؛ اما با وجود این، هنوز کسی به راستی نمی‌دانست که باستان‌شناسی مارکسیست چیست و چه تفاوتی از باستان‌شناسی بورژوا دارد؟ درحقیقت، باستان‌شناسی مارکسیست نه یک راهبرد نظری با چهار چوب نظری مشخص بلکه نوعی تقسیم بندی و مقابله با آنگونه از باستان‌شناسی بود که بورژوا نامیده می‌شد. حرکت نسل جدید باستان‌شناسی شوروی مصداق گفتار باکونین²⁰⁸ بود که می‌گفت: "روح انقلاب راستین در تخریب تجلی می‌یابد تا اینکه سازندگی" (Miller 1956: 74). در سال 1929 پروفیسور ولادیسلاو راودو نیکاس²⁰⁹ با انتشار مقاله‌ای با نام راهبرد تاریخ فرهنگ مادی²¹⁰ مارکسیست را تئوریزه کرد. راودو نیکاس (1894 م) جامعه‌شناسی بود که به باستان‌شناسی میدانی روی آورده بود و می‌کوشید تا عصر نظام فئودالی را تئوریزه کند؛ وی اعلام کرد که تاریخ فرهنگ مادی می‌باید جایگاه شایسته خود را در باستان‌شناسی شوروی بیابد و باستان‌شناسی کهن را کنار بزند. دیری نگذشت که کمونیست‌ها، واژه "تاریخ فرهنگ مادی" را به جای واژه باستان‌شناسی پیشنهاد کردند که از نظر ایشان واژه‌ای بورژوازی بود (Miller 1956: 75-76, 114; Trigger 1989: 217). در کنگره ماه می سال بعد، کمونیست‌ها با طرح این دیدگاه که باستان‌شناسی باید با قطع رابطه از تاریخ، در چهارچوب مارکسیسم متدلوژی خاص خود را برای مطالعه رفتار انسان گذشته توسعه دهد به مخالفت برخاستند (Trigger 1989: 218). در کنفرانس باستان‌شناسی و مردم‌نگاری سال 1931 م. بود که سرانجام باستان‌شناسی مارکسیست رسماً اعلام موجودیت کرد و شماری از باستان‌شناسان قدیمی برای آنکه بتوانند به کار خویش ادامه دهند و تسویه نشوند، خود را مارکسیست اعلام کردند (Miller 1956: 76).

در عصر مارکسیستی کردن باستان‌شناسی شوروی در دوره پس از نپ بود که باستان‌شناسان شوروی به مطالعه بقایای مادی با هدف درک و بازسازی جامعه‌ای که آنها را پدیدآورده است، پرداختند و هدف نهایی از

²⁰⁸ Bakunin

²⁰⁹ Vladislav Ravdonikas

²¹⁰ Marxist History of Material culture

"تاریخ فرهنگ مادی" را مطالعه سیر جوامع ما قبل سرمایه داری تا به امروز دانستند که در این پژوهش باید اقتصاد، تکنولوژی، عوامل تولید، روابط تولید و ایدئولوژی بررسی و تحقیق شود (Miller 1956:78). تقسیم‌بندی سه گانه رایج در باستان‌شناسی روز دنیا (سنگ، برنز، آهن) جای خود را به تقسیم‌بندی‌های اجتماعی مارکس داد و تفسیر مواد باستان‌شناختی بر اساس نظریات اجتماعی- اقتصادی مارکس بود؛ برای مثال، بوریس‌کووسکی²¹¹ پیکرک‌های مؤنث مکشوف از محوطه های عصر پارینه‌سنگی جدید را نشانه جوامع کلان مادر سالار می‌دانست (Miller 1956: 223; Trigger 1989: 79). طرح و چهارچوب نظری کارل مارکس درباره ساختار اجتماعی- اقتصادی جامعه مبنا و شالوده مطالعه توسعه جامعه گردید. هر چند که مارکس از اجتماع اولیه کلان، شیوه تولید آسیایی و برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری سخن گفته بود، اما در دهه 1930 م. نظریه سین‌های حزب کمونیست شوروی، شیوه تولید آسیایی را از این فهرست حذف کردند؛ زیرا از نظر آنان کامل و گویا نبود و بنابراین حتی سخن گفتن در باره آن هم ممنوع و غیر قانونی اعلام شد.

اندیشه‌های لنین در این باره که آراء و نظرات کارل مارکس صرفاً یک طبقه بندی نظری است و مصداق عینی یا شواهد ما به‌ازاء مادی ندارد به توسعه باستان‌شناسی در دوره پس از نپ انجامید، باستان‌شناسان تلاش کردند تا مدارکی را برای اثبات نظرات کارل مارکس جمع‌آوری و فراهم کنند. باستان‌شناسان شوروی کوشیدند تا بوسیله هر آنچه از گذشته بدست می‌آورند به بازسازی جامعه باستان بپردازند و در این میان علمی به نام "تاریخ جامعه ما قبل سرمایه‌داری"²¹² نیز بنیان نهاده شد (Miller 1956: 78-79). باستان‌شناسان شوروی در دهه 1930 با طرح نظریات و فرمول‌هایی مارکسیستی به مقابله با دکتترین نژادی اقوام هند و اروپایی رفتند؛ با نظریه مهاجرت به شدت مخالفت شد و چنین ترویج و تبلیغ گشت که هر جامعه و فرهنگی در همان مکان جغرافیایی محل سکونت خود پدیدار گشته و همانجا مراحل تکاملی‌اش را سپری کرده است؛ برای مثال، گوت‌های شبه جزیره کریمه نه تنها مهاجر نیستند بلکه بومی نیز هستند و تاریخ و فرهنگی بومی دارند. چنین دیدگاهی در شوروی که دارای فرهنگ‌های گوناگون بسیار بود به زودی جای خود را یافت. ناگفته نماند که این فرمول مارکسیستی نیز با این نظریه به‌چالش کشیده شد که عدم مهاجرت و انتشار و تعامل فرهنگی به نظام‌های اجتماعی بسته و عدم پیشرفت می‌انجامد که این نتیجه‌گیری در تضاد با آراء مارکس بود؛ ناگزیر، بیکووسکی²¹³ برای خروج از این بن‌بست، نظریه مهاجرت درون منطقه‌ای را ارایه کرد که می‌گفت مهاجرت‌های برون منطقه‌ای وجود ندارد اما این مهاجرت‌های درون منطقه‌ای و ترکیب و امتزاج قبایل محلی متفاوت و گوناگون از یکدیگر بوده است که سنگ اول شکل‌گیری جوامع امروزی روسیه و شوروی را نهاده است (Miller 1956: 80-82). انترناسیونالیسم در اتحاد شوروی، احترام به اقوام و فرهنگ‌های گوناگون را تشویق و ترویج می‌کرد؛ این بینش

P.I.Boriskovsky²¹¹
History of Pre Capital Society²¹²
S.Bykovski²¹³

که رهاورد مارکسیسم بود بر باستان شناسی نیز تاثیر گذاشت (Kohl 1998). مدل چرخه های فرهنگی باستان شناس آلمانی گوستاو کوزینو²¹⁴ یکی از مدل هایی بود که باستان شناسان مارکسیست شوروی را برای مقابله با آن بسیج کرد. در این مدل نیز، کوزینو انتشارگرایی فرهنگی و مهاجرت یک قوم برتر و متمدن را عامل تحول اجتماعی شمرده است؛ بنابر این باستان شناسان شوروی کوشیدند تا چگونگی کارکرد نظام های اجتماعی و تحولات آن را بر اساس پویایی و کشمکش های درونی جامعه تبیین و تفسیر کنند. نا گفته نماند که مدل کوزینو در پیدایش و توسعه ایدئولوژی نازیسم نقش محوری داشت (Chapman 2000). در دوره ما بعد نپ، ادبیات باستان شناسی نیز صرفاً به انتقاد از نظریات و مفاهیمی اختصاص یافت که آن را بورژوازی می پنداشتند و تلاش گردید تا به یاری اصطلاحات مارکسیستی، ادبیات باستان شناسی جدیدی شکل داده شود. برای مثال یفیمنکو²¹⁵ عصر جامعه ما قبل کلان را به جای واژه دوره پارینه سنگی به کار برد (Miller 1956: 84).

باستان شناسی شوروی دوره ما بعد نپ، بیشتر باستان شناسی نظری بود تا اینکه باستان شناسی میدانی و پژوهشی. بین سالهای 1930 تا 1934 میلادی دوره ای بود که باستان شناسی مارکسیست به تحکیم مبانی نظری خود پرداخت. اکثریت باستان شناسان در خدمت حزب و یا عضو حزب بودند و حزب کمونیست از باستان شناسی برای تحکیم مبانی نظری خود بهره می گرفت. باستان شناسی کوشید با مطالعه تاریخ و فرهنگ مادی، مراحل شکل گیری جامعه ما قبل سرمایه داری را تبیین کند و تلاش می شد تا بر اساس مواد باستان شناختی و نظریات مارکسیسم مراحل اجتماعی- اقتصادی و توسعه جامعه ما قبل فئودالیسم بازسازی شود (Miller 1956). در یک جمع بندی کلی دوره پس از نپ را می توان دوره بازسازی نامید که در آن مؤسسات باستان شناسی شوروی بر پایه نظریات مارکسیسم شکل گرفتند؛ از 1930 تا 1934 چهار مؤسسه جدید تأسیس شد و هدایت باستان شناسی شوروی را در دست گرفت:

الف) مؤسسه تاریخ جامعه ما قبل طبقاتی.

ب) مؤسسه تاریخ جامعه برده داری

ج) مؤسسه تاریخ جامعه فئودال

د) مؤسسه تکنولوژی تاریخی که از سه واحد مطالعات میدانی، علوم موزه داری (اداری و عملیاتی) و آموزش پرسنلی علمی تشکیل می شد (Miller 1956: 89-90, 95).

چایلد و مارکسیسم غربی

اگر باستان شناسی مارکسیست دهه 1930 م. شوروی با نام راودو نیکاس شناخته می شود، بی گمان پرچمدار باستان شناسی مارکسیستی غرب نیز گوردون چایلد²¹⁶ می باشد؛ با وجود این، تأثیر عمیق اندیشه ها و آراء مارکسیستی چایلد بر باستان شناسی غرب را هرگز نمی توان با تأثیر

²¹⁴ G.Kossinna

²¹⁵ P. Yefimenko

²¹⁶ Ver Gordon Childe

مقطعی و زودگذر راودو نیکاس بر باستان‌شناسان شوروی مقایسه کرد. چایلد اولین باستان‌شناس غربی بود که نظریات مارکسیستی را در مطالعات خود بکار گرفت؛ وی پرچمدار اندیشه مارکسیستی در باستان‌شناسی- انسان‌شناسی حوزه آنگلو ساکسون و دیگر کشورهای انگلیسی زبان بود. چایلد موفق شد تا يك باستان‌شناسی مارکسیستی مستقل از باستان‌شناسی مارکسیستی شوروی بنیان نهد؛ او باستان‌شناسی را برای بررسی صحت و سقم مشاهدات مارکسیستی در باره تاریخ بلند مدت بشریت به کار برد؛ هر چند که به انگیزه همین گرایش‌های مارکسیستی، در بریتانیا به شدت از وی انتقاد شد. هنگامی که گوردون چایلد در سال 1936 م. کتاب "انسان خود را می‌سازد" را نوشت و در آن از اصطلاحات انقلاب‌نوسنگی و انقلاب شهرنشینی استفاده کرد، تاثیر مارکسیسم بر وی آشکار بود و واژه انقلاب این تاثیر را به خوبی نشان می‌داد (McGuire 1992, Gosden 1999).

چایلد را بی تردید باید بزرگترین باستان‌شناس اجتماعی نیمه اول قرن بیستم دانست؛ وی نخستین باستان‌شناسی بود که مسئله تطور اجتماعی را در باستان‌شناسی به صورتی روشمند طرح و مطالعه کرد و در این راستا برای تفسیر تحول اجتماعی، دو عامل انتشارگرایی فرهنگی و عوامل درونزای تحولات اجتماعی را همراه با یکدیگر به کار گرفت (Chapman 2000). چایلد پس از بازدید از اتحاد شوروی، کوشید تا جایگزینی مناسب برای تاکید اولیه‌اش بر عوامل اقتصادی به عنوان علت اصلی تحول اجتماعی بیابد؛ این جایگزین باید از راهی تحلیلی به دست می‌آمد که شالوده‌های آن مبانی مارکسیسم باشد. همچنین وی برای اولین بار به بحث تکامل فرهنگی پرداخت که مورد علاقه پژوهشگران مارکسیست بود. در کتاب سیر تاریخ²¹⁷ چایلد به شیوه‌ای کاملاً مارکسیستی کوشید تا تحول فرهنگی را تبیین و فرموله کند؛ این تبیین وی نه بر پایه دانش تکنولوژیکی به عنوان موتور و محرک اولیه بلکه بر اساس نهادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود که از نظر چایلد نقش مهمی را در بروز و حدوث تحول فرهنگی ایفاء می‌کنند (Trigger 1989: 256). گوردون چایلد در کتاب‌های تطور فرهنگی²¹⁸، جامعه و دانش²¹⁹ و نیز جوامع پیش از تاریخ اروپا²²⁰ نظریات مارکسیستی مستقل و خاص خود را بیان کرد و با رد کردن نظریه تکامل تک‌خطی، در چهار کتاب انسان‌خود را می‌سازد، سیر تاریخ و دیگر کتب‌ها و مقالات با طرح نظریه تکامل‌چند خطی از منظر مارکسیست به بررسی پیش‌از تاریخ اروپا پرداخت (Trigger 1989: 69 - 71).

گوردون چایلد نظریه اجتماعی خویش را بر پایه مارکسیسم بنیان نهاد و در نهایت به این دیدگاه دست یافت که زیرسازهای اقتصادی و روبناهای اجتماعی هستند که به تاریخ شکل می‌دهند و تکامل اجتماعی روندی آهسته و تدریجی دارد؛ وی در تفسیرهای مستقل مارکسیستی خود، این دیدگاه را نپذیرفت که شالوده و پایه در مسیری مستقیم، روبنا را

²¹⁷ What happened in History
²¹⁸ Cultural evolution 1951
²¹⁹ Society & Knowledge 1956
²²⁰ Prehistory of European Society 1958

تعیین می‌کند. (Trigger 1989; McGuire 1991). چایلد دو گونه تکامل فرهنگی را مطرح کرد: الف) گونه پویا و پیدشرو که مشخصه آن توسعه مستمر تکنولوژی همراه با سازمان اجتماعی و ایدئولوژی منعطف می باشد. ب) گونه محافظه کار که ویژگی آن تکنولوژی ایستا، راکد و ساختار اجتماعی و ایدئولوژی غیر قابل انعطاف است. البته این مدل چایلد در باره تکامل فرهنگی با مفهوم تکامل مارکسیستی سازگاری اندکی داشت (Trigger 1989: 256; McGuire 1992: 71). آنچه که مارکسیست‌های شوروی را در مقابل چایلد قرار داد، دیدگاه چایلد در باره انتشارگرایی بود. از نظر چایلد، فرهنگ‌ها و جوامع اروپایی از مدیترانه شرقی برخاسته‌اند اما باستان‌شناسان شوروی آن‌را توسعه مستقل فرهنگ‌های بومی اروپا می‌دانستند. از آنجا که چایلد می‌دانست که نمی‌توان همه توسعه‌های فرهنگی را به انتشارگرایی نسبت داد، در نتیجه تلاش کرد تا پای عوامل دیگری را نیز به میان بکشد (Klejn 1970). چایلد در سال‌های پایانی زندگی‌اش، به معرفت‌شناسی گرایش یافت و چنین نوشت که معرفت و آگاهی وقتی ممکن است که ایده دانشمند و پژوهشگر در باره واقعیت، با آن واقعیتی سازگاری یابد که می‌تواند آنرا مشاهده کند؛ وی بعدها گفت که چنین معرفت و آگاهی در معرفت و دانش تکنیکی مشترک است اما در شناخت ما از روابط اجتماعی و ایدئولوژی یا غایب است یا بسیار کم‌رنگ؛ بنابراین در حقیقت باستان‌شناسان تنها می‌توانند تکنولوژی گذشته را بشناسند تا اینکه جنبه‌های اجتماعی و آیینی آنرا؛ و از همین منظر بود که چایلد نکوشید تا جامعه پیش از تاریخی و حیات سیاسی گذشتگان را مطالعه کند (McGuire 1992:72).

مارکسیسم دوران پس از جنگ جهانی دوم

تحولات اندیشه و راهبرد مارکسیسم در باستان‌شناسی پس از جنگ جهانی دوم را می‌توان در دو بلوک شرق و غرب بررسی کرد. در بلوک شرق، به پرچم داری اتحاد جماهیر شوروی، باستان‌شناسی مارکسیستی بر پایه نظریات مارکسیسم سنتی ادامه یافت و پویایی نظری چندانی در آن مشاهده نشد. حوادث سیاسی سال‌های 1945 تا 1949 م. و استیلای سیاسی- نظامی شوروی بر اروپای شرقی و تشکیل بلوک کشورهای کمونیست به مارکسیستی گشتن باستان‌شناسی در اروپای شرقی انجامید؛ با وجود این، پویایی مبانی نظری باستان‌شناسی مارکسیست را باید در جهان غرب دانست که شالوده‌های فکری آن را گوردون چایلد در بریتانیا بنیان نهاده بود. پس از جنگ جهانی دوم و در عصر اصلاحات خروش‌چف بود که باستان‌شناسان شوروی توانستند با نظریات باستان‌شناسان غربی آشنا شوند و در گرایش‌های پژوهشی نیز در های جدیدی گشوده شد و بویژه باستان‌شناسان به مطالعه روند تکاملی‌نوع انسان و منشأ آن گرایش بیشتری یافتند که موضوع مورد علاقه فریدریش انگلس بود؛ با وجود این باستان‌شناسان شوروی همچنان به باستان‌شناسی با دیده تاریخ مسلح به بیل و کلنگ نگاه می‌کردند.

در جهان غرب، بویژه در آمریکا و بریتانیا، گرایش‌های مارکسیستی در باستان‌شناسی و انسان‌شناسی از دهه 1950 م. توسعه یافت و پژوهشگرانی

چون ماروین هریس²²¹ به تئوریزه کردن مارکسیسم در باستان‌شناسی غرب پرداختند. نقد آراء مارکس در غرب، بویژه در فرانسه، گسترده شد و به پیدایش مکتب نئومارکسیسم انجامید. انسان‌شناسان مارکسیستی چون گودلیه²²² که نظریات مارکس و انگلس را چندان مفید ارزیابی نمی‌کردند به انتقاد از نمودار تحولات اجتماعی تاریخی تک‌خطی مارکس پرداخته و آن را اشتباه دانستند. لویی آلتوسر²²³ و بالیبار²²⁴ تلاش کردند تا با ترکیب و ادغام نظریات ساختارگرایی با نظریات مارکسیسم، نشان دهند که عوامل متفاوت دیگری در توسعه قوای تولید و روابط تولید می‌تواند وجود داشته باشد و بویژه این امکان هست که در هر شکلی از جامعه بیش از یک شیوه تولید موجود باشد. با پیدایش مکتب نئومارکسیسم در غرب، دیری نگذشت که باستان‌شناسان مارکسیست پیرامون آن حلقه زدند. در بریتانیا، مارکسیسم ساختاری را باستان‌شناسان نئومارکسیستی چون فریدمن، رولاندز، باربارا بندر²²⁵ و کریستین کریستیانسن ترویج و تبلیغ کردند. همراه با آن، پیروان مکتب نوتکامل گرای²²⁶ لسلای وایت با الهام از آراء مارکس، یک نظریه تکامل فرهنگی تک‌خطی ماتریالیستی را تدوین کردند که ماروین هریس از آن با عنوان ماتریالیسم فرهنگی²²⁷ یاد می‌کند (McGuire 1992: 72, 76).

مارکسیسم نوگرا (مارکسیسم جدید)

باستان‌شناسی مارکسیسم نوگرا²²⁸ یا مارکسیسم ساختاری²²⁹ اواخر دهه 1970 م. در فرانسه پی‌افکنده شد؛ آنتونیو گیلمن²³⁰ مایکل رولاندز²³¹ سوزان فرانکنشتاین²³² و جان اتان فریدمن²³³ پیش‌تازان این مکتب بودند. در مارکسیسم جدید بر خلاف مارکسیسم سنتی، که به اقتصاد اولویت می‌دهد، اولویت با روبناهایی است که در دو گروه ایدئولوژی و ادراک تعریف می‌شود. مارکسیست‌های جدید بر این باورند که ایدئولوژی و اندیشه در پیشبرد تحولات اجتماعی فرع نیست بلکه اصل است و بویژه در شکل‌گیری تحولات جوامع اولیه نقشی مهم را دارد. مارک لئون ایدئولوژی را دارای نقشی بسیار مهم در شکل‌گیری روابط اجتماعی می‌داند؛ بنابراین از منظر مارکسیست‌های نوگرا، ایدئولوژی می‌باید در تفاسیر و تبیین باستان‌شناختی نقشی مهم داشته باشد (Bahn & Renfrew 1991: 415, 430-431). مارکسیسم ساختاری توجه به مطالعات ساختار جامعه با راهبردهای مارکسیستی در اواسط دهه 1960 م. با ترکیب راهبرد مارکسیسم و مکتب ساختارگرایی²³⁴ کل‌گرفت و

M.Harris²²¹

Godelier²²²

L. Althusser²²³

Balibar²²⁴

B. Bender²²⁵

Neo-Evolutionism²²⁶

Cultural Materialism²²⁷

Neo-Marxism²²⁸

Structural Marxism²²⁹

A.Gilman²³⁰

M.Rowlands²³¹

S.Frankenstein²³²

J.Friedman²³³

توجه باستان‌شناسان مارکسیستی چون فریدمن و رولاندز را به خود جلب کرد (Leone 1998: 49; Tilley 2000: 347-348). گام اولیه را در شکل‌گیری مکتب مارکسیسم ساختاری، آلتوسر برداشت که به بازنگری در آراء مارکس پرداخته بود. تحقیقات آلتوسر به یک مفهوم سازایی جدید از شکل‌گیری اجتماعی²³⁴ انجامید که در آن وحدت پیچیده طبقات - که آلتوسر به آن مرحله (Instance) می‌گفت، مثل اقتصاد، ایدئولوژی و سیاست - یک ساختار مسلط و چیره را می‌سازد. از نظر آلتوسر و بالیبار شکل‌گیری اجتماعی ترکیبی است ساختاری از شماری مرحله. مرحله²³⁵ واژه ای است که آلتوسر با آن به ساختهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی جامعه اشاره می‌کند؛ ساختار مسلط و چیره نیز مترادفی است که آلتوسر برای واژه پیچیده²³⁶ به کار برده است. این مراحل از یکدیگر نسبتاً مستقل فرض شده‌اند؛ به عبارتی دیگر، برای مثال، هیچ شیوه ساده‌ای برای پیش‌بینی سیاست از روی اقتصاد وجود ندارد (که در مارکسیسم سنتی تابعی از اقتصاد محسوب می‌شود) پس، از آنجا که روبنای جامعه نمی‌تواند بر اساس اقتصاد قرائت شود، این مکتب نیز تحلیل‌های خاصی را می‌طلبد. مراحل اقتصادی به عنوان ترکیب عوامل و روابط اجتماعی تولید محسوب می‌شود که به چیرگی و تسلط می‌انجامد. آلتوسر خاطر نشان کرد که عامل اقتصاد شاید در هر زمانی هم‌غالب باشد و هم‌غلوب یا آنکه به صورت آلترناتیو، طبقات ایدئولوژیکی و سیاسی می‌توانست بر شکل‌گیری اجتماعی استیلا یابد. راهبرد مارکسیست ساختاری در باستان‌شناسی به باز اندیشی در راهبردهایی برای تبیین تحولات بلند مدت و تکامل اجتماعی به لحاظ چرخه‌های تغییر و تحولی کوتاه مدت و بلند مدت و روابط میان مرکز و پیرامون و تأکید بر اولویت روابط اجتماعی تولید انجامید. کاربرد دیدگاه‌های مارکسیسم ساختاری در انسان‌شناسی و باستان‌شناسی و مطالعه جوامع ما قبل سرمایه داری به دیدگاهی منتهی گشت که در آن فرایندهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی به مثابه روابط درونی دیالکتیکی توصیف شده‌اند تا اینکه به عنوان سطوح و لایه‌های نسبتاً مستقل و یا اینکه مراحل (Instances) کلی؛ پس، برای مثال، مذهب و اقتصاد هر دو یکدیگر را می‌سازند و شکل می‌دهند. از نظر ساختارگرایان، باستان‌شناسان طبقات را به مفهوم مارکسیستی آن در نظر می‌آورند اما ایدئولوژی به مثابه عاملی قدرتمند در ثبات اجتماعی و حفظ تمامیت و استمرار جامعه می‌باشد (Leone 1998: 51; Tilley 1982: 33; 2000: 347-348).

از منظر مارکسیسم، مسائلی چون شالوده اقتصادی، شیوه تولید و یا معیشت، گاهی اوقات می‌تواند حتی به صورت جزئیات نیز مطالعه شود (Klejn 1970). آلتوسر، در مارکسیسم جدید، بر نقش ساختار اجتماعی در ساخت تاریخ تأکید کرد؛ وی استدلال می‌کند که شکل جامعه برخاسته از سلسله مراتب ساختارها یا رفتارهاست؛ این ساختارها در تعامل با یکدیگر هستند اما با وجود این مستقل و مجزا می‌مانند. عوامل انسانی این ساختارها را پدید نمی‌آورند بلکه ساختارها هستند که تاریخ بشری را شکل می‌دهند و قوه محرکه تاریخ در ساختارهای جامعه قرار دارد و

²³⁴ Social formation

²³⁵ Level یا Instance

²³⁶ Complex

مردم تاریخ ساز نیستند. علی ر غم پیشگامی آلتوسر در بحث ساختار اجتماعی، جامعه و اقتصاد در مارکسیسم جدید، این جاناتان فریدمن بود که به توسعه این مباحث در باستان‌شناسی پرداخت. فریدمن همانند آلتوسر ساختارگرا بود و ساختارگرایی وی در آثار مایکل رولا ندز، کریستان کریستیانسن و بارابارا بندر نمود یافت. از نظر فریدمن ساختارهای اجتماعی شامل طبقات و مجموعه‌ای مرتبط با هم از قواعدی است که به طور کارکردی روابط درونی جامعه را هدایت و کنترل می‌کند؛ این طبقات ساختاری کمابیش خودمختار هستند و طیفی از کارکرد های درون سیستمی²³⁷ و میان سیستمی²³⁸ در میان این طبقات، ارتباط تمامیت مجموعه را تأمین می‌کند. میان این طبقات ساختاری به دلیل محدودیت‌های کارکردی کشمکش و تضاد پدید می‌آید و این کشمکش به گشتار ساختاری²³⁹ می‌انجامد که از پی آن تاریخ را می‌سازد و تاریخ غایت و هدف مطالعه باستان‌شناسی است (McGuire 1992: 134-135).

مارکسیست های نوگرا برای تبیین و تفسیر روابط میان اقتصاد و جامعه از مدلسازی بسیار بهره گرفته اند. فریدمن و رولاندز در 1978 مدل Epigenetic را برای تحول اجتماعی و تکامل تمدن‌ها مطرح کردند. بر اساس مدل فریدمن و رولاندز، در خاور نزدیک، عدم تساوی در مبادلات اقتصادی به برتری اقتصادی یک خاندان یا دودمان می‌انجامد؛ این دودمان بسته است و صرفاً ازدواج درون گروهی دارد. در مرحله بعد چند خاندان برای تحکیم موقعیت اجتماعی خویش با یکدیگر روابط خویشاوندی برقرار می‌سازند و یک کلان مخروطی را شکل می‌دهند که بعدها در یک مقیاس کوچک به یک دولت مدل آسیایی تبدیل می‌شود که ثروت جامعه را به خود جذب می‌کند و به رشد ناگهانی می‌رسد اما به مرور این نظام فرسوده شده و ناگهان فرو می‌پاشد. بر اساس این مدل، فریدمن و رولاندز کوشیدند تا پدیده های شگفتی چون چتل هویوک و جریکو را تفسیر کنند. در مدل کالاهای شان ز²⁴⁰ فرانکنشتاین و رولاندز، اشراف جامعه برای تثبیت موقعیت برتر اجتماعی خویش از کالاهای تجملی دارای جنبه نمادین بهره می‌گیرد. این مدل برای تبیین و تفسیر تحولات پولیتی های عصر آهن شمال آلپ به کار رفته است. در مدل افزایش سرمایه نیز پیچیدگی اجتماعی معلول افزایش محصولات کشاورزی و انباشت سرمایه بوده است تا اینکه تجارت دوردست (Chapman 2000). آنتونیو گیل من اقتصاد را دارای نقشی مسلط و برتر در شکل‌گیری روبنای اجتماعی، سیاسی و مذهبی هر جامعه ای می‌داند. از نظر جان گلد هیل²⁴¹ نیز در باستان شناسی مارکسیستی غرب، این عوامل غیر اقتصادی است که در جوامع ماقبل سرمایه داری، عامل مسلط و برتر در شکل‌گیری اجتماعی می‌باشد (Trigger 1989: 341).

باستان شناسان مارکسیست شکل‌گیری رفتار و هنجار انسانی در جامعه را بر اثر عوامل خارجی قویا رد کرده و به عوامل داخلی اصرار کردند؛

Intrasystemic²³⁷
Intersystemic²³⁸
Structural transformation²³⁹
Prestige goods²⁴⁰
J. Geldhill²⁴¹

در این میان بر راهبرد جهان‌شمول یز تأکید گشت. باستان‌شنا سان مارکسیست نه تنها کوشیدند قواعد میان فرهنگی را تبیین‌کنند بلکه تفاوت‌های فردی و بافت‌ها و زمینه‌های خاصی که مراحل (Instance) تحول اجتماعی را از دیگر زمینه‌ها متمایز می‌کند را هم مورد مطالعه قرار دادند. از منظر مارکسیسم، تمامی نظریات اجتماعی که به علیت باوری ماتریالیستی یا تکنولوژیکی باور دارند از دو فرض بهره می‌گیرند:

- 1- پایه و رکن ماتریال می‌تواند مستقل از عوامل اجتماعی و فکری تغییر و تحول یابد.
- 2- تحول و تغییر در روابط مادی بر دیگر روابط اجتماعی و نهادهای ساختار اجتماعی تأثیر مستقیم دارد.

از همین منظر است که به سختی می‌توان استدلال کرد که عوامل مادی سازنده اصلی چون تکنولوژی و اقتصاد و جمعیت به طریقی به عوامل معنوی و روبناها وابسته نباشند؛ عواملی معنوی چون قانون و نظام خویشاوندی (McGuire 1992: 215). کلژن (Klejn 1970) می‌گوید، همچنان که اقتصاد و شیوه تولید و بویژه ابزارهایی که در ارتباط با اقتصاد هستند در مواد باستان‌شناختی نمود می‌یابند، شاید ایدئولوژی نیز بازتاب باستان‌شناختی داشته باشد؛ مثلاً، نقاشی غارها و پیکرک‌های پیشاز تاریخی می‌توانند نمودی از ایدئولوژی و طرز فکر مردمان گذشته‌های دور تلقی شود. لسلوایت²⁴² نظریه ماتریالیسم فرهنگی را بنیان نهاد. از نظر وایت فرهنگ را می‌توان به صورت وسیله حیاتی سازگاری برون متنی بشر²⁴³ تعریف کرد که دارای سه زیر سیستم است:

- 1- زیرسیستم تکنولوژیکی²⁴⁴
- 2- زیرسیستم اجتماعی²⁴⁵
- 3- زیرسیستم ایدئولوژیکی²⁴⁶

وایت تأکید می‌کند که تغییر و تحول اجتماعی در آغاز از زیرسیستم تکنولوژیکی آغاز می‌شود و تحول در آن به تحول در زیر سیستم اجتماعی و زیر سیستم ایدئولوژیکی می‌انجامد. از نظر ماروین هریس نیز مجموعه تمامیت اجتماعی را ویژگی‌های زیر بنا تعریف و تعیین می‌کند؛ هریس‌بستر این نظریه را در اندیشه‌های مارکس قرار داده است (McGuire 1992: 123-124). کریستین کریستینسن²⁴⁷ ایدئولوژی را به عنوان يك عامل فعال در روابط اجتماعی معرفی می‌کند. میلر و تیلی، ایدئولوژی را نه به عنوان يك موجودیت مستقل بلکه به عنوان بخشی از تلاش‌های انجام یافته برای تولید، حفظ و مقاومت در برابر تحولات اجتماعی تعریف می‌کنند که در پیوند با کشمکش میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی وجود

L.White²⁴²
 Man's extrasomatic means of adaptation²⁴³
 Technological sub - system²⁴⁴
 Social sub - system²⁴⁵
 Ideological sub - system²⁴⁶
 K. Kristiansen²⁴⁷

دارد. از نظر پیرسن²⁴⁸ ایدئولوژی می‌تواند یک فعالیت اقتصادی مستقیم باشد و مری بریت ویت²⁴⁹ نیز تأکید دارد که درک نقش فرهنگ مادی در آداب شرعی و آیینی و بزرگداشت‌ها، اولین گام مهم و ضروری در بازسازی دیگرابعاد تغییرات و الگوهای است که در مواد باستان‌شناختی متجلی می‌شود (Trigger 1989: 341).

باستان‌شناختی مارکسیست نیز چون باستان‌شناختی غیر مارکسیست مطالعه روند تخصصی شدن صنایع و حرف و تخصص‌پذیری را برای شناسایی و تشخیص جوامع پیچیده بسیار با اهمیت می‌دانند؛ هر چند که بازسازی شیوه‌های تولید و تکنولوژی تولید، بررسی اشکال سازمان کار در چهارچوب عوامل تولید را تحت‌الشعاع قرار داده است (Tosi 1984). در این میان آنچه که فصل‌میز مارکسیست‌ها از غیر مارکسیست‌ها می‌باشد، تلاش مارکسیست‌ها برای شناخت عوامل درونزای تحولات اجتماعی، کشمکش و عدم تساوی و روند شکل‌گیری جوامع طبقاتی و شیوه تولید بر اساس تفسیری مارکسیستی از فرایند تخصص‌پذیری است. اولین بار اسمنوف²⁵⁰ در شوروی بود که در دهه 1950 م. مسئله تخصص‌پذیری در صنعت و کار را مدنظر قرار داد و به تحقیق در آن پرداخت؛ هر چند که وی مارکسیست بود اما تفسیر تحقیقات خویش را بیشتر در یک چهارچوب فرهنگی-تاریخی قرار داد. گوردون چایلد نیز در کتابت‌طور اجتماعی، بر اهمیت مطالعه تولید صنعتی و تخصص‌پذیری در شکل‌گیری دولتهای اولیه در خاور میانه تأکید کرد. فرضیه چایلد این بود که تقسیم‌کار به افزایش جمعیت می‌انجامد که از پی آن هم شهرهایی پدیدار می‌شوند که مراکز صنعتی-تجاری هستند. جمعیت چنین مراکزی با جمعیت دیگر اماکن استقرار تفاوت دارد، بدان لحاظ که این جمعیت ترکیبی از متخصصان می‌باشد. البته امروزه این فرضیه چایلد دیگر مردود است زیرا که کشاورزی و تولید روزافزون محصولات کشاورزی بود که به افزایش جمعیت انجامید و صنعت و تولید کالا در این میان سهم نسبتاً اندکی داشت. از نظر مارکسیست‌ها رشد پیچیدگی در سازمان‌دهی صنعتی شاید با افزایش کنترل سلسله مراتبی در بخش‌های تخصصی نظام تولید همراه باشد. داده‌های باستان‌شناختی باید روابط میان نخبگان جامعه و سازمان‌کار آن را مشخص کند؛ چگونگی رابطه میان اشراف و سازمان کار سرآغاز جامعه طبقاتی اولیه است. در یک تحلیل مارکسیستی برای ازسازی اقتصاد دیرین افزون بر عوامل تولید، مسائلی چون منابع انرژی و ارزش و بهای آن، بهره‌برداری اجتماعی و منابع داخلی یا خارجی مواد خام اولیه نیز باید مطالعه شود (Tusi 1984). در این فصل از شناخت باستان‌شناسی مارکسیستی، پیش از جمع‌بندی بحث روش‌شناسی و نظریات باستان‌شناسی مارکسیست، بجا خواهد بود که به چند نمونه از مطالعات مارکسیستی در باستان‌شناسی اشاره شود.

آنتون پیوگیلمن تغییر و تحول جوامع را بر بی‌طبقه²⁵¹ به جوامع رتبه‌ای²⁵² در عصر نوسنگی و عصر برنز شبه جزیره ایبری را بر اساس

M.P.Pearson²⁴⁸

M.Braithwaite²⁴⁹

Smenov²⁵⁰

Egalitarian²⁵¹

دیدگاه مارکسیسم جدید مطالعه و تفسیر کرده است. گیلمن براین اساس می‌گوید که جامعه خان‌سالار مقدمه پیدایش جامعه رتبه‌ای است زیرا که خان با به کارگیری انواع اهرم‌ها، بویژه سلاح، می‌خواهد که در رأس قدرت اجتماعی بماند و در نتیجه این کشمکش، برخورد و تحولی اجتماعی پیش‌می‌آید که مارکس از آن سخن گفته است. خان‌سالار از جامعه زیردست خود بهره می‌کشد و از اهرم قدرت برای ممانعت از فرار توده زیردست از این بهره‌کشی استفاده می‌کند و در مواردی نیز منابع تولید معیشت جامعه را با چنین هدفی در اختیار می‌گیرد (Bahn & Renfrew 1991: 415; Shenan 1999: 874, 904).

سوزان فرانکنشتاین و رولاندز نیز، بر پایه رویکرد مارکسیسم جدید و با پژوهش در جوامع عصر آهن اروپای مرکزی به این نتیجه رسیدند که در جوامع رتبه‌ای منطقه، خان سالارها با کنترل کالاهای وارداتی از حوزه مدیترانه به درون جامعه تحت حاکمیت خویش و حتی گزینش بهترین کالاهای وارداتی برای خویش، کوشیده است تا موقعیت اجتماعی‌اشان را در جامعه تحکیم بخشند (Bahn & Renfrew 1991: 415). آلن زاگارل و ریچارد فاکس (Fox & Zagarell 1986) با پژوهش در تحولات اجتماعی هزاره سوم ق. م بین‌النهرین و هندوستان جنوبی به این نتیجه رسیدند که تحولات اجتماعی از نظام ساختار خویشاوندی²⁵³ به نظام دولت منطقه‌ای²⁵⁴ با تحول و تغییر در ایدئولوژی و شعار مذهب در ارتباط مستقیم بوده است. در هر دو مورد مطالعاتی، برای مثال، ساختار معابد از یک نظام اجتماعی مبتنی بر روابط خانوادگی- طایفه‌ای حکایت می‌کند که بعدها با تحول نظام اجتماعی به جامعه طبقاتی شهری، ساختار آن هم متفاوت می‌شود؛ معابد در هر دو جامعه به لحاظ سیاسی اداری و اقتصادی نقش بسیار بارزی داشته‌اند. زاگارل تحولات اقتصادی سلسله سوم اولیه در بین‌النهرین²⁵⁵ را بر خاسته از جابه‌جایی و تحول در روابط اجتماعی میان گروه‌های خویشاوند و بنگاه‌های شخصی²⁵⁶ و بنگاه‌های معابد²⁵⁷ می‌داند؛ در این‌بستر و زمینه، دولت بر تولید برای صادرات نظارت می‌کرد و این تولید به کار و فعالیت تولیدی زنان جامعه بستگی داشت که آن را گروه‌های خویشاوند تعیین می‌کرد و در کل، شالوده این تحول اقتصادی مجموعه‌ای از روابط سیاسی، جنسی و اجتماعی بود. از نظر زاگارل، تغییر و تحول در شالوده به تغییر و تحول مستقیم در دیگر جنبه‌های ساختار اجتماعی جامعه ختم شده است.

Rank-Society²⁵²
 Kin - structure²⁵³
 Territorial state - dominated²⁵⁴
 Early dynastic III²⁵⁵
 Private estates²⁵⁶
 Temple estates²⁵⁷

تطور فرهنگی²⁵⁸

مقدمه

یکی از مهمترین راهبردهایی را که دانشمندان از نیمه دوم قرن نوزدهم آنرا بنیاد اندیشه خود قرار داده اند این بوده است که چگونه می توان سیر تطور فرهنگها را در بستر زمان مورد مطالعه قرار داد؟ تطورگرایی را باید نخستین نظریه ای دانست که پس از اعلام موجودیت علم انسان شناسی در آن ظاهر می شود. لازم به ذکر است که ریشه های این مشرب فکری را بایستی در علوم طبیعی جستجو نمود که پیشینه ای قدیمی تر از علوم انسانی و اجتماعی دارد. معنای لفظ Evolution در زبان فارسی، تغییر و تحول، از صورتی بصورت دیگر درآمدن است که به تکامل نیز ترجمه شده و به تدریج در علوم طبیعی و سپس در علوم اجتماعی رایج گردیده است (توسلی، 1383: 83). مشکل بزرگ تعریف Evolution که به معنای تکامل به کار گرفته شده آن است که اندیشه «به سوی کمال رفتن» را به ذهن القاء می کند، حالی آنکه لفظ تطور نه جهت و نه غایت را تعیین می کند و در موارد مختلف که تحول تدریجی و دگرگونی آرام - صرف نظر از تعیین جهت و هدف خاص - منظور است، تطور از لفظ تکامل مناسب تر به نظر می رسد و مفهوم تطور بخصوص با نظریات «تطور گرایان جدید»²⁵⁹ منطبق تر و سازگار تر است. اصولاً تطور گرایان در مقابل افرادی قرار گرفتند که به نظریه ثبوت²⁶⁰ معتقد بوده که بر اساس آن صفات انواع، از گذشته دور تا به حال هیچ تغییری نکرده و بین اقسام موجودات زنده ارتباط نسلی موجود نیست. نکته مهم دیگری که به باید توجه نمائیم اینکه واژه تطور مترادف و هم خانواده با مفاهیمی دیگری همانند نظریه تغییر²⁶¹ است که براساس آن تغییر تدریجی صفات انواع و پیوستگی آنها به یکدیگر که پایه گذاران آن در عصر جدید بوفون²⁶² طبیعی دان فرانسوی، لامارک²⁶³ و داروین هستند که مغایر و متضاد با نظریه ثبوت است (سحابی، 1358: 12 - 2).

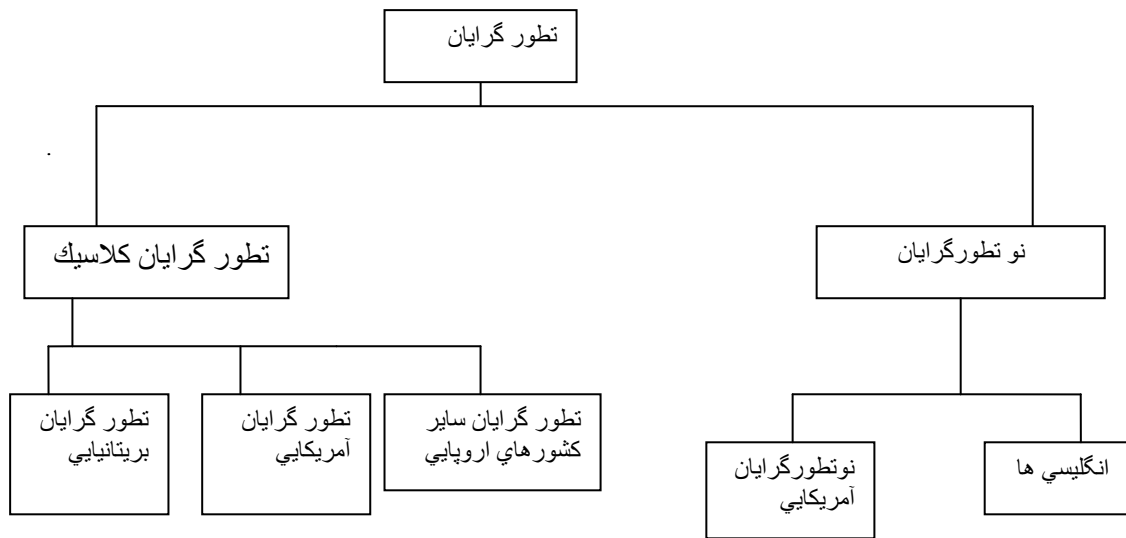
همچنین در باستان شناسی به واژه مترادف و مهم دگرگونی اجتماعی (Social Change) برمی خوریم که اصطلاحی است که گاه در کنار تطور اجتماعی و زمانی در مقابل آن به کار رفته است. منظور از طرح آن رها کردن دور نمای وسیع نظریه تطور گرایی و پرداختن به تغییرات قابل مشاهده و کوتاه مدت است. تطور اجتماعی مجموعه تغییراتی است که یک جامعه در طول یک دوره طولانی به خود می بیند، یعنی در دوره ای که از زندگی یک نسل یا حتی چند نسل فرا تر می رود. واضح است که در این سطح از تحول، تغییرات جزئی و کوچک مستهلک شده و جز تغییر تراکمی تعداد زیادی از دگرگونی ها، اثری مشهود نیست. وقتی آن

Cultural Evolution²⁵⁸Neo Evolution-²⁵⁹Fixism²⁶⁰Transfomism²⁶¹Buffon-²⁶²Lamarck-²⁶³

تغییرات را بصورت خط یا منحنی ترسیم کنیم، جهت یا گرایش کلی یک حرکت عمومی نمایان می شود.

در سنت تطور گرایی عمدتاً باور به یک سیر پیشرونده در عقل و قوای فکری انسان در طول یک خط تاریخی وجود دارد. این خط مشکل انتزاعی داشته و بنابر موقعیت های جغرافیایی و محیط های گوناگون زیست انسان بسیار متفاوت است. هر گروه از انسان ها بنابر چگونگی رشد و تحول خود در نقطه ای خاص از این خط مفروض قرار گرفته اند. اما به هر حال و به ناچار بر روی این خط پیش خواهند رفت. پیروان نظریه تطورگرایی فرهنگی معتقدند که جوامع انسانی همانند دیگر موجودات زنده مسیر تطور و تکامل در یک بستر طولانی طی نموده و این روند نیز در آینده ادامه خواهد داشت. این دسته از باستان شناسان و انسان شناسان براین باورند که بشر با خود استعدادها و آمادگی های دایمی دارد که به نسبت پیشرفت جامعه توسعه می یابد. براساس این نظریه موجودات بر اثر فشارهای خارجی یا عوامل داخلی که چنین فشارهایی را پدید می آورند به مرور زمان تغییر می کنند (کن دارک 1379، صفحه 216). اصولاً از منظر تطورگرایان تطابق انسان با محیط طبیعی به عنوان عامل اساسی پیشرفت جوامع بشری محسوب می گردد. تاریخ اندیشه تطورگرایی در بین اندیشمندان دارای ریشه های عمیقی است و از لحاظ بلوغ اندیشه ها خود به دو بخش تقسیم می شود. گروه اول شامل باستان شناسانی است که به نام تطور گرایان کلاسیک معروف²⁶⁴ بوده و متعلق به نسل اول باستان شناسان هستند. گروه دوم شامل باستان شناسانی هستند که از آنها به عنوان نوتطورگرایان²⁶⁵ نام خواهیم برد. این گروه با استفاده از الگوهای ریاضی، مدل های سیستمی و توضیحات زیست بوم شناختی چگونگی تکامل جوامع انسانی را مورد مطالعه قرار داده اند. جدول زیر نشانگر تحول اندیشه در تطور گرایی می باشد:

Classical evolutionists²⁶⁴
Neo-evolutionists²⁶⁵



تطورگرایی در دوران کلاسیک

برخلاف دکترین مذهب از مفهوم زمان، کشف آثار و مدارک باستانی از کاوش ها نشان از سیر تطوری فرهنگ، اقتصاد و تکنولوژی را در بستر زمان می داد. یک چنین کشفیات غیر منتظره ای باعث شد که دانشمندان در پی درکی جامع تر از تطور فرهنگی در بستر زمان باشند. بنابراین بسیاری از محققین اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم وقتشان را صرف پژوهش در این ارتباط نمودند. ریشه تطور گرایی در آغاز در علوم زیست شناسی رایج گشت که در آن فرآیند تکوین جهان در گذر ایام از حالت ساده به صورت پیچیده در آمد و در نهایت باعث ظهور انسان جدید شد. تطور فرهنگی نیز از ساده ترین شکل آغاز و به مرحله پیچیده ای تکامل یافت. بنابراین محققان بسیاری از کشورها با استفاده از شواهد باستان شناختی و قوم نگاری خط سیر تطور جوامع انسانی را که تا به تمدن امروزی غرب ختم شد را در دو بستر زمان و مکان مورد مطالعه قرار دادند. تطورگرایان دوره کلاسیک انگلستان شامل افرادی همانند ادوارد بارنت تایلر²⁶⁶ (1832-1917)، مارت²⁶⁷ (1866-1943)، جمیز فریزر²⁶⁸ (1854-1941)، هربرت اسپنسر²⁶⁹ (1820-1903) و غیره بوده اند که بنا به اهمیت موضوع به معرفی اندیشه های تطورگرایی برخی از این اندیشمندان می پردازیم.

در قرن هجده میلادی بوفون و کانت از نخستین کسانی بودند که درباره تحول و دگرگونی دراز مدت جهان فیزیکی و دور و دراز بودن آغاز خلقت انسان تذکر داده اند. در سال 1743 بوفون طبیعی دان فرانسوی و صاحب دایرة المعارف چهل و چهار جلدی در علوم طبیعی برای نخستین بار به محاسبه سن زمین اقدام کرد و آن را حداقل هفتاد هزار سال تخمین زد.

Edward Burnett Tylor²⁶⁶

R.R. Marett²⁶⁷

James Frazer²⁶⁸

Herbert Spencer²⁶⁹

کانت با بی‌پروایی بیشتر از بوفون در کتاب جهان‌شناسی خود که در سال 1775 منتشر گردید، از میلیون‌ها و حتی از صدها میلیون سال سخن به میان آورد. از قرن هجده میلادی به بعد انسان به اتکاء رهاوردهای علمی نظریه پردازی‌ها متوجه شد که نه فقط جهان و آنچه در آن است ثابت و بی‌حرکت نیست، بلکه همه چیز در طول زمان بصورت نامرئی و آرام دگرگون می‌شوند. این آگاهی آغازی بود برای مفهوم تکامل که نظریه‌های مبتنی بر ثبات را دچار تزلزل می‌کردند.

امروزه اصطلاح تطور، مشخص‌کننده یک دگرگونی مستمر در طول زمان در یک معنای خاص است. در مورد تطور زیستی می‌توان گفت که منظور، دگرگونی، تنوع و سازگاری موجودات زنده در طول زمان است. فیلسوف و طبیعی‌دان فرانسوی دولامارک (1829 - 1744) نخستین کسی است که در سال 1809 نظریه منسجمی برای تکامل در آن دوره پیشنهاد کرد. او معتقد بود که مکانیزم تکامل در طول زمان بصورت پیشرفت طبیعت از کوچک‌ترین ارگانیسم‌های مرئی و سپس نباتات و حیوانات بسیار پیچیده و تقریباً کامل، تا مرحله انسان را شامل می‌شود (توسلی، 1383: 88). او نظریات تکاملی خویش را با تکیه بر چهار اصل زیر بیان کرد:

- 1- اشکال زندگی و موجودات زنده ثابت نبوده، بلکه تحول می‌یابند.
- 2- دگرگونی‌های محیط زیست یا پیرامون موجودات زنده برای انطباق یافتن با محیط زیست خود گروهی از مشخصات اکتسابی را در خویش بوجود می‌آورند.
- 3- تکرر زیاد از حد موجودات.

- 4- این مشخصات اکتسابی، در طول زمان بصورت موروثی در می‌آیند (فکوهی، 1381: 123).

در اواخر قرن نوزده زیست‌شناس آلمانی آگوست وایزمن²⁷⁰ (1914 - 1834) بصورت تقریباً قطعی غیر ارثی بودن صفات اکتسابی را به اثبات رساند و به دنبال آن نادرستی دو اصل دیگر لامارک نیز روشن گردید که یکی گرایش به کمال در موجودات و دیگری نسبتاً بالای تکرر موجودات بود، اما نظریه لامارک در مورد اصل انطباق با محیط مورد پذیرش قرار گرفت (ر.ک، بهزاد، 1353).

داروین و تکامل زیستی- در حالیکه لامارک توجه خود را معطوف به جریان تکامل در طول زمان یا همان تکامل عمودی کرده بود، داروین ابتدا این پرسش را مطرح کرد که منشاء تنوع موجودات چیست؟ او سعی می‌کرد بفهمد که چگونه انواع مختلف در سرزمین‌های گوناگون بوجود آمدند؟ این فرایند را می‌توان تکامل افقی نامید. او این نظر خود را در کتاب منشاء انواع²⁷¹ در سال 1859 مطرح کرد و سبب ایجاد موج قدرتمندی در اندیشه‌های طبیعی و حتی اجتماعی در اروپا گردید. او با تأثیر از مالتوس مفهوم «تنازع بقاء» و «انتخاب طبیعی» را مطرح نمود. بر اساس این مفاهیم بین موجودات زنده در طول دو محور تاریخی و

²⁷⁰ - August Weismann
²⁷¹ - On the Origin of Species

جغرافیایی برای بقاء رقابتی سخت در می گیرد. در این رقابت تنها موجودات به حیات ادامه می دهند که بتوانند به بهترین شکلی خود را با محیط زیست انطباق دهند. به باور داروین لزوم این انطباق با محیط بوده است که می تواند وجود تعداد بی نهایت زیاد انواع جانداران را توجیه کند. در واقع با هر تغییر محیط، لزوم تغییری در ارگانیسم برای بقاء بوجود می آمده است و این تغییرات خود را در نهایت بصورت انواع گوناگون تثبیت می کرده اند (Johnson, 1999: 137 - 138). اصل اساسی داروین همچون لامارک، اصل جهش است؛ یعنی زمانی که تغییرات اکتسابی بصورت مشخصات موروثی در می آیند. بعد ها داروین نتایج کار خود را در قلمرو انسان شناسی زیستی نیز وارد نمود و کتاب منشاء انسان²⁷² را نوشت. می توان از مجموعه نظریات لامارک و داروین چند اصل مهم را در تطور گرایی طبیعی مورد تاکید قرار داد:

- 1- پدیده های طبیعی شکل ثابت ندارند و بر روی دو محور زمان و مکان تغییر می کنند و بنابر این می توان تغییرات را به دو گونه تاریخی و جغرافیایی بررسی نمود.
- 2- تغییر پدیده ها از طریق حرکت انجام می گیرد، پدیده های طبیعی شکلی پویا دارند و نه ایستا. هر پدیده در هر لحظه دو نوع حرکت در خود دارد، نخست حرکتی درونی که نسبت اجزایش با یکدیگر را متحول می کند، سپس حرکتی برونی که نسبت آن پدیده را با سایر پدیده ها متحول می کند. بنابراین هر پدیده در آن واحد یک کل است به نسبت اجزای خویش و یک جزء است نسبت به کلیت های بزرگ تر.
- 3- تغییر پدیده ها بصورت ها و با مکانیزم های خاصی انجام می گیرد. به عبارتی دیگر تغییر دارای نوعی نظم و قانون و نوعی جهت است که این جهت گیری را باید به سوی تکامل دانست. بنابراین هر پدیده طبیعی از سادگی به سوی پیچیدگی، از کوچکی به سوی بزرگی، از فردیت به سوی جمعیت و از تجانس به سوی عدم تجانس پیش می رود (فکوهی، 1381: 126).

در نهایت می توان در اندیشه تطور طبیعی یک خط و بر روی آن خط مراحل گوناگون تطور را مشاهده نمود. در هر مرحله نوعی انطباق میان موجود زنده و محیط زیست با هدف حفظ بقاء اتفاق افتاده و این انطباق در نقطه خاصی به یک جهش تبدیل و سبب انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر شده است (Johnson, 1999: 138).

اسپنسر و تکامل فرهنگی- اسپنسر بر وجود قوانین عام در جوامع انسانی انگشت گذاشته است. او بر این باور بود که این قوانین شباهت کاملی به قوانین طبیعی که بر موجودیت زیستی انسان ها و سایر جانواران حکومت می کنند، دارد. او بر مفهوم انطباق خود به خودی موجود زنده با محیط در طبیعت تاکید می کرد و همین مفهوم را به جوامع انسانی نیز تعمیم می داد. او باور داشت که موجودیت های

²⁷² - The Descent of Man

اجتماعی دارای شباهت های زیادی با موجودیت های طبیعی هستند که عمده ترین آنها شامل موارد زیر است:

- 1- در هر دو نوع موجودیت یک حرکت تطوری وجود دارد که اعضاء کوچک را به واحدهای بزرگ تبدیل می کند.
- 2- حرکت از ساختارهای بسیار ساده به طرف ساختارهای پیچیده انجام می گیرد و به عبارت دیگر تجانس در موجودات ساده به عدم تجانس در موجودات پیچیده طبیعی و اجتماعی منجر می شود.
- 3- میان اجزاء تشکیل دهنده موجودات اجتماعی همچون موجودات طبیعی وابستگی متقابل و فزاینده ای وجود دارد.
- 4- عمر و دوام یک کل اجتماعی همچون یک کل طبیعی بیشتر از عمر اجزاء آن است. جامعه می تواند بخش هایی از موجودیت های خود را از دست بدهد، اما لزوماً به دلیل این از دست دادن از میان نخواهد رفت (همان، 134 و 135).

اسپنسر انواع جامعه را بر حسب مرحله تکاملی آنها طبقه بندی می کرد. او این جوامع را به جوامع ساده، ترکیبی، ترکیبی مضاعف و ترکیبی شدید تقسیم بندی کرد. طبقه بندی او بر حسب درجه پیچیدگی ساختاری بود. او میان جوامع ساده ای که رئیس نداشتند، جوامعی که ریاست موقتی داشتند و جوامعی که دارای نهاد ریاست ثابت بودند، تمایز قائل شده بود و این تقسیم بندی را بر اساس سازمان سیاسی جوامع انجام داده بود. او انواع گوناگون جامعه را برابر با تکامل شیوه استقرارشان نیز طبقه بندی کرده بود، جوامع کوچ رو، نیمه یکجانشین و یکجانشین. به نظر اسپنسر جوامع با پشت سر گذاشتن مراحل ضروری از ساختار ساده به ترکیبی و ترکیبی مضاعف تکامل می یابند. او برای تفکیک جوامعی که خودش آنها را جامعه جنگجو و جامعه صنعتی نامیده بود، تفاوت در سازمان اجتماعی ناشی از تنظیم اجتماعی را مبنای کارش قرار داده بود. این طبقه بندی اسپنسر با آن طبقه بندی که بر پایه مراحل تکامل استوار بود، متفاوت است. این طبقه بندی بر پایه یک نظریه اجتماعی که اعتقاد دارد انواع ساختار های اجتماعی به رابطه همسایگی یک جامعه با جوامع دیگر بستگی دارند، استوار است. در روابط صلح آمیز نظام های تنظیم داخلی به نسبت ضعیف و پراکنده هستند، اما در روابط ستیز آمیز نظارت های تمرکز یافته و زورمندانه بر جامعه حاکم است (کوزر، 1380: 140).

ادوارد تایلر- سرآمد تطور گرایان اروپایی آقای ادوارد تایلر از مردم شناس انگلیسی و استاد دانشگاه آکسفورد؛ از بنیان گذاران مکتب انسان شناسی فرهنگی است. وی با تالیفات مهمی در طول حیات علمی خود همانند فرهنگ ابتدایی/ بدوی (2 جلد) در 1871 میلادی و انسان شناسی در 1881 میلادی تاثیر زیادی بر اندیشه تطور گرایی بجای گذاشت. هر چند تایلر بکار میدانی مردم نگاری نپرداخت؛ لیکن بر حسب فرضیات ذهنی خود به جمع آوری داده های عرضه شده توسط مبلغین و سیاحان اقدام کرد. او از جوانی بیمار بود، اما به دلیل ثروت خانوادگی خود برای بازیابی سلامتی اش به منطقه حاره سفر کرد. تایلر در یک آموزشگاه خصوصی آموزش های لازم را فراهم گرفت و تا سطح لیسانس به تحصیل ادامه داد. اولین مکتوبات وی در سال 1856 پس از

بازدید از مکزیك و از كاوش در غارهای پریگورد حاصل آمد نگارش کتابی به نام "مکزیك و مکزیکی ها"²⁷³ در سال 1861 در لندن حاصل همین بازدید و سفر بوده است. به این ترتیب تجربیات وی طی شش ماه اقامت در مکزیك و دیگر مناطق آمریکا باعث علاقه مندی او به سایر جوامع و نیز دریافت اهمیت این سفرها در شناخت وی اقوام شد. وی پس از بازگشت به خانه، مطالعه وسیع جوامع بدوی و باستانی را آغاز کرد و در سال 1865 « پژوهشی در باب تاریخ اولیه نوع بشر»²⁷⁴ را در زمینه توسعه فرهنگ بشری نگاشت که البته این کتاب قابل مقایسه با کتاب «جامعه باستان» نبود. وی در کتاب «فرهنگ بدوی»²⁷⁵ همانند مورگان موضع تطورگرایانه ای را اتخاذ کرد و تاریخ را در بستر تطوری اش به سه مرحله توحش، بربریت و مدنیت تقسیم بندی نمود. وی دوره توحش را بر حسب استفاده از ابزار های سنگی و استعمال اغذیه خودرو می شناخت؛ بربریت را آغاز عصر کشاورزی و فلز کاری تلقی کرد و مدنیت را از زمان پیدایش خط تحدید نمود.

بی شک ادوارد تایلر از کسانی است که در مطالعات انسان شناسی قدم هایی اساسی برداشته و از دیدگاه تکاملی به مسائل فرهنگ انسان نگریسته است، وی کوشید از فرهنگ که در واقع محور مردم شناسی محسوب می شود، تعریف جامعی به دست دهد و پدیده های اجتماعی، فرهنگی را در سیر تکاملی آن ها مطالعه کند. او در این باره می نویسد « هر گاه با هنرهای پیشرفته، دانش مترقی و سازمان های پیچیده برخورد کنیم، باید بدانیم که این ها از توسعه و پیشرفت تدریجی مراحل ساده قبل نتیجه شده اند و هیچ مرحله ای از تمدن به خودی خود به وجود نمی آید، بلکه هر مرحله از مرحله قبل ناشی می شود و متکی بر آن است.»²⁷⁶ تایلر با توجه به فعالیت های تولیدی سلسله مراتب دیگری چون شکار، دامپروری و کشاورزی را مطرح می کند (توسلی 1383، 95).

تعریف فرهنگ از نظر تایلر را می توان از مهمترین کارهای وی ذکر کرد. وی در سال 1871 در کتاب فرهنگ ابتدایی/بدوی از فرهنگ تعریفی جامع و مانع به دست داد: «فرهنگ مجموعه پیچیده ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه از جامعه خود فرا می گیرد، و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را بر عهده دارد (روح الامینی 1384، 17-18).» به بیراهه نرفته ایم که شاید شهرت تایلر به خاطر همین تعریف جامع از فرهنگ بوده است که اعتبار لازم علمی را تا به حال به وی بخشیده است. همانطور که اشاره شد او همچون سایر مردم شناسان نسل خود صرفا بر داده های گردآوری شده بوسیله دیگران کار می کرد و هرگز پا بر زمین تحقیق نگذاشت. اما تحلیل عمیقی که در کتاب فرهنگ ابتدایی از حوزه فرهنگ بطور کلی و از فرهنگ جوامع ابتدایی به صورت اخص عرضه کرد، سبب شد که بتواند نخستین کرسی انسان شناسی را در دانشگاه آکسفورد تاسیس کند و در

²⁷³ Mexico and the Mexicans

²⁷⁴ Research in to the Early history of mankind.

²⁷⁵ - Primitive Culture.

²⁷⁶ - ادیبی، حسین، زمینه انسان شناسی، تهران، 1353، انتشارات پیام، صفحه 250 تا 237.

طول خدمتش به این دانشگاه از 1896 تا 1909 برنامه درسی انسان شناسی را که بعدها مورد استفاده سایر دانشگاهها نیز قرار گرفت، تدوین نماید.

تایلر فرهنگ را در بستر تاریخی آن مورد مطالعه قرار داد و از منظر وی انسان شناسی پیشرفت انسان را در طول تاریخ مورد مطالعه می دهد. بنابراین فرهنگ براساس نظریه تایلر یک نسبت انسانی است و به عنوان عضوی از جامعه در بستر زمان کسب می گردد. براین اساس کلمه اکتساب واژه کلیدی در تعریف فرهنگ است که محصول جامعه و از طریق یادگیری است تا میراث بیولوژیکی و خاص انسان. بنابراین مطالعه فرهنگ در بستر تاریخی اش شامل تکامل جوامع انسانی از وحشی گری به بربریت و نهایتاً طلوع تمدن است که از طریق اکتساب و قابلیت ها از حالت اولیه توحش به مرحله پیشرفته حاصل آمد. راهبرد تایلر از تطور فرهنگی به صورت تک خطی²⁷⁷ می باشد. وی همچنین به طرح مسئله گذار جوامع انسانی از مادر سالاری به پدر سالاری در بستر تکامل فرهنگی انسان پرداخت. تایلور در مقاله ای در سال 1889 با استفاده از آمار و دادهای جمع آوری شده از 282 جامعه به مطالعه قوانین میراث و ازدواج پرداخت و براساس آن نتیجه گرفت که مادرتباری²⁷⁸ و مادر مکانی²⁷⁹ مقدم بر پدرتباری²⁸⁰ و پدر سری²⁸¹ بوده است. در این ارتباط وی به نمونه های کوواد²⁸² (زایمان دروغین مردان) اشاره دارد، رسم ویژه ای در جوامع مادر سالاری رایج است. بنابراین رسم، مرحله پیش از زایمان پدر آینده شماری از ممنوعیت ها را که بر او تحمیل شده است را می پذیرد و همانطور که رفتار تثبیت شده ای نیز مادر آینده را مجبور به انجام تشریفات خاصی می کند، نظیر استراحت پیش از زایمان، جداماندن از دیگران و تنهایی اختیار کردن، وضعیتی ساکن و خوابیده داشتن و غیره. بنابراین، پدر آینده در حکم کسی است همانند مادر آینده در دنیا آوردن فرزند مشارکت داشته است (پانوف و میشل 1368). مثلاً این رسم در برخی از جوامع استرالیایی و افریقایی هنگام زایمان پدر نوزاد نیز در بستر می خوابد و اظهار درد و ناراحتی می کند

در آمریکا برخلاف دیگر کشورها مکتب تطورگرایی با شتاب بیشتری شکل گرفت و بیشتر بر مطالعه انسان شناسی جوامع بومی سرخ پوستان آمریکا تمرکز یافت. دلیل اصلی آن این بوده است که آن خط سیر تکاملی که در دیگر جوامع انسانی و تنوع فرهنگی و آثار تاریخی که در دیگر جوامع وجود داشت در میان بومیان آمریکا مشاهده نمی شد و لذا سیر تکامل جوامع انسانی در میان سرخ پوستان قابل مطالعه نبود. پدر تکامل گرایی در آمریکا **هنری لوئیس مورگان** می باشد. مورگان در رشته حقوق

Unilinear evolution²⁷⁷

Matrilineal سیستمی که براساس آن فرد از نظر موقعیت اجتماعی و خویشاوندی به خانواده مادر وابسته است.²⁷⁸

Matrilocal رسم و قاعده ای که مرد باید پس از ازدواج در خانه یا قبیله یا منطقه خانوادگی زن زندگی کند.²⁷⁹

Patrilineal پدرتباری رسم و قاعده اجتماعی که براساس آن فرد موقعیت اجتماعی را از پدر خود به ارث می برد و به گروه خویشاوندی خانواده پدری وابسته است.²⁸⁰

Patrilocal پدر سری قاعده و نظام سیاسی و قضایی که براساس آن قدرت و حقوق افراد خانواده در دست مرد-بزرگ خانواده است.²⁸¹

سیستم پدرسری در جوامع سنتی و خانواده های گسترده وجود دارد.²⁸²

couvade

به تحصیل پرداخت ولی در رشته تخصصی به مطالعه جوامع سرخ پوست آیروکوس²⁸³ آمریکا همت ورزید و سپس انجمنی را در این ارتباط تشکیل داد و اعضای این انجمن به مطالعه ساختار اجتماعی، رسومات، آئین ها و اقتصاد بومیان آمریکا پرداختند. در جلسات این انجمن اعضا از لباسهای سنتی سرخ پوستان استفاده می کردند. مورگان به درک این مسئله که سنت های جوامع بومی به سرعت در حال دگرگونی است با انجام مطالعه و بازدید از قبایل آیروکوس به جمع آوری داده هایی همانند رقص ها، سرگرمی ها، مذهب، زبان و غیره پرداخت و آن را در کتابی تحت عنوان میراث آیروکوس²⁸⁴ در 1851 به چاپ رسانید. مورگان بشدت تحت تاثیر سیستم ازدواج و سیستم توارث مادرتباری²⁸⁵ قبایل سرخ پوست قرار گرفت. یکی از این موارد نوع نام گذاری و نامیدن افراد به هم بوده است. مثلا کودکان آیروکوس خواهران مادر خود را (عمه) مادر و عموهایشان را پدر خطاب می کردند. خواهر مادر بزرگ ها را مادر بزرگ و برادر پدر بزرگها را بابابزرگ خطاب می شد. وی با استفاده از اصطلاح نظام خویشاوندی چگونگی روابط خویشاوندی آنها را مشخص کرد و در ادامه با استفاده از پرسش نامه ای هفت صفحه ای که شامل 200 سؤال بوده است آنها را به نقاط مختلفی در خارج و داخل آمریکا بوسیله پست ارسال کرد و از صاحب نظران خواست که آنها را پرکنند. این پرسش نامه که برخی بی جواب و برخی نیز تکمیل شده بودند نتایج بسیار درخشانی داشت.

وی متوجه شد که این سیستم نامگذاری در دیگر قبایل سرخ پوست نیز استفاده می شود و در آسیا نیز این رسم در میان تامیلی ها نیز رواج دارد و لذا به این نتیجه رسید که سرخ پوستان منشا آسیایی دارند. مورگان دیدگاه تپوگرافی خود را در کتاب جامعه باستان²⁸⁶ به نگارش در آورد. مورگان معتقد بود که تمامی جوامع انسانی که سیر تکوین را طی نموده اند قابل مقایسه با هم می باشند و با اعتقاد به تکامل تک خطی می گوید که همه جوامع با تاخیر و تاخر سیر تپوگرافی مشابهی را طی نموده اند و این خطوط موازی را می توان در جوامع انسانی مشخص نمود. گروههای عقب مانده شرایطی را می گذرانند که گروههای پیشرفته در گذشته داشته اند. یک چنین شرایط در تمام جنبه های فرهنگی جوامع وجود دارد. مورگان در این کتاب ادوار تاریخی را به سه مرحله مهم وحشی گری، بربریت و تمدن تقسیم بندی نمود (رجوع شود به فصل دوم) و معتقد بود که دوره وحشی گری تحتانی در میان قبایل امروزی قابل مشاهده نیستند ولی بومیان استرالیا و احتمالا پولی نزی ها از منظر تپوگرافی در دوره وحشی گری میانی زندگی می کنند. سرخ پوستان و ساکنان شرق رودخانه میسوری دوره بربریت تحتانی را سپری می کنند. بنابراین قبایل امروزی جهان هیچکدامشان سیر تکاملی سه مرحله فوق را یکجا سپری نکرده بودند. اثرات کتاب جامعه باستان را می توان به خوبی در نوشته های مارکس و انگلس (منشا خانواده) به خوبی مشاهده کرد. بعدها به راهبرد های فکری

Iroquois²⁸³
Iroquois Indian²⁸⁴
Matrilineal descent²⁸⁵
Ancient Society²⁸⁶

مورگان ایرادات و کاستی هایی وارد شد که عمده آنها عدم انطباق جدول در زمانی و درمکانی وی بوده است. علاوه براین مورگان برخلاف ادوارد تایلر به مذاهب جوامع بومیان آمریکا توجه کمتری نمود ولی نقش وی در مطالعه نظام و منشا خانواده و جدول تکامل گرایی وی تاثیر زیادی بر مطالعات انسان شناسان و باستان شناسان بر جای گذاشت.

موضع مشترک تطورگرایان قرن نوزدهم (تطورگرایان کلاسیک یا خطی) را می توان در اعتقاد به تطور و گسترش فرهنگ یا جامعه بر روی خطی مستقیم و طی مراحل مشابه اجتماعی، علی رغم تنوع طرق دستیابی جوامع به آن خلاصه کرد. بحث تطور خطی مبین وحدت کالبدی نوع بشر است؛ زیرا نشان می دهد افراد در شرایط معین به محرک های مشابه پاسخی مشترک می دهند. هر چند برخی تطورگرایان نظیر مورگان و تایلر به تصور انتشار گرایی رشد فرهنگ و جامعه نیز عنایت داشتند؛ لیکن بعد تک خطی تطور در نظریات تطورگرایانه غالب است. از این منظر تداوم بقا عامل تطور جوامع در گذراندن مراحل مختلف اجتماعی به شمار می رود؛ بطوری که مورگان مفهوم بقا را در عرصه خویشاوندی برای تبیین تقدم مادر سالاری بر پدرسالاری بکار برد و به علاوه روش شناسی قرن نوزدهم تطورگرایان به شکل مقایسه ای یا به دیگر سخن بازسازی رفتار گذشته از طریق دریافت زندگی مردم عشیره ای به منزله نمونه های مراحل اولیه جوامع بشری صورت می گرفت (گاربارینو، 1377: 61).

نو تطور گرایان

تطورگرایان کلاسیک قرن نوزدهم در مطالعه تطور فرهنگی بیشتر بر شناسایی قوانین و چهارچوب های فرهنگی تاکید می کردند ولی تطورگرایان جدید با استفاده و بازنگری در روش و استفاده از داده های جدید رهیافت های نوینی را مطرح نموده و سعی کردند تا زوایای مختلف منشا فرهنگ را بازبایی نمایند. از افرادی که بین دو جریان تطورگرایی کلاسیک و مدرن قرار می گیرد می توان از گردون چایلد نام برد. چایلد تطور فرهنگی را در سه مرحله مهم تولید آذوقه، شهرنشینی و صنعتی شدن تقسیم بندی نمود و براساس یافته های باستان شناسی تطور فرهنگی را به صورت زیر ترسیم نمود:

| دوره های باستان شناسی | تطور فرهنگی |
|-----------------------|----------------|
| پارینه سنگی | وحشی گری |
| نوسنگی | بربریت |
| عصر مفرمس | بربریت پیشرفته |
| اوایل عصر مفرغ | تمدن |

گرچه چایلد را بیشتر به عنوان باستان شناسی تاریخی فرهنگی می شناسیم ولی چایلد در مرحله سوم حیات علمی خویش به تطور اجتماعی جوامع انسانی علاقه خاصی پیدا کرد. در این سالها نوشته های وی تحت تاثیر اندیشه های مورگان، مارکس و انگلس بوده است. لازم به ذکر است که چایلد معتقد بود که اندیشه تطور تک خطی دوره کلاسیک بسیار خشک و

بی روح است و براین عقیده بود که جوامع انسانی دارای تجارب تاریخی متفاوت و متنوع بوده و همانطور که مطالعات قوم شناسی نشان می‌دهد سیر تطور گذشته انسان تک خطی نبوده است.

موج جدید تطورگرایی از دهه 1960 در آمریکا آغاز گردید که با نگاه تکامل تک خطی قرن نوزدهم تفاوت کلی داشت. این گروه مخالف این ایده بودند که تغییرات فرهنگی را در نتیجه تلاش افرادی می‌دانستند که از هوش و ذکاوت و اوقات فراغت بر کنترل بر طبیعت از راههای مختلف سود جسته و باعث پیشرفت کیفی زندگی انسان ها گردیدند. به عکس نوتطورگرایان معتقد بودند که انسان ها همیشه سعی می‌کنند که به طریقی زندگی کنند که با آن مانوس و آشنا هستند مگر اینکه عواملی که خارج از کنترل آنها است، انسانها را مجبور کرد تا دست به نوآوری بپردازد. باستان شناسان نوگرا معتقد بودند که تطور فرهنگی همراه با رهیافتی زیست بوم شناختی بهترین روش برای توضیح دگرگونی های فرهنگی است. این دسته از باستان شناسان معتقدند که عامل زیست محیطی تاثیر بسزایی در تمامی تغییرات فرهنگی دارد و عواملی همانند اختیار و آزادی خیلی در این امر دخیل نیست. رهبرد زیست بوم شناختی و علیت باوری زیست محیطی در دهه 1960 از ارکان باستان شناسی جدید به شمار می رفت که در این میان پژوهش های لسلای وایت و ژولین استیوارد درخور توجه است.

لسلی وایت (1900-1975) فرهنگ شناسی

- فرهنگ علم (1949)
- تکامل فرهنگ (1959)
- مفهوم فرهنگ (1973)



لسلی الوین وایت انسان شناس آمریکایی بیشتر به خاطر دیدگاه نو در عرصه تطور فرهنگی معروفیت بسیاری پیدا کرد و تحت تاثیر نظریه اقتصادی مارکس، نظریه تکاملی داروین و کارهای میدانی که انجام داد دیدگاهی نو در باب تطور فرهنگی جوامع انسانی ارائه داد.

لسلی وایت در 19 ژانویه سال 1900 در شهر سالایدا واقع در ایالت کالورادو متولد شد. وایت لیسانس خود را در سال 1923 و فوق لیسانس خود را در سال 1924 از دانشگاه کلمبیا در رشته روان شناسی اخذ نمود. اولین تجربه علمی وی در زمینه انسان شناسی به زمانی برمی گردد که در طی دوره دانشجویی خود در مقطع فوق لیسانس مقاله ای را تحت عنوان شخصیت و فرهنگ به چاپ رساند. این مقاله موجبات علاقمندی وی را به مقولات انسان شناسی فراهم آورد و سپس برای ادامه تحقیقات

خود به دانشگاه شیکاگو رفت و در رشته جامعه شناسی که شامل انسان شناسی بود مشغول به تحقیق شد و بشدت به موضوعات قوم شناسی علاقمند گردید. در سال 1930 به عنوان جانشین جولین استیوئرد²⁸⁷ به دانشگاه میشیگان منتقل شد و تا سال 1970 که بازنشسته شد در آنجا تدریس کرد. در سال 1931 با مری پتیسن ازدواج کرد. وایت در طی حیات علمی خود دکترای افتخاری از دانشگاههای بوفالو و کالورادو را دریافت نمود و ریاست انجمن های علمی متعددی را نیز عهده دار بود. وایت که در سن 75 سالگی دار فانی را وداع گفت بیش از 300 اثر شامل مقاله و کتاب را به نگارش در آورد.

فرهنگ از منظر وایت دارای چهار اجزا مهم عقیدتی²⁸⁸، اجتماعی²⁸⁹، عاطفی²⁹⁰، یا نگرشی²⁹¹ و فنی یا صنعتی²⁹² می باشد. اما کارکرد فرهنگ چیست؟ از نگاه وایت کارکرد فرهنگها و به نحو اخص عبارت است از مرتبط ساختن انسان با محیطش- زیستگاه خاکی و جهان در برگیرنده اش- از یک سو، و مرتبط ساختن انسان با انسان از سویی دیگر. آدمی به یاری ابزارها، شیوه های کار و باورداشتهای خویش با زیستگاهش پیوند دارد. برای بهره گیری از منابع طبیعت، از ابزارهای کار استفاده می کند، و پوشاک و مسکن انسان را در برابر عوامل طبیعی محافظت می کند و انواع کارابزارها در فرایند های زیست و بقا مورد استفاده قرار می گیرند (راهبرد تطابق انسان با محیط زیست). لذا هدف فرهنگ برآوردن نیازهای آدمی است، نیازهایی که آنها را با بهره گیری از منابع جهان بیرون برآورده ساخت و نیازهایی که که با بهره بردن از منابع سازواره آدمی برآورده می شود (نیازهای روان و تن). نتیجه اینکه فرهنگ بر اثر اعمال آدمی بوجود آمده است و بهمین سان تداوم می یابد. پس فرهنگ از لحاظ کلی، از حیث ساختار و سیر رفتارش به عنوان یک نظام، ممکن نیست معلول چیزی جز طبع آدمی باشد. بنابراین در موقعیت ارتباطی انسان-فرهنگ، می توان انسان، یعنی عمل زیستی، را عملی ثابت و فرهنگ را عامل متغیر انگاشت.

وایت در سراسر زندگی خود علاقمند به نظریه تطور عام²⁹³ بود و از تئوری کلاسیک قرن نوزدهم افرادی همانند هربرت اسپنسر، هنری لوئیس مورگان و ادوارد تایلور حمایت می کرد. وی با تاثیر پذیری اندیشمندان فوق خون جدیدی به نظریه تطور فرهنگی تزریق کرد و ایده های نو را در این باب مطرح کرد و به خاطر استفاده از اصطلاح معروف فرهنگ شناسی²⁹⁴ بسیار معروف گشت. وایت می گوید که فرهنگها را نبایستی براساس جنبه های روان شناسی، زیست شناسی یا فیزیولوژی مورد مطالعه قرار داد. فرهنگ شناسی رشته علمی است که به مطالعه و

Julian H. Steward²⁸⁷
 Ideological²⁸⁸
 Sociological²⁸⁹
 sentimental²⁹⁰
 Attitudinal²⁹¹
 Technological²⁹²
 General Evolution²⁹³
 Culturology²⁹⁴

تفسیر پدیده های شاخص که به آن فرهنگ می گویند می پردازد²⁹⁵. وایت با تاکید بر پیشرفت های تکنولوژیکی به عنوان پایه های اصلی پیشرفت جوامع انسانی در طی زمان سعی نمود تاثیر پیشرفت جوامع انسانی در زمینه های تکنولوژیکی بر فرهنگها را نشان دهد. وایت ضمن رد نظریه جزء به جزء تاریخی²⁹⁶ و تحویل روان شناختی²⁹⁷ به طرح نظریه تئوری عام می پردازد که پیشرفت خصیصه همه فرهنگ ها است.

وایت به ظرافت به تشریح خطوط اصلی تکامل فرهنگی پرداخت و فرهنگ را همانند نظام های ترمودینامیک تعریف نمود. رهیافت وی از دگرگونی فرهنگی دارای راهبرد ماتریالیستی و جبرگرایی زیست محیطی بوده است، رویکردی که در آن محیط زیست نقش عمده در تحول فرهنگی ایفا می کند. گرچه اعتقاد براین است که جبر تکنولوژیکی لسلای وایت دارای منشا مارکسیستی باشد ولی بنظر می رسد که دیدگاههای وی فقط جنبه مادی گرایی دارد. از نظر وایت چرخه تکنولوژی و محیط زیست اساس تطور فرهنگی را تشکیل می دهند و چگونگی تطابق فرهنگ با محیط مرجع و قانون پیشرفت جوامع انسانی به حساب می آید و توسعه و پیشرفت فرهنگی در گرو افزایش انرژی افراد جامعه و یا در ارتباط با افزایش سودمندی در انرژی کار می باشد. وایت می گوید که فرهنگ را بایستی در سه بعد چرخه تکنولوژیکی-اقتصادی²⁹⁸، چرخه اجتماعی²⁹⁹ و چرخه ایدئولوژیکی³⁰⁰ مورد مطالعه قرار داد. لسلای وایت ضمن توجه به اهمیت تراوش فرهنگ که در برخی موارد موجبات نابودی فرهنگها را در پی داشته ولی وی هیچگاه به عنوان شالوده تغییرات نگاه نکرده است. فرهنگ از منظری دیگر خصیصه تطوری و تحولی آن است. وی معتقد است که نفوذ فرهنگی ممکن است خرد خرد و تدریجی صورت پذیرد ولی فقط سازمانی نظامدار از عناصر فرهنگی می تواند سیر تکاملی را بپیماید.

تکنولوژی: شالوده و عامل تعیین کننده نظامهای فرهنگی: لسلای وایت معتقد بود که تکنولوژی عامل اساسی و بنیادی تغییر نظام های فرهنگی است و به جبر تکنولوژیکی به عنوان اساس و پایه هر تغییری اعتقادی پاسخ داشت. وایت به ظرافت به رابطه بین سازمان اجتماعی و تکنولوژی پرداخت و می گوید که سازمان اجتماعی هر قومی به تکنولوژی آن قوم بسته است و نظام اجتماعی را به منزله روشی تعریف کرد که جامعه ای به یاری آن از تکنولوژی خاص خود در فرایندهای گوناگون حفظ حیات، - معیشت، حفاظت از گزند آسیب های طبیعی، دفاع در برابر دشمنان، مبارزه با بیماری و غیره بهره و وام می گیرد. لذا

²⁹⁵ Culturology is defined as "the field of science which studies and interprets the distinct order of phenomena termed culture".

²⁹⁶ Historical Particularism نظریه ای مبنی بر اینکه وقایع و روندها از نظر زمانی بی مانندند. این نظریه به جای مطالعه تطور و روند تغییر بر مطالعه دقیق وقایع فرهنگی در مدت زمان کوتاه و منطقه ای محدود تاکید دارد.

²⁹⁷ Psychological Reductionism

²⁹⁸ Techno-Economic Sphere به این صورت که اعضای جامعه با محیط (زیست) خود برهم کنش دارند و این رابطه موجب تاثیر و تأثر انسان با محیط زیست می شود.

²⁹⁹ Social Sphere به این صورت که انسانها چگونه فعالیت های خود را سازمان می دهند.

³⁰⁰ Ideological Sphere چگونگی استفاده انسانها از نظام های عقیدتی.

فعالیت‌هایی چون شکار تا استخراج معادن نه تنها فرایندهای تکنولوژیکی اند بلکه فرآیندهای اجتماعی نیز محسوب می‌شوند. لذا تغییر تکنولوژی تغییر نظامهای اجتماعی را به صورت در پی دارد: فرهنگ = انرژی × تکنولوژی ($C=E \times T$). نتیجه اینکه به همان اندازه که در یک جامعه مقدار انرژی مصرفی افزایش می‌یابد، فرهنگ و جامعه نیز دگرگون می‌شوند و با رشد جمعیت تخصص‌پذیری کار نیز بوجود می‌آید. شکارورزان یک جامعه در نتیجه استفاده از کارابزارهای معین از نوع خاصی از سازمان اجتماعی برخوردارند که جوامع کشاورزی و صنعتی از آن منتفع شده‌اند. وی ضمن کم اهمیت جلوه دادن برخی از تفاوت‌های جزئی جوامع به این مهم می‌پردازد که تکنولوژی شالوده‌ای است که کل نظام فرهنگی بر آن استوار است و این تکنولوژی است که به نحو اعم صورت و محتوای نظامهای اجتماعی، فلسفه‌ها و احساسات را تعیین می‌کند.

| مقدار مصرف انرژی روزانه (1000 کیلو گالری) | |
|--|---|
| 5 | شکارگران و گردآورندگان خوراک |
| 12 | بوستان کاران ³⁰¹ |
| 26 | جوامع کشاورزی |
| 77 | جوامع اولیه صنعتی (حدود 1875 میلادی) |
| 230 | جوامع امروزی صنعتی |

| پایه ها و اصول تطور فرهنگی از منظرلسلی وایت | | | |
|---|----------------------------|---------------------|----------------------------|
| عصر اطلاعات | عصر قدرت | کشاورزی | شکارگر و گردآورندگان خوراک |
| الکترونیک | سوخت های فصیلی ماشین | حیوانات/گیاهان | انسان |
| کامپیوتر | | چرخ، آهن، آبیاری | ابزارهای سنگی |

ژولین استیوارد (1902-1972)، زیست بوم فرهنگی³⁰²
• نظریه دگرگونی فرهنگی (1955)

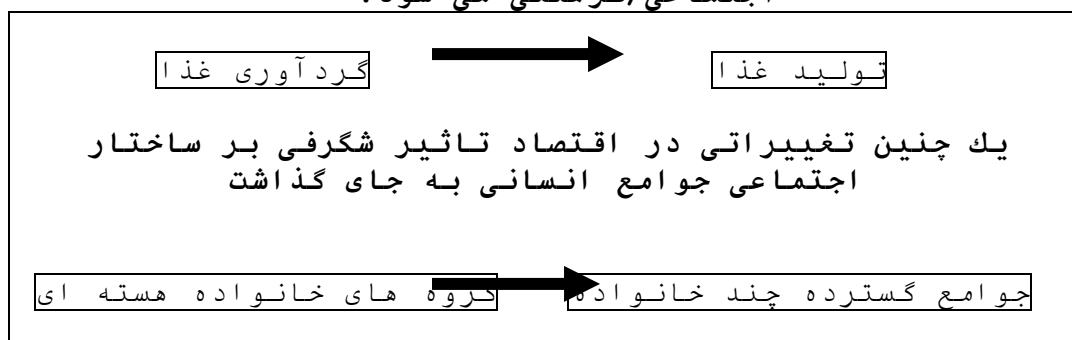


ژولین استیوارد نوتکامل گرا است که راهبردی جایگزین در زمینه تکامل چند خطی، زیست بوم و راهبردهای تجربی تر از تطور فرهنگی را ارائه نمود از منظر استیوارد شباهت زیست بوم موجب تکامل فرهنگی مشابه می شود (در یک جغرافیای مشابه فرهنگ های همسان توسعه می یابند). تطور فرهنگی ریشه در نوآوری های تکنولوژیکی دارد که برای تطابق جسمانی با محیط طبیعی وبوجود می آید. و بنابراین تکنیک های تولید در کانون تطور فرهنگی قرار می گیرد.

³⁰¹ Horticultural Society کشت و کار باغها و قطعه زمین های کوچک به وسیله بیل، دیلم، میله و مانند اینه. بوستان کاری به سبب فقدان خیش از کشاورزی متمایز می گردد (گرهارد لنسکی و جین لنسکی 1369).

³⁰² Cultural Ecology

از منظر استیوارد تطور فرهنگی موجب ایجاد سطوح جدید برهمکنش اجتماعی/فرهنگی می شود.



ایلمان سرویس³⁰³ و مارشال سالینز³⁰⁴ سعی کردند بین دو مقوله تطور خاص و عام حلقه های ارتباطی برقرار نمایند.

E.R. Service³⁰³
M.D. Sahlins³⁰⁴

فهرست منابع و مآخذ

- آرون، ریمون، 1352 مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- بنتون، تد، یان کریب، 1384، فلسفه علوم اجتماعی، بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمود متحد، موسسه انتشارات آگاه.
- بهزاد، محمود، 1353 داروینیسیم و تکامل، تهران، انتشارات جیبی.
- بیتس، دانیل و فرد پلاگ، 1375 انسان شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
- پانوف، میشل و پرن، میشل، 1368 فرهنگ مردم شناسی، ترجمه اصغر عسگری خانقا، نشر ویس.
- پواریه، ژان، 1370 تاریخ مردم شناسی، ترجمه پرویز امینی، تهران، انتشارات خردمند.
- چالمرز، آلن اف، 1385 چیستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، سمت.
- چایلد، گردون، 1352 انسان خود را می سازد، ترجمه احمد کریمی حکاک، محمد هل اتانی، تهران، انتشارات جیبی.
- چایلد، گردون، 1352 تطور اجتماعی، ترجمه احمد صوری، تهران، انتشارات نیل.
- توسلی، غلامعباس، 1359 فلسفه تاریخ از دیدگاه جامعه شناسی، تهران انتشارات نور.
- توسلی، غلامعباس 1383 نظریه های جامعه شناسی، تهران، سمت.
- رید، 1363 انسان در عصر توحش، ترجمه محمود عنایت، تهران، انتشارات هاشمی.
- ریوبر، کلود، 1379 درآمدی بر انسان شناسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- روشه، گی، 1375 مقدمه ای بر جامعه شناسی عمومی: سازمان اجتماعی، ترجمه هما زنجانی زاده، سمت، تهران.
- دامپی، یر، 1371 تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سمت.
- دارک، کن. ار، 1379 مبانی نظری باستان شناسی، ترجمه کامیار عبدی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عبدی، کامیار، 1378 مروری بر تحول اندیشه باستان شناسی در دهه های اخیر، مجله باستان شناسی و تاریخ، صفحه 14-30.
- فاگان، برایان، 1382 سر آغاز، ترجمه غلامعلی شاملو، تهران، سمت.
- فکوهی، ناصر، 1381 تاریخ اندیشه و نظریه های انسان شناسی، تهران، نشر نی.
- روح الامینی، محمود، 1357 گرد شهر با چراغ، کتاب زمان.
- روح الامینی، محمود، 1384 زمینه فرهنگ شناسی، تهران، چاپ هشتم، انتشارات عطار.
- ریتزر جورج، 1374، نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- سروش، عبدالکریم، 1359 دانش و ارزش، تهران، انتشارات باران.

کوزر، لوئیس، 1380 زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.

گاراژیان، عمران، 1382 نقدی بر کاربرد تئوری و مدل های مکان مرکزی در باستان شناسی و طرح یک روش با استفاده از قوم باستان شناسی، گزارش های باستان شناسی (2)، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، 173-178.

گارباینو مروین، 1377 نظریه های مردم شناسی، ترجمه عباس محمدی اصل، تهران، انتشارات آوای نور.

علیزاده، عباس، 1380 تئوری و عمل در باستان شناسی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.

گیدنز، آنتونی، 1374 جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، ج2. تهران: نشر نی.

لنسکی، گرهارد/جین لنسکی، 1369 سیر جوامع بشری، ترجمه ناصر دهقان، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

معصومی، غلامرضا، 1383 تاریخچه علم شناسی، انتشارات سمت.

وایت، لسل، ا، 1379 تکامل فرهنگ، ترجمه فریبرز مجیدی، انتشارات دشتستان.

Algaze, G; 1993, *The Uruk World System, The Dynamics of Expansion of Early Mesopotamian Civilization*, Chicago: University of Chicago Press.

Bender, B; 1995, Emergent Tribal Formations in the American Midcontinent, *American Antiquity*, (50), 1: 52-62.

Chapman, J; 2000, *Social Archaeology, Archaeological Method & Theory: an Encyclopedia*, Linda Ellis (ed.) New York, Garland Publishing, INC.

Gosden, C; 1999, *Anthropology and Archaeology: A Changing Relationship*, London: Routledge.

Hodder, I; 1991, Postprocessual Archaeology and the Current Debate in *Processual and Postprocessual Archaeologies: Multiple Ways of Knowing the Past*, ed. by Robert Preucel pp. 30-41, Center for Archaeological Investigations, Occasional Paper No. 10, Carbondale.

Hodder, I and Hutson, S; 2003, *Reading the Past*, Cambridge University Press, Cambridge.

Falnnery; K. V; 1968, Archaeological System Theory and Early MesoAmerica, in B. J. Meggers (ed), *Anthropological Archaeology in America*, Washington, DC: Anthropological Society of America, pp. 67-78

Jha, Makhan; 1995, *An Introduction to Archaeological Thought*, Vikas Publishing House PVT LTD

Johnson, M.; 1999, *Archaeological Theory: An Introduction*, Oxford: Blackwell.

Klejn, L. S; 1970, *Archaeology in Britain: A Marxist View*, Antiquity, Vol 44.

Kohl, P. L; 1998, Nationalism and Archaeology: on the Reconstructions of Nations and the Reconstructions of the Remote Past, *Annual Review Anthropology*, Vol 27.

- Leone, M. 1998, Symbolic, Structural & Critical Archaeology, Reader in Archaeological Theory: post - processual and Cognitive Approaches, David. S. Whitley (ed.) London, Routledge.
- McGuire, R. H; 1992, A Marxist Archaeology, Sandiego, Academic Press.
- Miller, M. 1956, Archaeology in the U. S. S. R, New York, Frederick A. Praeger.
- Preucel, R. W; 1995, The Post Processual Condition, Journal of Archaeological Research 3(2):147-175.
- Redman, C. L; 1999, The Development of Archaeological Theory, Explaining the Past, in Graeme Barker (ed.), Companion Encyclopedia of Archaeology Rutledge, 48-80.
- Renfrew, C and Bahn, Paul; 1991, Archaeology: Theories, Methods and Practice, London: Thame & Hudson.
- Saitta, D.J; 1994, Agency, Class and Archaeological Interpretation, Journal of Anthropological Archaeology, Vol.13, No.3.
- Shaw, I and Robert Jameson (ed.); 2002, Marxist Archaeology, A Dictionary of Archaeology, London, Blackwell.
- Shenan, J. S; 1999, The Development of Rank Societies, Companion Encyclopedia of Archaeology. Graeme Barker (ed.) London: Routledge.
- Spriggs, M (ed.), 1984, Marxist Perspective in Archaeology, Cambridge University Press.
- Steward, J; 1955, Theory of Culture Change: The Methodology of Multilinear Evolution. Urbana, University of Illinois Press.
- Thompson, M. W; 1965, Marxism and Culture, Antiquity, Vol. 39.
- Tilley, C; 1982, Social Formation, Social Structure & Social Change, Symbolic & Structural Archaeology, Ian Hodder (ed.) Cambridge University Press.
- Tilley, C; 2000, Marxist Archaeology, Archaeological Method & Theory: An Encyclopedia, Linda Ellis (ed.) New York, Garland Publishing.
- Trigger, B; 1989, A History of Archaeological Thought, Cambridge University Press.
- Tusi, M; 1984, The Notion of Craft Specialization & its Representation in the Archaeological Record of Early State in the Turanian Basin, Marxist Perspective in Archaeology, Matthew Spriggs (ed.) Cambridge University Press.
- Whitley, D. S; 1998, New Approaches to old problems: Archaeology in Search of an Ever Elusive past, Reader in Archaeological Theory: pos-Processual & Cognitive Approaches, David. S. Whitley (ed.) London: Routledge.
- Wallerstien, J; 1974, The Modern World System, Vol.1 New York, Academic.
- White, L. A; 1949, The Science of Culture: A study of man and civilization. Farrar, Straus and Giroux.
- White, L. A; 1959, The Evulotion of Culture, New Yourk, McGaw-Hill.

White, L. A; 1975, *The Concept of Cultural Systems*, New York, Columbia University Press.

Willey, G. R; Bullard, V. R, Glass, J, S and Giffordm J. C, 1965, *Prehistoric Maya Settlements in the Belize Valley*. Peabody Museum Press 54, Cambridge, Mass, Peabody Museum

Zagarell, A; 1982, *The Prehistory of the North east Bakhtiari Mountains, Iran*, Beihefte zum Tubingen Atlas des vorden Orient 42.